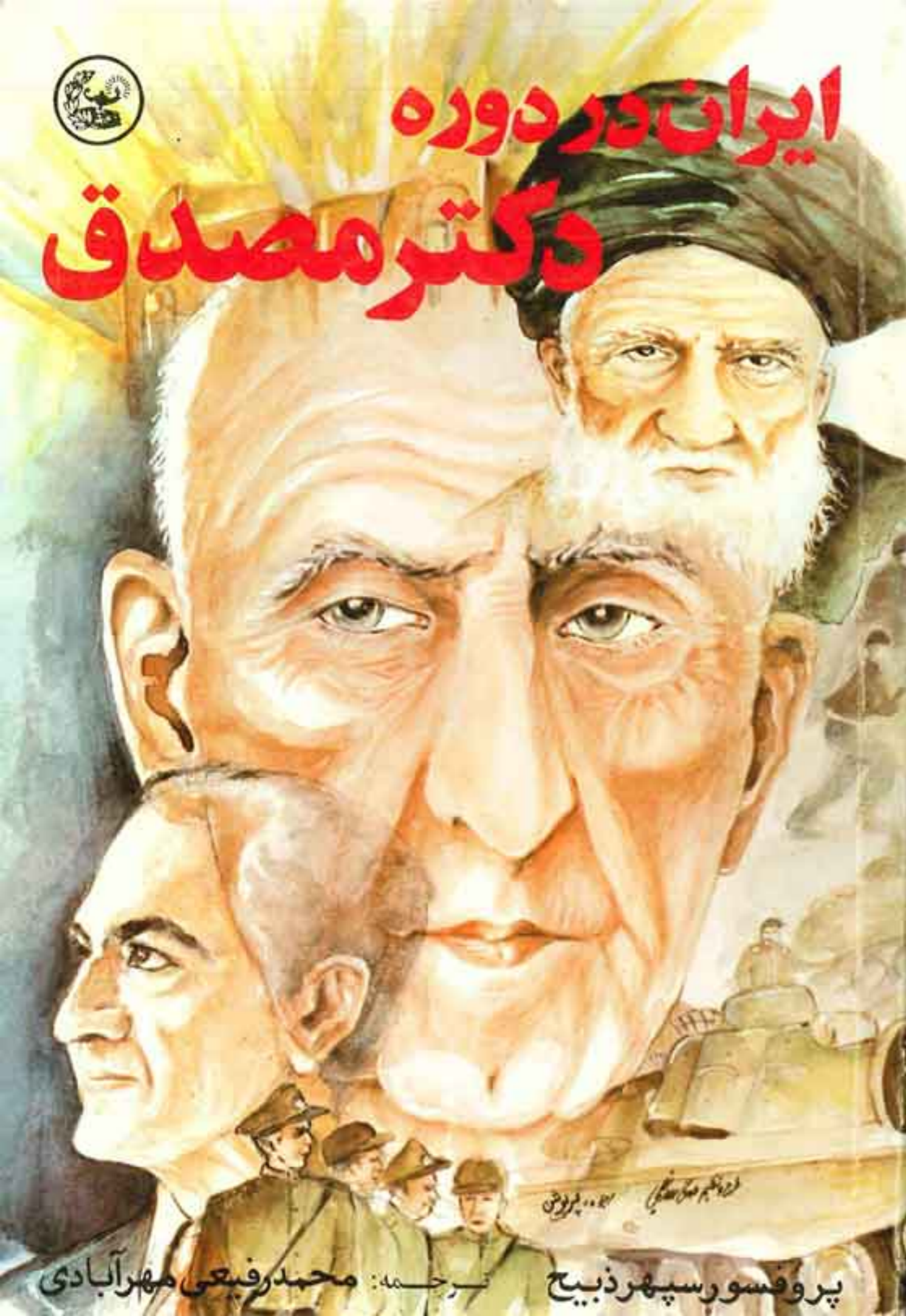




ایران در دوره دکتر مصدق



ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی

پروفسور سپهر ذبیح

یادداشت مترجم

درباره کتاب حاضر باید به دو نکته چشمگیر اشاره کرد :

۱- سپهر ذبیح، مؤلف کتاب، در سالهای ۱۳۳۰ تا مرداد ۱۳۳۲ سردبیر سیاسی روزنامه باختر امروز (به مدیریت شادروان دکتر حسین فاطمی) بود و از سوی دیگر با اکثر رجال سیاسی آن زمان آشنایی داشته‌است.

پس از وقوع کودتا، به خارج از ایران رفت و اینک رئیس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه کالیفرنیا می‌باشد.

۲- مؤلف کتاب، به دلیل مقتضیات شغلی خویش، کوشیده است که در کتاب حاضر مسئولیت اصلی و عمده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به گردن انگلستان بگذارد و سهم امریکا را اندک و ناچیز نشان دهد، این موضوع را کاملاً می‌توان از مقدمه پروفیسور برلمونز استنباط کرد.

در همین راستا باید گفت که اسناد به دست آمده در پانزده سال اخیر نشان می‌دهد که در ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، نقش غالب و مسلط را امریکا ایفا کرده است زیرا می‌خواسته است ضمن کمک به انگلستان زمینه ورود و تسلط سیاسی و اقتصادی خویش در ایران - به ویژه در صنعت نفت را هموار سازد. شاه نیز که تخت و تاج دوباره خود را مدیون امریکایی‌ها می‌دانست، طبعاً آمادگی کامل برای دادن این امتیازات را داشت.

محمد رفیعی مهرآبادی

ایران در دوران مصدق



مؤسسه انتشارات عطفانی
تهران - ۱۳۷۰

پرفسور سهراب زبیب

استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی آمریکا

ایران در دوران مصدق

ریشه‌های انقلاب ایران

ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی



این اثر ترجمه‌ای است از:

The Mossadegh Era

by: Sepehr Zabih

Roots of the Iranian Revolution

Lake View Press

p.o. box 25421

Chicago, Illinois 60625

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	سخن ناشر
۱۱	مقدمه به قلم پروفیسور آموس پرلموتر
۱۵	پیشگفتار نویسنده
۲۵	مدخل
۴۷	فصل اول: مصدق بر سریر قدرت
۶۳	فصل دوم: تشدید بحران در داخل ایران
۹۳	فصل سوم: قیام سی تیر ۱۳۳۱
۱۰۷	فصل چهارم: تحولات ایران پس از قیام سی تیر
۱۱۹	فصل پنجم: اصلاحات اساسی مصدق
۱۳۳	فصل ششم: آزمون سیاست عدم تعهد
۱۴۵	فصل هفتم: نبرد سرنوشت ساز مصدق
۱۷۱	فصل هشتم: سقوط مصدق از اریکه قدرت
۱۸۵	نتیجه گیری
۲۱۱	پی نویسی: میراث مصدق
۲۲۱	توضیحات بخش مدخل



سپهرذبیح / محمد رفیعی مهرآبادی
ایران در دوران مصدق
چاپ دوم، سه هزار نسخه، چاپخانه حیدری
مؤسسه انتشارات عطائی
تهران ۱۵۱۶۷ - خیابان دوم گاندی - تلفن ۶۸۱۶۵۷

۲۲۳	توضیحات فصل اول
۲۲۶	توضیحات فصل دوم
۲۲۹	توضیحات فصل سوم
۲۳۱	توضیحات فصل چهارم
۲۳۳	توضیحات فصل پنجم
۲۳۵	توضیحات فصل ششم
۲۳۷	توضیحات فصل هفتم
۲۳۹	توضیحات فصل هشتم
۲۴۱	توضیحات بخش نتیجه‌گیری
۲۴۴	توضیحات بخش پی‌نویس
۲۴۵	گاه‌شماری (رویدادهای مهم ایران در دوران مصدق)
۲۷۱	نامنامه
۲۸۳	کتابنامه

سخن ناشر

می‌دانیم که ایران در دوران حکومت دکتر مصدق، شاهد یک برهه دو ساله از فرآیندهای سیاسی و اقتصادی چشمگیر، خیز انقلابی، بیداری مردم، اوج فعالیت‌های سیاسی به‌وسیله گروه‌های سیاسی و اجتماعی مختلف - حاصل کلام - عصری سرنوشت‌ساز در تاریخ معاصر ایران بود.

صعود مصدق بر اریکه قدرت، ملی کردن نفت ایران، جبهه‌گیری مشترک آمریکا و انگلیس در برابر مصدق، بی‌تفاوتی روس‌ها نسبت به نهضت ملی ایران، انشعاب در جبهه ملی، جدایی میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی، ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱، و بالاخره کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همه این‌ها، موضوعاتی است که به گونه افرادی مورد پژوهش قرار گرفته، اما در یک پژوهش همه‌گیر، مورد بررسی قرار نگرفته است.

کتابی که پیش روی دارید، نمره کوشش چندین ساله پروفیسور سپهر ذبیح در توجیه و تبیین حکومت دکتر مصدق می‌باشد. این کتاب از چند جهت حائز اهمیت است:

۱- نویسنده کتاب در سال‌های بحرانی و سرنوشت‌ساز ۱۳۲۹-۱۳۳۲، سردبیر سیاسی روزنامه باختر امروز

(به مدیریت شادروان دکتر حسین فاطمی) بوده و از نزدیک با حوادث ایران و رجال سیاسی وقت - از موافق گرفته تا مخالف - و رجال درباری، آشنا بوده است.

۲- کتاب با مراجعه به منابع متعدد ایرانی و خارجی، به رشته تحریر درآمده است.

۳- حیطة کتاب فراگیر بوده و تقریباً تمامی پیش-آمدهای دوران نخست وزیر دکتر مصدق را در بر می-گیرد.

۴- نویسنده با شیوة پژوهش علمی به تحلیل این دوران پرداخته، و از سر بی طرفی، به خطاهای سیاسی دکتر مصدق و سایر شخصیت های این دوران پرداخته است.

با وجود این، ما ادعا نداریم که این اثر با بی طرفی کامل نوشته شده است، چرا که کمتر پژوهشگری است که بتواند با بی طرفی تمام عیار، عقاید و بینش سیاسی خود را در کار پژوهش ندیده بگیرد.

چون هدف از انتشار این کتاب این است که آگاهی های تاریخی واقعی، در اختیار خوانندگان ایرانی قرار گیرد بی آنکه نظریه یا اندیشه خاصی را در ذهن آنان القاء نماید، از این رو، با توجه به فصل ها و موضوعات کتاب، منابع زیر نقل می شود، تا خوانندگان علاقمند، خود به پیگیری موضوع و کشف حقیقت از مجاز، بپردازند:

- در مورد صعود مصدق به قدرت:

مصدق و نهضت ملی ایران، اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا، خرداد ۱۳۵۷

یادی از مصدق، انتشارات راه مصدق، ۱۳۵۷

- درباره تشدید بحران در داخل ایران:

گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات جاما، چاپ اول.

- درباره ملی کردن نفت ایران و اثرات آن:

پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، انتشارات پیام، ۱۳۵۸.

تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فؤاد روحانی، کتاب های جیبی، ۱۳۵۲.

اسناد نفت، اداره کل انتشارات و تبلیغات، ۱۳۳۰.

- درباره قیام سی تیر:

مصدق و نهضت ملی ایران، همان.

قیام ملت مسلمان ایران در ۳۰ تیر ۱۳۳۱، دکتر محمود کاشانی، تهران، ۱۳۵۹

یادداشت های سی تیر، دکتر حسن ارسنجانی.

- درباره اصلاحات اقتصادی مصدق:

مصدق و اقتصاد، دکتر حسن توانایان فرد، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۰.

- درباره بروز اختلاف میان دکتر مصدق و آیت الله کاشانی.

تاریخ سیاسی معاصر ایران، دکتر سید جلال الدین مدنی، جلد اول، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.

گذشته چراغ راه آینده است، همان.

- درباره سیاست عدم تعهد دکتر مصدق:

سیاست موازنه منفی، حسین کی استوان.

- درباره ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱:

تاریخ سیاسی معاصر ایران، همان.

مجله پیکار زندگی، شماره های ۱-۶، از هفتم مهر ۱۳۳۳ به بعد.

- درباره روابط مصدق و حزب توده:

گذشته چراغ راه آینده است، همان.

تاریخ سی ساله ایران، بیژن جزنی، جلد اول و دوم. حزب توده و دکتر مصدق، نورالدین کیانوری، انتشارات حزب توده.

تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، انتشارات عطایی درباره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲:

مصدق، نفت و کودتا، محمود تفصلی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۸.

کودتا در کودتا، کریمیت روزولت، ترجمه دکتر علی اسلامی، انتشارات جاما، تهران، ۱۳۵۹.

تاریخ سیاسی معاصر ایران، همان.

پنجاه سال نفت ایران، همان.

سازمان سیا علیه مصدق، ترجمه و تنظیم از انوشه. مصدق: مردی برای تمام فصول، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، روزنامه بامداد، ۱۳-۲۶ اسفند ۱۳۵۸.

تاریخ معاصر ایران، ایوانف، چاپ مسکو.

گفتار کوتاهی درباره وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، جزوه شماره ۲، حزب جمهوری اسلامی.

درباره تأثیر حکومت مصدق در انقلاب اسلامی ایران: انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی، سمیروس پرهام.

بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، سید حمید روحانی.

درباره تأثیر حکومت مصدق در انقلاب اسلامی ایران علاوه بر منابع یاد شده در کتابنامه نویسنده، نگاه کنید به:

Roots of Revolution: An Interpretive History

of Modern Iran, Nikki R. Keddie, Yale University Press, 1981.

درباره ترجمه کتاب:

این کتاب بدون هیچ کم و کاستی، و در کمال امانت، به فارسی برگردانده شده است. فقط، بخشی از پی‌نویس کتاب که مربوط به ماجرای گروگانگیری است، به دلیل نازکی نداشتن موضوع، ترجمه نشد.

عنوان‌های فرعی هر فصل، از مترجم است و این کار بدان جهت انجام شده است تا مطالب و موضوعات آن، بهتر مشخص شود. همه تاریخ‌های لاتین (با مراجعه به‌متون معتبر) به شمسی و قمری تبدیل گردیده است.

در ضمن، بخشی به‌نام «حوادث مهم ایران در دوران حکومت دکتر مصدق» به صورت گاه‌شماری، تهیه گردیده که در پایان کتاب آمده است.

یادآوری:

برای سهولت مطالعه این کتاب، اشاره به این نکته ضرورت دارد که توضیحات مترجم با پراگماتیک (مشخص شده است و توضیحات نویسنده با کروشه [])، و نیز برای آن‌که امکان هرگونه تداخلی میان توضیحات این دو پدید نیاید، توضیحات مترجم را در پانویس صفحه‌ها و توضیحات نویسنده را در آخر کتاب آورده‌ایم.

توجه: تاریخ‌های ایرانی در مقایسه با تاریخ‌های فرنگی از اعتبار بیشتری برخوردار است.

سازمان «سیا» در سقوط مصدق چندان نبود و نقش عهده را دستگاه اطلاعاتی انگلستان بازی کرد.

سقوط مصدق و بازگشت شاه به قدرت را باید تا حدود زیادی ناشی از سیاست نفاق افکن نیروهای سیاسی چپ و راست دانست: جناح چپ، توانست میان گروه‌های جبهه ملی اختلاف بیاندازد، مارکسیست‌ها و توده‌ای‌ها و جناح راست نیز میان روحانیون تندرو و منزجر از خارجی‌ان [گروه آیت‌الله کاشانی] و ملیون لیبرال (۲) [دکتر مصدق و طرفدارانش] جدایی انداختند.

اوضاع آشفته ایران در ۱۹۵۱ - ۱۹۵۳ [۱۳۳۰ - ۱۳۳۲ شمسی]، در وهله نخست، و مهم‌تر از همه، زائیده ماهیت و ساختار و ترکیب جامعه ایرانی بود، همان گونه که نابه‌سامانی‌های ایران در دوران فعالیت‌های ضد-انقلابی علیه [امام] خمینی در آغاز سال ۱۹۸۰ [۱۳۵۹ شمسی] نیز زائیده همان علل بود. ملی شدن نفت ایران (۳)، موجب اختلاف میان شاه و درباریان و نیروهای بیرونی (نیروهای ملی و حزب توده و روحانیون) گردید. مبارزه به خاطر ملی کردن نفت، نشانگر و تأکید کننده نبرد سیاسی بود که شرکت‌کنندگان در آن، از زمان انقلاب ناکام ۱۹۰۵-۱۹۰۶ ایران (۴)، در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده بودند. اگر قیام ۱۹۰۵ [قیام مشروطه] مرحله نخست از مبارزه ملیون با استبداد [قاجار] باشد، پس

۱- آزادیخواه

۲- قانون ملی شدن نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید - م.

۳- مقصود انقلاب مشروطه ۱۲۸۴ شمسی است که در ۱۲۸۵ به ثمر رسید، اما بر اثر استبداد صغیر محمدعلی شاه ناکام گردید - م.

مقدمه

با خواندن این کتاب، خوانندگان پی خواهند برد که سپهر ذبیح پسر و همسر برجسته‌ای در زمینه سیاست حکومت مصدق و انقلاب اسلامی ایران است. جای تردیدی نیست که پژوهش وی درباره حزب کمونیست ایران (۱) - که اینک یک اثر معتبر علمی به شمار می‌آید - بر اعتبار او در کار نگارش کتاب حاضر می‌افزاید. موضوع این کتاب، مبارزه و ارت مقام سلطنت [محمدرضا پهلوی] با دکتر محمد مصدق رهبر انقلابی و پرنفوذ و جمهوریخواه و ملی ایران است.

به عقیده من، یکی از خدمات تاریخی و بزرگی که سپهر ذبیح انجام داده، این است که افسانه مبالغه‌آمیز دخالت سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا [سیا] در سقوط مصدق و بازگرداندن شاه به قدرت را مردود دانسته است. چرا که با نگاهی به گذشته می‌توان مشاهده کرد که نقش

۱- مقصود کتاب Communist Movement in Iran (تاریخ جنبش کمونیستی در ایران) است که توسط همین مترجم به فارسی برگردانده شده و از سوی مؤسسه مطبوعاتی عطائی منتشر شد - م.

مبارزه جبهه ملی در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی]، مرحله دوم آن است. در میان دو مرحله یاد شده، شاهد قدرت نظامی ایران به رهبری رضاشاه پهلوی هستیم. رضاشاه توانست نظم نهائی را در کشور برقرار سازد. اما روحانیون ایران هیچ‌گاه نه انقلاب ملی - نظامی (۵) او را پذیرفتند و نه تأسیس سلسله پهلوی را، گو این که برخی از آن‌ها با سلسله پهلوی کنار آمدند.

دکتر مصدق رهبری دومین مرحله از انقلاب ملی ایران را به دست گرفت و در ۱۹۵۱ [۱۳۳۰ شمسی] به قدرت رسید (۶). در پی آن، مبارزه ظاهری و واقعی مصدق و ملیون، با شاه و درباریان، آغاز شد و دولت‌های خارجی خود را در کشاکش این نبرد قاطع محبوس یافتند. دکتر سپهر ذبیح تحلیل استادانه و مشروح و شگفت‌انگیزی از این مبارزه به دست می‌دهد. او از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط مصدق تصویری قاطع و عالی ترسیم می‌کند. وی در پژوهش خود، سیمای راستین مصدق را نشان می‌دهد که بر اثر تضعیف تدریجی نیروهای ملی، به تدریج محو گردید.

این مبارزه در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱ شمسی] به پیروزی آشکار نیروهای ملی انجامید، اما سرانجام این نیروها به ضعف گرائیدند. اهمیت انقلاب ۱۹۷۹ ایران [انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷] را با تشریح سپهر ذبیح از قدرت جاذب و رجعت‌کننده ناسیونالیسم ایرانی، می‌توان

۵- اشاره به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و دوران نخست‌وزیری او از پایان سال ۱۳۰۲ است که به حکومت ملی - نظامی معروف است - م.

۶- دکتر مصدق در دوازدهم اردیبهشت ۱۳۳۰ از مجلس شورای ملی و سنا رأی اعتماد گرفت و دوره اول نخست‌وزیری خود را آغاز کرد - م.

بیشتر درک کرد و به نقاط ضعف آن پی برد. آیت‌الله خمینی و حزب اسلامی او [حزب جمهوری اسلامی] بر مجلس سلطه یافتند و این موضوع نشان داد که برای نخستین بار از سده شانزدهم میلادی (۷)، روحانیون ایران قدرت واقعی را نصیب خود کردند در حالی که سهم ملیون در این انقلاب اندک بود.

از این کتاب می‌توان درس‌های بزرگی فرا گرفت. یکی این است که دخالت دولت‌های خارجی در پیشامدهای سال ۱۹۵۱-۱۹۵۲ [۱۳۳۰-۱۳۳۱ شمسی] از تأثیر قاطعی برخوردار نبود و نقش آن، محدود به عقب‌انداختن مبارزه نهائی و کمک به تضعیف توده‌ای‌ها و جبهه ملی بود. روحانیون از سقوط مصدق سود بردند، اما این بهره‌مندی جنبه زودگذر دارد چرا که مرحله نهائی انقلاب ایران هنوز فرا نرسیده است.

پروفیسور آموس پرلموتر (۸)، استاد دانشگاه امریکائی (۹)

۷- اشاره به تأسیس سلسله صفویه و رسمیت تشیع در ایران از سال ۹۰۵ قمری است - م.

8- Prof. Amos Perlmutter

9- American University

یا حتی بدتر از آن، متهم به «تحریکات سیاسی درپوششی تحلیل تحقیقاتی» شوند.

رژیم شاه حساسیت زیادی نسبت به تحقیق دربارهٔ دههٔ پس از به قدرت رسیدن مجدد او [۱۳۳۰-۱۳۴۰ شمسی] نشان می‌داد. تحقیقات پیرامون دو موضوع خاص، یعنی جنبش کمونیستی ایران و حکومت ملی مصدق، یا محدود به شرح‌هایی بود که با موافقت دولت تهیه می‌گردید و هزینهٔ مالی آن را [دولت] می‌پرداخت، یا آثار کمونیستی و دست چپی بود که توده‌ای‌های مهاجرت‌کرده به اروپا یا شوروی آن‌ها را می‌نوشتند.

در اوایل دههٔ ۱۹۶۰ [دوران نخست‌وزیری دکتر امینی]، رژیم ایران، سیاست سانسور شدید نسبت به پژوهش‌های مربوط به سیاست ایران در دههٔ ۱۹۵۰ را کاهش داد. این ملایمت تا اندازه‌ای ناشی از اعتماد به نفس فزاینده رژیم، و تا حدودی بر اثر نخست‌وزیری علی‌امینی بود که سیاست‌مداری نسبتاً روشنفکر و آزادیخواه به‌شمار می‌آمد. اما، حتی در این دوران نیز، رژیم از پژوهش‌های علمی دربارهٔ عصر مصدق خوشش نمی‌آمد و عراس داشت که هرگونه روشنگری دربارهٔ دوران حکومت مصدق موجب شود که احساس وفاداری نسبت به او - که هنوز از محبوبیت برخوردار بود - از نو زنده شود. محدودیت‌های وضع شده نسبت به پژوهش دربارهٔ گروه‌های سیاسی چپ و مذهبی، از شدت کمتری برخوردار بود. در واقع نگارنده توانست در سال ۱۹۶۱-۱۹۶۲ با آزادی عمل چشمگیری، به تحقیق علمی دربارهٔ جنبش کمونیستی ایران بپردازد، اگرچه ثمرهٔ نهائی این تحقیق که در سال ۱۹۶۶ به چاپ رسید، به مدت چهار سال در ایران اجازه

پیشگفتار نویسنده

یکی از نتایج «خیز انقلابی» که به واژگون کردن رژیم پهلوی در فوریه ۱۹۷۹ [۲۲ بهمن ۱۳۵۷] انجامید، علاقه زیادی است که برای آگاهی از مسیر سیاسی پیش-آمدها در تاریخ اخیر ایران، نشان داده می‌شود. توجه خاصی که به رویدادهای ایران در دوران حکومت مصدق در سال‌های ۱۹۵۱-۱۹۵۳ [۱۳۳۰-۱۳۳۲ شمسی] مبذول می‌گردد، با پیش‌آمدن بحران گروگانگیری در چهارم نوامبر ۱۹۷۹ [۱۳ آبان ۱۳۵۸]، از اهمیت بیشتری برخوردار شده است، به طوری که کشف حقایق مربوط به سقوط حکومت مصدق و حدود دخالت آمریکا در آن، از توجه فراوان اهل سیاست و دانشمندان علوم سیاسی برخوردار شده است.

در رژیم‌شاه [سابق]، مخالفت رژیم با انجام تحقیقات آزاد غالباً مانع پژوهش دانشمندان در زمینهٔ موضوعات حساس می‌گردید یا کار آن‌ها را کند می‌کرد. ایرانیانی که در کشورهای غربی دانش‌اندوخته بودند و می‌خواستند تحقیقاتی دربارهٔ تحولات سیاسی تاریخ معاصر یا اخیر ایران به عمل آورند، با این مانع روبرو بودند که [امکان دارد] در معرض اتهام نشر مطالب «ضد دولتی»،

انتشار نیافت، زیرا «این پژوهش به اندازه کافی به نقش شاه در تصفیه توطئه کمونیسم ارج نهاده بود».

نگارنده در هنگام این پژوهش، دریافت که دربار شاهنشاهی نسبت به تجربه دوران مصدق، تشویش‌خاطر زیادی دارد. رژیم شاه که در اکتبر ۱۹۶۲ روابط خود را با اتحاد شوروی عادی کرده بود (۱)، به نظر می‌رسید که از تجدید حیات بالقوه کمونیسم در ایران، و در مقایسه با نهضت ملی ایران، عراس کمتری داشت. رژیم اطمینان داشت که با ابتکار اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات، می‌تواند روی دست حزب توده بلند شود - حزبی ریشه‌ای و اصلاح‌طلب، که به‌هرتقدیر، به دلیل عدم حمایت شوروی، تقریباً به مرز بی‌اهمیتی رسیده بود.

اما ملاحظات مشابه، در مورد نهضت ملی دکتر مصدق به کار نرفت چرا که این نهضت در رابطه با نهادهای سیاسی ایران، دارای بسیاری از اندیشه‌های لیبرال - دموکراتیک بود و برای افسار سیاسی و مشخص جامعه، جاذبه داشت. نتیجه این که، رژیم با فعالیت زیادی که می‌کرد، مانع دسترسی پژوهشگران بر منابع مربوط به دوران مصدق می‌گردید و بالحن محکمی می‌گفت که ورود گزارش‌ها و شرح‌های خارجی به ایران درباره این دوران «که به سود شاه نمی‌باشد»، ممنوع است.

در این اوضاع و احوال بود که من اولین پیش‌نویس این کتاب را نوشتم. با گذشت زمان که فاصله بیشتری بین حال و گذشته پدید می‌آورد، حساسیت رژیم نسبت به دوران مصدق کمتر شد. بین سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸،

۱- اشاره نویسنده به سفر رسمی شاه سابق به شوروی و مذاکرات وی با خروشچف است که به عادی شدن روابط دو کشور انجامید - م.

توانستم این تحقیق را با سفرهای منظم به ایران جهت تحقیق عملی مربوط به سایر زمینه‌های کتاب، به انجام رسانم.

هنگامی که نخستین پیش‌نویس این کتاب، با استفاده از منابع اصلی ایرانی، در خارج از کشور آماده شد، با بهره‌گیری از دو منبع مهم دیگر، مورد تجدید نظر قرار گرفت و بر صفحات آن افزوده شد. یک منبع، شامل مطالبی بود که در مرحله نهائی سال نایب‌سامان ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ [۱۳۵۶-۱۳۵۷ شمسی]، انتشار یافت و از جمله آن‌ها، گزارش‌های شخصی برخی از یاران نزدیک دکتر مصدق بود که اجازه انتشار یافته بود. منبع دیگر، عبارت بود از تجربه‌های شخصی نگارنده به عنوان یک روزنامه‌نگار در سراسر دوران حکومت مصدق. نگارنده به عنوان مفسر سیاسی روزنامه باختر امروز در سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۵۳ [۱۳۲۹-۱۳۳۲ شمسی]، و نیز خبرنگار روزنامه تایمز لندن (۲) در نیمه دوم آن دوران، از دو جهت به بررسی تحولات سیاسی ایران پرداخت: نخست به عنوان یک روزنامه‌نگار وابسته به روزنامه دکتر حسین فاطمی [باختر امروز] (که وی معاون نخست‌وزیر بود و بعداً وزیر خارجه شد) و دیگر به عنوان یک ناظر خارجی تحولات سیاسی ایران، که می‌کوشید حتی الامکان گزارش‌های درستی را برای یکی از جراید معتبر جهان تهیه کند.

نگارنده، در هر دو وضعیت، ارتباط نزدیکی با دکتر مصدق و یاران نزدیک او، و نیز با مقامات دربار شاهنشاهی و دیپلمات‌های مقیم تهران، داشت. بسیاری از مطالب ثبت نشده و تاریخی، در دوران حکومت مصدق یا دوره

بلافاصل پس از سقوط وی، انتشار نیافت.

نگارنده برای اطمینان نسبت به درستی و اعتبار گزارش‌های یاد شده، نیاز به تأیید آن از سوی یاران نزدیک مصدق داشت، و در دو سال اخیر، در این زمینه فعالیت زیادی به عمل آورد. به این جهت است که برای پژوهش پیرامون این دست‌نویس، متجاوز از یک ربع قرن وقت صرف گردید. در این مدت، نگارنده به گفت و شنوهای مطبوعاتی یا تحقیقاتی با شخصیت‌های متعدد سیاسی و علمی پرداخت. از کسانی که با آنها به گفت و شنود نشستیم، علاوه بر دکتر مصدق و دکتر فاطمی، باید از دکتر مظفر بقائی نام ببرم که عضو برجسته هیأت پارلمانی هشت نفره جبهه ملی در مجلس شانزدهم بود. وی حزب زحمتکشان ملت ایران را تأسیس کرد که در حکم یک گروه دموکراتیک و اجتماعی غیر توده‌ای بود. دکتر بقائی در شش‌ماهه آخر دوره دوم نخست‌وزیری مصدق (۳)، از او جدا شد.

همچنین با حسین مکی - که یکی از اعضای برجسته هیأت پارلمانی جبهه ملی بود و ریاست کمیسیون مختلط خلق ید از تأسیسات نفتی (شرکت نفت ایران و انگلیس) را در بهار سال ۱۹۵۱ [از اردیبهشت ۱۳۳۰ به بعد] به عهده داشت - به گفتگو نشستیم. حسین مکی نیز در مرحله بحرانی اواخر نخست‌وزیری مصدق، از او جدا شد. همچنین با آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی گفتگو کرده‌ام. کاشانی در شمار حامیان اولیه مصدق بود و به ریاست مجلس هفدهم رسید. کاشانی با این که نقش مهمی را در

۳- دوره دوم نخست‌وزیری مصدق از اول مرداد ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ادامه داشت.

بسیج بازاریان و گروه‌های مذهبی در حمایت از مصدق در ماجرای سیتیر ۱۳۳۱ بازی کرده بود، اما کوتاه زمانی بعد از مصدق برید و حیثیت چشمگیر و تجربه سیاسی خود را در اختیار مخالفان مصدق گذارد. با اللهیار صالح نیز گفتگو کرده‌ام. وی سیاستمدار کهنه‌کاری است که در حزب میانه‌رو و لیبرال «ایران»، عضویت و در کابینه مصدق شرکت داشت. اللهیار صالح در زمستان ۱۹۵۳، به‌عنوان سفیر ایران در ایالات متحده تعیین گردید (۴). دکتر حسن ارسنجان - روزنامه‌نگار برجسته که در جریان بحران روابط ایران و شوروی در ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ (۵)، با احمد قوام همکاری نزدیک داشت و فعالانه از جبهه ملی در اوایل دوره اول نخست‌وزیری مصدق حمایت کرد، اما در کابینه کوتاه مدت قوام در ژوئیه ۱۹۵۲ شرکت جست (۶) - نیز با من به گفتگو نشست. همچنین با دکتر علی شایگان، یار قدیمی مصدق، گفتگو کرده‌ام. وی پس از سقوط حکومت مصدق، به پنج سال زندان محکوم شد و سپس به غرب و ایالات متحده تبعید گردید. دکتر شایگان هنگام اقامت در امریکا، بارها ماجرای محاکمه‌اش به وسیله دادگاه نظامی و روزهای سرنوشت‌ساز پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را برای نگارنده شرح داد.

کسانی که در بالا نام‌شان برده شد، شخصیت‌های

۴- اللهیار صالح از شهریور ۱۳۳۱ تا مهر ۱۳۳۲ سفیر ایران در واشنگتن بود - م.

۵- اشاره نویسنده به غائله پیشه‌وری در آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ شمسی است - م.

۶- پس از استعفای مصدق در ۲۵ تیر ۱۳۳۱، احمد قوام نخست‌وزیر شد و تا ۳۰

تیر بر سر کار بود. دکتر حسن ارسنجان سمت معاون نخست‌وزیر و سخنگوی

دولت را داشت و یادداشت‌های سیاسی وی تحت عنوان «سی تیره» موجود است - م.

برجسته آن دوران بودند که سخاوتمندانه در این پژوهش‌ها همکاری کردند. بسیاری از همکاران سابق من در مطبوعات و در نهادهای آموزشی در آمریکا و در ایران، نیز در این کار به من کمک کردند که سپاسگزاری از یاری‌های یک یک آن‌ها به شرح مبسوط نیاز دارد. با وجود این، باید از سه نفر ایشان نام ببرم: اسمعیل پوروالی، روزنامه‌نگار با استعداد، که در دوره اول نخست‌وزیری مصدق سردبیر روزنامه باختر امروز بود و سپس به شرح وقایع تاریخی ایران معاصر پرداخت. یوسف مازندی، خبرنگار فعال و موفق خبرگزاری یونایتدپرس (۷) و سایر نشریات اروپایی در آن سالهای بحرانی، و بالاخره دکتر نصرالله شیفته، اولین سردبیر روزنامه باختر امروز، که در شمار هواداران پر و پا قرص حکومت مصدق بود و پس از سقوط مصدق، شیفته نیز به دست فراموشی سپرده شد. نگارنده خود را بسیار مدیون هر سه آن‌ها در کار تأیید اطلاعات مهم مربوط به این دوران می‌داند که با گذشت یک دوره طولانی، امکان پژوهش درباره آن‌ها مقدور گردید.

مقصود از نگارش «مدخل کتاب»، این است که زمینه‌ای را برای درک طلوع قدرت دکتر مصدق و جبهه ملی عرضه نماید. در این بخش، به مشخصات عمده نظام سیاسی ایران و تأثیر متقابل نیروهای سیاسی در یکدیگر پرداخته شده که پیش از به قدرت رسیدن مصدق، به گونه کامیابانه‌ای عمل می‌کردند.

فصل‌های اول و دوم کتاب به بررسی دوره اول نخست‌وزیری مصدق تا ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۵ تیر ۱۳۳۱] و موضوع دعوی [ناشی از ملی شدن] نفت و نیز مبارزه

سیاسی داخلی که شاه و ارتش و تا اندازه‌ای مجلس درگیر آن بودند - برحسب نقش آن‌ها در ایجاد شرایط منجر به استعفای مصدق - اختصاص دارد. فصل‌های سوم و چهارم، قیام سی تیر [۱۳۳۱] و پیامدهای آن را دنبال می‌کند و تکیه خود را بر تحول عمده‌ای قرار می‌دهد که در مسیر نهضت ملی به سوی تغییر ریشه‌ای نظام سیاسی ایران، به وجود آمد. فصل پنجم بر محور اقداماتی دور می‌زند که برای سازگار و مساعد کردن ایران با یک اقتصاد بدون نفت و نیز تعهد انجام اصلاحات ارضی و سایر اصلاحات اجتماعی میانه‌رویانه به عمل آمد. در فصل ششم از سیاست موازنه منفی دکتر مصدق صحبت می‌شود که در واقع نظریه جدیدی در سیاست خارجی ایران بود. فصل‌های هفتم و هشتم تحلیلی از پیدایش صف - بندی‌های جدید مخالفان مصدق، که در حکم پیش‌درآمد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و پایان حکومت مصدق بود. در آخرین فصل کتاب، تلاش شده تا دوران حکومت مصدق به عنوان یک کل، و تحقیق درباره علل آن، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. در این فصل، ضمن بررسی نقش مهم و غیرقابل انکار سازمان سیا در کودتای ۲۸ مرداد، همچنین نابه‌سامانی‌های داخلی ایران در اواخر حکومت مصدق مورد بررسی قرار گرفته است چرا که این وضعیت شرایطی را فراهم ساخت تا دولت‌های خارجی آشکارا در امور داخلی ایران دخالت کنند.

در بخش پی‌نوویس، دوران حکومت مصدق در یک چشم‌انداز جدید بررسی شده، چرا که تحولات انقلابی [اخیر] ایران، این بررسی را ضروری ساخته بود.

وجوه تشابه و اختلاف در حیطة و رهبری و مشخصات

سیاسی دو نهضت [نهضت ملی و انقلاب اسلامی]، و نیز میراث دکتر مصدق برای انقلاب ۱۹۷۹ [۲۲] بهمن ۱۳۵۷]، ارزیابی شده است.

در پایان، باید مراتب سپاس خود را از «جوول والترز» (۸) رئیس سابق انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، و نیز از «پل الیتزیک» (۹)، به خاطر ویرایش شایسته و دقیق این اثر، ابراز دارم.

یادآوری: چون روش مشخصی برای برگردان نام‌های ایرانی به انگلیسی وجود ندارد، از این رو، این روش ساده به کار گرفته شد که املاي انگلیسی نام‌های ایرانی برحسب تلفظ آنها به وسیله ناآشنایان با زبان فارسی نوشته شود.

سپهر نَبیح

دانشگاه برکلی، کالیفرنیا

مدخل

به قدرت رسیدن دکتر محمد مصدق در آوریل ۱۹۵۱ [۱۲ اردی-بهشت ۱۳۳۰]، طلوع عصر جدیدی در ایران بود، عصری که آشکارا نشانگر عدول از الگوی متعارف تحولات سیاسی در این کشور، پس از جنگ اول جهانی بود. این عصر، با اوج موفقیت‌آمیز یک مبارزه مردمی در سطح ملی، برای از میان بردن نفوذ سیاسی - اقتصادی بریتانیا، آغاز گردید، که به مثابه یک وسیله اثبات مجدد استقلال ملی و بهبودی و رفاه مادی مردم ایران، به‌شمار می‌رفت. کادر رهبری نهضت [ملی ایران]، با بهره‌گیری ماهرانه از این وضعیت و بیداری سیاسی شدید مردم، توانست اراده خود را بر هیأت حاکمه ایران تحمیل کند - که به‌طور معمول فاقد تحرک و محافظه‌کار بود - و امید داشت که به محض انتقال قدرت به این نهضت، احساسات مردم فروکش نماید.

با وجود این، نیرومائی که برای نخستین‌بار از هنگام انقلاب مشروطه در اوایل دهه ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی]، تأثیر قدرت خود را بر مسیر نهائی سیاست ملی احساس می‌کردند، در صرف‌نظر کردن از امتیازات خود، اکراه داشتند. نهضت ملی ایران، در مدت یک‌سال، به‌تدریج، در مجرای مبارزه برای برهم زدن تعادل نیروهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی افتاد که در گذشته مرکز به‌طور جدی به مبارزه طلبیده نشده بودند، دکتر مصدق، که به عنوان یک قهرمان

8- Joel Walters

9- Paul Elitzik

ملی، اعتلای قدرت یافته بود، به وضعیت کشانده شد که در آن شرایط، می‌توانست همه مدعیان عمده قدرت سیاسی در کشور را شدیداً زیر سلطه خود در آورد.

این مبارزه ملی - که در اصل دارای تمامی عناصر یک نهضت نفرت از خارجیان بود - به شکل یک حرکت مردمی، برای تغییر ریشه‌ای ساختار سیستم سیاسی درآمد و در این کار، به بهره‌گیری از تأثیر متقابل نیروهای داخلی در یکدیگر پرداخت و نمونه جدیدی از شکل این تأثیرات را، برای آینده پدید آورد. اگرچه این نهضت، غالباً روش‌های غیرانقلابی را به کار می‌گرفت، اما در یک رشته بحران‌های سیاسی حاد درگیر شد که دارای کلیه عناصر یک انقلاب شدید بود.

پیدایش ناسیونالیسم در ایران

به منظور درک اهمیت کامل این عصر، لازم است که آن را در چشم‌انداز تاریخی درست آن قرار دهیم. سودمندترین روش برای انجام این کار، آن است که این عصر را به عنوان یک مرحله جدید از ناسیونالیسم (۱) مردم ایران به‌شمار آوریم که در نیم قرن اخیر بین دو شکل «حمایت گسترده مردمی» و «رخوت نسبتاً کامل»، در نوسان بود. مبارزه مردم، برای از میان بردن سلطه بریتانیا بر حیات سیاسی و اقتصادی ایران، [در واقع] تجلی یک ناسیونالیسم ایرانی بود که از خواب غفلت بیدار شده بود. ناسیونالیسم - به مثابه یک نیروی سیاسی - در پایان سده نوزدهم و همزمان با رشد

و گسترش نفوذ و تمدن غرب در خاورمیانه، به ایران راه یافت (۲). ناسیونالیسم، در آغاز، شکل یک مبارزه با نظام سلطنتی خودکامه و درخواست ایجاد حکومتی را داشت که از اندیشه‌های لیبرال (۳) و ترقی‌خواه الهام گرفته باشد. اشاعه ادبیات اروپایی در ایران و رقابت مداوم انگلیس و روسیه، به تدریج منجر به قیام گسترده مشروطه گردید که خواستار ایجاد شالوده جدیدی برای حکومت، بر اساس نمونه مشروطه‌های سلطنتی در اروپا بود.

در ۵ اوت ۱۹۰۶ [۱۴ جمادی‌الآخر ۱۳۲۴] که مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت را امضا کرد، ناسیونالیسم ایرانی، برای اولین بار، به هدف خود دست یافت. سپس تلاش‌های خود را در مجرای مبارزه در جهت انجام اصلاحات و به منظور تحکیم اساس پیروزی خود، قرار داد.

ملیون ایرانی، در مرحله اولیه قیام مشروطه، متکی بر هدایت و یاری بریتانیا شدند. این اتکاء، تا اندازه‌ای به خاطر حمایتی بود که روسیه تزاری از پادشاه و حکومت وقت می‌کرد و با هر گونه تغییری در ساختار حکومت ایران شدیداً مخالفت داشت. همچنین، تا حدودی ناشی از ترغیب و تشویقی بود که مأمورین رسمی بریتانیا و مقامات غیر رسمی آن کشور از رجال ترقی‌خواه ایران به عمل می‌آوردند. این رجال، با قدرت مطلقه پادشاه مستبد مبارزه می‌کردند و اندیشه‌های آزادیخواهانه‌ای نظیر جلوگیری از حیف و میل خزانه عمومی و دادن حق رأی به مالیات دهندگان را تبلیغ می‌کردند. [۱]

پیش از قانون اساسی مشروطه ۱۹۰۶ [مصوب چهاردهم

۲- مفهوم ناسیونالیسم مدت‌ها پیش از انقلاب مشروطه در ایران وجود داشته است. در این زمینه نگاه کنید به :

تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان، تألیف عبدالرفیع حقیقت - م.

۳- لیبرال (Liberal) به معنای آزادی‌خواهی است، اما چون واژه فرنگی آن در ادبیات سیاسی ایران متداول است، لذا عین آن به کار می‌رود - م.

۱- ناسیونالیسم (Nationalism) به معنای وطن دوستی و ملیت‌گرایی

است، اما چون این کلمه در ادبیات سیاسی معاصر ایران متداول است، لذا واژه

اروپائی‌اش در این کتاب به کار رفته است - م.

ذیقعه ۱۳۲۴]، شاه در رأس یک حکومت اولیگارشی (۴) قرار داشت که در گذران سده‌های بسیار، با حمایت و همکاری [برخی از] مقامات مذهبی و اشراف زمین‌دار، طبقه ممتاز (۵) را تشکیل داده بود. در قانون اساسی مشروطه، تلاش شد تا ماهیت خودکامه نظام سلطنتی ایران، از طریق ایجاد شالوده جدیدی در روابط میان اعضای طبقه ممتاز و تحمیل نوعی سیستم کنترل بر قدرت مهار نشده زمامداران کشور، دگرگون شود.

اعطای فرمان مشروطیت، نتوانست این هدف را به طور کامل برآورده سازد و مبارزه ملی حتی پس از به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه [۱۲۸۵ شمسی]، نیز ادامه یافت (۶). این پادشاه با حمایت آشکار روس‌ها، در ۱۹۱۱ [۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶]، مجلس شورای ملی را تعطیل کرد. [۲]

در دوران جنگ اول جهانی، و بی‌درنگ پس از آن، ایران دچار یک تجزیه سیاسی گردید که به سرخوردگی بزرگی از شکست رژیم مشروطه انجامید و ایجاد نظم و قدرت دوباره را، با ناامیدی روبه‌رو ساخت. در این شرایط بود که رضاشاه در صحنه سیاست ایران ظاهر شد و مرحله جدیدی از ناسیونالیسم ایرانی را، با تأکید زیاد بر غربی‌کردن زندگی دنیوی و نادیده گرفتن اصلاحات ژرف لیبرال و اجتماعی، گشود.

نظر به این‌که ناسیونالیسم در مرحله اولیه خود، از حمایت روحانیت در قیام مشروطه برخوردار بود، از این رو رضاشاه اقداماتی را برای کاهش نفوذ روحانیت [در بین مردم] آغاز کرد و به درهم

۴- اولیگارشی (Oligarchy) به نوعی از حکومت گفته می‌شود که قدرت در دست عده معدودی از ثروتمندان و اشراف است - م.

۵- طبقه ممتاز (Elité) به طبقات معدودی از اجتماع گفته می‌شود که حامی حکومت بوده و از ثروت و رفاه برخوردارند - م.

۶- اشاره به ماجرای استبداد صغیر محمدعلی‌شاه و به‌توپ بستن مجلس است - م.

شکستن قدرت رهبران مذهبی در حیات سیاسی کشور پرداخت. حس آگاهی ملی در دوران سلطنت رضاشاه و با تلاش‌های او در جهت وحدت سیستم سیاسی کشور از راه در هم شکستن قدرت نیمه پدرسالارانه (۷) خوانین قباایل و ایجاد حکومتی به شیوه اروپائیان (۸)، به‌گونه چشم‌گیری فزونی گرفت [۳]. جاذبه این ناسیونالیسم جدید بیشتر برای مقامات نظامی و نسل جوانی بود که نه به اندازه کافی به آرمان‌های غرب آشنائی داشت و نه دارای کادر رهبری ورزیده‌ای بود تا بتواند حمایت آنان را تشکل داده و در ماهیت و مسیر ناسیونالیسم جدید تأثیر بگذارد. در نتیجه، مشکل بنیانی ماهیت و هدف قدرت سیاسی، به قوت خود باقی ماند و بلافاصله پس از سقوط حکومت خودکامه رضا شاه در سال ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰]، مرحله دوم ناسیونالیسم ایران، رشد خود را آغاز کرد.

مرحله جدید ناسیونالیسم ایران، در اساس شکل مبارزه با فساد و نفرت از خارجی‌انرا داشت، واکنشی نسبت به بی‌کفایتی مزمن دستگاه دولت بود، بازتابی بود در برابر فساد دستگاه مالیاتی، عکس-العملی بود در برابر ناتوانی در اجراء و گسترش حقوق اساسی افراد، مخالفت با پارتی‌بازی - حاصل کلام، واکنشی بود در برابر همه مشکلات اجتماعی که راه حل عملی برای آن‌ها در دوران پیش از جنگ [دوم جهانی] یافت نشده بود. [برخی از] رهبران مذهبی که به طبقه ممتاز تعلق داشتند، از یاری کردن مردم جهت از میان بردن ریشه نارضائی و استفاده از تعالیم اسلام در زمینه تأمین عدالت اجتماعی و مبارزه با حکومت ظالم و سرکوبگر کوتاهی کردند، در حالی که این مبارزه بر جاذبه و اهمیت ناسیونالیسم می‌افزود. به این ترتیب، نهضت ملی ایران که فعالیت خود را از راه مبارزه با انگلستان آغاز

7- Semi - Patriarchal

۸- منظور حکومت غیرمذهبی (Secular Government) است - م.

کرده بود، در اساس، بازتاب ناخشنودی گسترده مردم از طبقه ممتاز حاکم و اعتراض نسبت به نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بود که طبقه ممتاز را مسئول واقعی آن می‌دانستند. قشر سیاسی‌تر و مشخص‌تر مردم نیز، اساساً در هراس بود که مبادا یک حکومت خودکامه دیگر با کمک دولت‌های خارجی از نو بر سر کار آید.

اتحاد طرفداران ملی‌کردن نفت، اصولاً به دلیل یک عامل نسبتاً منفی، صورت گرفت. این عامل، عبارت بود از ناکامی از وضع موجود در جامعه و حکومت، و فقط جاذبه یک ناسیونالیسم افراطی می‌توانست درجه‌ای از همبستگی را در میان آنان پدید آورد. اما به محض این که نهضت ملی رنگ و جلای ناسیونالیسم به خود گرفت، انگیزه قدرت‌طلبی شدت یافت و امید تسلط بر منابع مادی کشور، به صورت یک وسوسه نیرومند درآمد. این موضوع، می‌تواند تا حدودی روشن سازد که چرا یافتن یک راه حل برای دعوی نفت [ایران و انگلیس] دشوار شد و این دعوی به بحران فزاینده مناسبات ایران با جهان غرب دامن زد.

فزون بر این، ناخشنودی مردم از اوضاع داخلی که همراه با احساس قیام علیه عیالت حاکمه بود، بیشتر متوجه شرکت نفت [ایران و انگلیس] گردید. نتیجه این شد که قیام علیه نظام سیاسی موجود، تبدیل به خواسته رها شدن از سلطه ادعا شده یا واقعی خارجی گردید. چنین تحولی، کاملاً غیرمنتظره نبود، چرا که اشغال ایران در دوران جنگ [دوم جهانی]، وحدت ملی را به خطر انداخته و غرور ملی ایرانیان را جریحه دار کرده بود. شکست کابینه‌های پی در پی در اجرای برنامه اصلاحی که جنبه ملی این منظور را برآورده سازد، انجام هر اقدامی را برای دفاع از حیثیت ملی [کشور] از راه‌های دیگر، تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. در این رهگذر، قرعه فال به نام صنایع نفتی بریتانیا [شرکت نفت ایران و انگلیس] درآمد، در وراء آن، هدف، حیثیت سیاسی و اقتصادی بریتانیا بود.

به بیان دیگر، مشکل ماهیت قدرت سیاسی، همچنان، اساس نهضت ملی را تشکیل می‌داد، در حالی که شرکت نفت ایران و انگلیس، به صورت مظهر پایداری خارجیان در برابر مبارزه ملی برای ایجاد تحول اجتماعی - اقتصادی ترقی‌خواهانه درآمد.

چگونه ناسیونالیسم برالگوی مناسبات قدرت و ترکیب هیأت حاکمه تاثیر گذارد؟ ناسیونالیسم ایرانی در مراحل اولیه خود به تلاشی بی‌پروا دست زد تا ساختار حکومت و مناسبات منابع متعدد قدرت سیاسی در کشور را دگرگون سازد.

قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی]، همراه با اصلاحات صورت گرفته در آن در ۱۹۱۱ (۹)، آشکارا ساختار حکومت را اصلاح کرده بود. اما با تغییر سلطنت در ۱۹۲۵ (۱۰) و در سراسر دوران رضاشاه، هیچ‌گونه اقدامی در جهت اجرای این اصلاحات لیبرال صورت نگرفت. در نتیجه، ایران در نیمه [اول] سده بیستم، هنوز به وسیله یک حکومت اولیگارشسی اداره می‌شد که فقط اسماً نظام سیاسی خود را تغییر داده بود تا شبیه حکومت‌های سلطنتی مشروطه در اروپا جلوه کند. [۴]

در ایران در سده‌های میانه، اصولاً منشاء قدرت بر داشتن زمین استوار بود، و همچون کشورهای اروپائی در این دوران، نظام زمین‌داری (۱۱)، مهم‌ترین شالوده ساختار اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به‌شمار می‌رفت. [۵]

در سراسر مرحله اول ناسیونالیسم ایران، اندیشه اروپائی

۹- متمم قانون اساسی در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. منظور از «اصلاحات»، تجدیدنظری است که در برخی از اصول متمم قانون اساسی در زمینه آئین‌نامه انتخابات در ۱۳۲۹ قمری صورت گرفت - م.

۱۰- منظور اعلام انقراض سلسله قاجاریه در نهم آبان ۱۳۰۴ و سلطنت رضاشاه از تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۰۴ می‌باشد - م.

تفکیک قوای حکومت (۱۲)، به شدت مورد حمایت قرار گرفت، در حالی که مفهوم مادی جدائی دولت از مذهب، کاملاً نادیده گرفته شد. موضوع اخیر ناشی از نیاز به گسترده‌تر کردن شالوده جاذبه ناسیو-نالیسم بود و با توجیه مشروطیت بر مبنای مذهب، ناسیونالیسم به‌گونه چشمگیری قوام گرفت و هرگونه طرفداری از جدائی مذهب و دولت کنار گذاشته شد. حتی، ایرانیانی که در اروپا تحصیل کرده بودند و عقیده داشتند که حکومت غیرمذهبی و لیبرالیسم ذاتاً با یکدیگر درآمیخته‌اند، از تفکیک مذهب و دولت جانبداری نمی‌کردند. قانون اساسی ایران از لحاظ شکل (۱۳)، شالوده حکومت را با پیش‌بینی حکومتی که دارای اختیارات معین باشد و مردم را به‌عنوان یک منبع جدید قدرت و مستقل از زمامداران به‌شمار آورد، تغییر داد.

شناسائی ضمنی این اصول، مانع استقرار حکومت خودکامه رضاشاه نگردید. یعنی در حالی که همه ظواهر یک حکومت مشروطه حفظ گردید، رضاشاه به بی‌اثر کردن هرگونه مخالفت واقعی پرداخت که امکان داشت اقتدار او را برطبق قانون اساسی و اصول قانونی به‌مبارزه بطلبد.

میراث هرج و مرج و بی‌نظمی که از سلسله قاجاریه به‌جای مانده بود و بحران مشروطه که عملاً دستگاه دولت را در دوران جنگ اول جهانی، و پس از آن، فلج کرده بود، سبب شد که مخالفت مؤثر با رضاشاه به جایی نرسد. برعکس، خواسته مردم برای وحدت ملی و ایجاد نظم، به وسیله شاه جدید [رضاشاه] به طرز ماهرانه‌ای مورد بهره‌برداری قرار گرفت و آن را در گسترده‌تر کردن شالوده جاذبه رژیم خود به کار گرفت.

گروه‌های صاحب قدرت ایران

پیش از حکومت رضاشاه، و در شرایط اولین دهه حکومت مشروطه، سه گروه مدعی قدرت توانستند ادعای شاه را دایر بر انحصار قدرت در مقام سلطنت، مردود شمرده و او را وادار کنند که حاکمیت را به مردم تفویض نماید و مردم نیز آن را به نمایندگان منتخب خود در مجلس بپذیرند. این گروه‌ها، عبارت بودند از روحانیون، مالکان قدرتمند، و طبقه متوسط با سواد نه چندان مقاوم، که در چند حزب جوان (۱۴)، تشکل یافته و می‌خواستند با یاری دو گروه دیگر، اداره کشور را به‌دست گیرند.

در پی بحران پس از جنگ اول جهانی (۱۵)، گروه دیگری پیدا شد که نقش مهم‌تری را در شکل‌گیری و تعیین مسیر سیاسی ایران بازی کرد. این گروه، نظامیان بودند که کمک زیادی به رضاشاه در کسب قدرت او و حفظ آن کردند.

پیش از رضاشاه، ارتش ایران، هسته کوچکی از افسران حرفه‌ای بود که توسط شاه از میان خانواده‌های اشراف انتخاب می‌شدند، و نیز چند تیپ از سربازان حرفه‌ای وجود داشت که از میان دهقانان فعال در املاک اشراف تشکیل می‌شدند. این ارتش، نسبت به شاه و هیأت حاکمه وفاداری کامل داشت و وسیله اعمال زور در دست پادشاهان خودکامه قاجار بود. با طلوع قیام مشروطه، ترکیب ارتش، همگام با سایر ارکان هیأت حاکمه طبقه ممتاز، دچار دگرگونی‌هایی شد. مجلس جدیدالتاسیس، ایجاد یک ارتش ثابت را پیش‌بینی کرد تا به حراست از حکومت مشروطه بپردازد.

یکی از نتایج مهم نقش جدید ارتش، این بود که دگرگونی‌های شدیدی

۱۴- اشاره به احزاب دموکرات و اعتدالیون است - م.

۱۵- اشاره نویسنده به تشکیل دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه مافی و پیامدهای

داخلی آن و حوادث دیگر است - م.

۱۲- منظور تفکیک نسبی قوای سه‌گانه مجریه و قضائیه و مقننه است - م.

در ترکیب آن صورت گرفت. یعنی [برخلاف گذشته]، افراد ارتش از میان مردم طبقه متوسط انتخاب می‌شدند و خدمت وظیفه عمومی به یکسان شامل سکنه شهری و روستائی می‌گردید. در دوران سلطنت رضاشاه، سیاست بزرگتر کردن ارتش ادامه یافت و هسته جدیدی از افسران به وجود آمد که در دانشکده‌های افسری داخلی و خارجی تربیت می‌شدند. اکثر افراد ارتش، از میان سکنه مناطق شهری و روستائی، و برطبق قانون نظام وظیفه عمومی، انتخاب می‌شدند، که انجام دوسال خدمت زیر پرچم را برای همه مردان بالای بیست سال، اجباری می‌کرد.

ترکیب هسته افسری ارتش، به تدریج دچار تغییر گردید، باقی مانده دار و دسته اشراف سابق، درجات بالای نظامی را به خود اختصاص دادند، و یک گروه بزرگتر از افسران جدید که از میان افراد طبقه متوسط شهری استخدام شده بودند، دارای درجات وسط و پائین بودند. به طوری که از ترکیب ارتش برمی‌آید، سوای افسران اشرافزاده، سازمان ارتش نشانگر برش مقطعی نسبتاً بزرگ از طبقه متوسط بود. به این ترتیب، ارتش خطری جدی برای سلطه غیر-نظامیان بر قدرت سیاسی به شمار می‌رفت.

این خطر، معمولاً از جانب طبقه ممتاز ارتش، در هنگام بروز بحران و موقعی که روابط میان شاه و حکومت غیرنظامی و مجلس تیره می‌شد، یا زمانی که تعادل متعارف میان نیروهای مقتدر قدرت سیاسی در ایران شدیداً به مخاطره می‌افتاد، وجود خارجی پیدا می‌کرد. ثبات رژیم رضاشاه، عمدتاً نتیجه یک توازن مستقر بود که وی توانست میان مدعیان قدرت یعنی روحانیون و مالکان بزرگ و نظامیان، که به یک اندازه بی‌اثر شده بودند، برقرار سازد.

رضاشاه در سراسر دوران سلطنت خود، بر این نیروها سلطه کامل داشت، و در نهایت، این نیروها به اندازه‌ای در رژیم او جذب شدند که هویت فردی‌شان از دست رفت و شخص شاه به صورت منبع

بلامنازع قدرت در کلیه جهات زندگی ایران درآمد. البته، این کامیابی با مسأله‌ت به دست نیامد، چرا که رضاشاه، در صورت مشاهده کمترین گردنکشی، یا مبارزه محض این گروه‌ها برای حفظ بقای خود، با توسل به زور آن را سرکوب می‌کرد و غالباً به این وسیله آن‌ها را وادار به اطاعت می‌ساخت. [۶]

با وجود این، سقوط ناگهانی حکومت رضاشاه در اواخر اوت ۱۹۴۱ [۲۵ شهریور ۱۳۲۰]، موجب شد که حیثیت نظامیان به میزان زیادی از دست برود. پس از اشغال ایران [توسط متفقین] از ۱۹۴۱-۱۹۴۵ [۱۳۲۰-۱۳۲۴ شمسی]، باز عم بر بی‌اعمیتی ارتش افزوده شد.

فزون براین، موازنه قدرت در عصر رضاشاه، برعم خورد، و استقرار مجدد آن، حتی در یک شکل اصلاح شده، دست کم تا پایان حکومت مصدق در ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] تحقق نیافت. برعکس پیدایش نیروهای سیاسی و واقعیات جدید، سبب گردید که الگوهای سنتی قدرت به مخاطره افتد و وضعیت مقام سلطنت [محمدرضا شاه پهلوی] بین ضعف شدید و قدرت قابل توجه، در نوسان بود، که بستگی به فراز و نشیب‌های سیاست ایران در مسیر آشفته آن در دوران پس از جنگ داشت. [۷]

موقعیت شاه در چارچوب سیاست ایران

پیش از بررسی درباره تحولی که در موازنه نیروهای داخلی ایران در دوران حکومت دکتر مصدق صورت گرفت، باید نخست به موقعیت شاه در چارچوب سیاست ایران پرداخت.

یک تفسیر مضیق [محدود] از نص [عبارت] و روح قانون اساسی ۱۹۰۶ [۱۲۸۵ شمسی] نشان می‌دهد که شاه از اختیاراتی برخوردار بود که هم‌تا‌های او در کشورهای مشروطه سلطنتی در

اروپا داشتند. شاه، رئیس کشور بود، و از لحاظ نظری، از هرگونه مسئولیت دولتی و یا سیاسی مصون بود (۱۶).

چنانچه تفسیر محدود از قانون اساسی مبنای کار باشد، این گفته که «شاه باید پادشاهی کند و نه حکومت»، در مورد پادشاه ایران مصداق دارد، همان گونه که مقام سلطنت در بریتانیا و بلژیک نیز چنین است.

با وجود این، واقعیت این است که شاه [محمدرضا پهلوی] نفوذ سیاسی خود را به گونه مؤثری به کار برد و این موضوع نشان‌دهنده شخصیت و درایت او، به‌ویژه در دوران بحران سیاسی حادی است که ایران در دهه پس از جنگ دوم جهانی، پشت سر گذارد.

موضوع حقوق ویژه شاه، و حدود و ثغور اختیارات او (۱۷)، بارها به بحران مناسبات شاه و کابینه انجامید. شاه، بسته به خلق و خوی سیاسی رؤسای کابینه‌ها و نوع بحرانی که کابینه‌ها تجربه کرده بودند، توانست نفوذ قابل توجهی را به کار برد.

مبنای چنین نفوذی، اساساً سلطه شاه بر ارتش و حقوق ویژه‌اش در قانون اساسی، به‌لحاظ تعیین نخست وزیر و توشیح قوانین پارلمانی بود.

محمدرضا شاه [پهلوی] بارها در دوران سلطنت خود، از نفوذ و اختیارات خویش استفاده کرد تا به تعیین مسیری سیاسی بپردازد که ایران می‌بایست دنبال کند. البته، سوابق نشان می‌دهد که وی همواره مسیر مثبتی را دنبال نکرده است. واقعیت این است که در گذشته، چندین بار، مقام سلطنت به مخاطره افتاد و گه‌گاه به‌نظر می‌رسید که فقط یک معجزه می‌توانست تخت و تاج سلطنت را از

۱۶- برطبق اصل ۴۴ متمم قانون اساسی سابق «شخص پادشاه از مسئولیت مبری است و وزیرای دولت در هرگونه امور مسئول هستند.» - م.

۱۷- حقوق ویژه (Prerogatives) و اختیارات (Powers) شاه در اصول ۴۵ تا ۵۷ متمم قانون اساسی سابق آمده است - م.

گزند توغان‌های سیاسی نجات دهد که از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] در ایران وزیدن گرفت.

شاه و روحانیون شیعه

مذهب تشیع، به‌طور متعارف، پادشاه را به عنوان تجسم حاکمیت [مادی] پذیرفته و سلاطین ایران، طی قرن‌های متمادی، «ظل‌الله» نامیده می‌شدند و از سلطه ظامری بر روحانیون شیعه برخوردار بودند. [۸]

در مورد روحانیون، باید گفت که به‌نظر می‌رسد فقط حق مشارکت آنان در تحولات سیاسی در مواقع غیرعادی [بحرانی]، محفوظ مانده بود. روحانیون در هنگام بروز بحران، یعنی وقتی که حکومت کشور در معرض یک دگرگونی شدید قرار می‌گرفت (مانند اوضاع ایران در ۱۹۴۵-۱۹۴۶ [۱۳۲۴-۱۳۲۵ شمسی])، یا وقتی که یک قیام بزرگ ملی، خصوصاً در برابر دولت‌های خارجی، در جریان بود و از همه مردم می‌خواستند که با یکدیگر متحد شوند (مانند سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ [۱۳۲۹-۱۳۳۲ شمسی])، نقش عمده‌ای را در سیاست ایران ایفاء کرده‌اند. [۹] اما در مواقع عادی، روحانیون یا نسبت به تحولات سیاسی بی‌تفاوتی مشخصی نشان داده‌اند یا به عنوان یک مدعی قدرت، از آن‌ها سلب فعالیت شده بود (مانند اواخر سلطنت رضاشاه). بحث درباره حدود و میزان فعالیت سیاسی آنان، به‌صورت یک موضوع بحث‌انگیز باقی مانده بود.

به‌منظور درک کامل نقش علمای شیعه در سیاست ایران، لازم است که تجزیه و تحلیلی از عقاید متفاوت در مفهوم «امامت» صورت گیرد. موضوع امامت که گاهی اوقات از زمان درگذشت پیامبر اسلام در سال ۶۱۲ میلادی [۲۵ ذیقعد سال دهم هجرت] رسمیت یافته است، مربوط به حدود و ثغور اختیارات مجتهدین یا فقهای شیعه

است که گه‌گاه «علما» نیز ناامیده شده‌اند. بر اساس تفسیری که استوار بر حدیث (یعنی سنت و سیره پیامبر و امامان دوازده‌گانه) می‌باشد، تا ظهور امام دوازدهم (خ) که در سال ۹۴۰ پس از میلاد [۳۲۹ قمری] «غیبت کبری» کرد، مجتهدان می‌توانند ممة وظایف مادی و معنوی امام غایب را [نیابتاً] انجام دهند. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که یک مجتهد شیعه، به‌ویژه اگر مرجع تقلید باشد، نایب امام به‌شمار می‌رود.

به‌علت این‌که گسترش و تحکیم قدرت تشیع نسبتاً نامنظم بود. لذا اطلاعات کافی تاریخی در مورد پذیرش این تفسیر از سوی علمای شیعه وجود نداشت (۱۸). اگرچه مذهب شیعه از سال ۱۵۰۱ میلادی [۸۹۰ قمری] بوسیله سلاطین [صفوی] دین رسمی ایران اعلام شد، اما پادشاهان، مستقل از نظریه یاد شده درباره امامت، به اداره مملکت می‌پرداختند (۱۹).

تفسیر دیگری که کمی موسع‌تر از نظریه یاد شده است و تا اندازه‌ای به نظریه علمای حقوق آمریکا از تفسیر مضمیق [محدود] قانون اساسی آن کشور شباهت دارد، موضوع انتقال اختیارات کامل امام غایب به یکی از مجتهدین حاضر و نیز مجتهدین سابق را (۲۰)، مورد تردید قرار می‌دهد. و برعکس تفسیر قبلی، معتقد است که وظیفه اساسی روحانیون شیعه حفظ و حراست از معنویات و ایمان مردم است. بر اساس این تفسیر، دخالت روحانیون در امور مادی [مملکتی] فقط در صورتی جایز شمرده می‌شود که علماء مأمور این

۱۸- اطلاعات کافی در مورد این نظریه در کتاب «شیعه چه می‌گوید» تألیف علامه طباطبائی و آثار سایر علمای معاصر، آمده است - م.

۱۹- این اظهارنظر نویسنده، درست به نظر نمی‌رسد. در این زمینه نگاه کنید به: «نقش روحانیت پیشرو در نهضت مشروطه»، تألیف حامد الکار، ترجمه دکتر ابوالقاسم سری، انتشارات توس، تهران - م.

کار شوند یا خطر آشکاری موجودیت تشیع را تهدید نماید. تفسیر-های متعددی که در مورد تشخیص چنین خطری ارائه گردیده، جنبه ذمعی آن برجسته عینی‌اش می‌چربد (۲۱). [۱۰]

در مورد تحولات نظری که اخیراً در کادر رمبیری شیعه ایران پیش آمده، شایان ذکر است که آیت‌الله بروجردی که تا سال وفات خود در ۱۹۶۲ [فروردین ۱۳۴۰] تنها مرجع تقلید به‌شمار می‌رفت، کلاً تفسیر مضمیقی از مفهوم امامت داشت (۲۲). ایشان در دوران مرجعیت تقلید خود، هیچ‌گونه فعالیت سیاسی در پیشامدهای دوران مصدق و مجدداً به‌قدرت رسیدن شاه در ۱۹۵۳ [شهریور ۱۳۳۲] به عمل نیاورد و چنین فعالیتی به آیت‌الله‌های دیگر و خصوصاً آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی سپرده شد.

مصدق و روحانیت شیعه

دکتر مصدق در روابط خود با علمای شیعه وقت، با دشواری‌های زیادی رو به‌رو بود، زیرا وی اساساً یک سیاستمدار غیرمذهبی و لیبرال به‌شمار می‌رفت و عقیده داشت که روحانیت باید به‌طور کامل در بسیج مردم برای حمایت از حکومت جبهه ملی شرکت کند اما طالب کسب قدرت، خصوصاً در قسمت اجرایی حکومت، نباشد. این مشکل اساسی که بین جناح‌های مذهبی و غیرمذهبی جبهه ملی وجود داشت، هرگز حل نگردید، و حتی دو جناح را به خصومت با یکدیگر واداشت، و در سقوط حکومت مصدق در اوت ۱۹۵۳ [۲۸]

۲۱- برای آگاهی بیشتر از دو نظریه یاد شده، نگاه کنید به ادوار فقه تألیف محمود شهابی (چاپ دانشگاه تهران) و میانی استنباط در حقوق اسلامی تألیف دکتر ابوالحسن محمدی (چاپ دانشگاه تهران) - م.

۲۲- نگاه کنید به رساله مرحوم آیت‌الله بروجردی - م.

مرداد ۱۳۳۲] بسیار مؤثر بود. (۲۳)

وضعیت مالکان و اشراف

مالکان و اشراف - که در دوران سلطنت رضاشاه ناگزیر به کنار آمدن با او شدند - در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، با توسعه قدرت خود، و فعالیت زیاد در کسب و کار و اقتصاد کشور، به عنوان یک نیروی سیاسی غالب، به صحنه سیاست پای‌گذار شدند. نظر به این که در دوران پیش از جنگ، حکومت خودکامه رضاشاه نقش سیاسی ثروتمندان را محدود کرده بود، لذا سقوط رضاشاه در ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] به آنان فرصت داد تا فعالیت زیادی را در صحنه سیاست به عمل آورند. با وجود این، فعالیت آنان، همچون سایر ارکان قدرت سیاسی در ایران، وضع یک نواختی نداشت و اعضای طبقه اشراف، بسته به درجه ثروت و نفوذشان، گاهی از شاه و زمانی از روحانیون حمایت می‌کردند.

فزون بر این، مسیر پیشآمدهای پس از جنگ دوم، نشان می‌دهد که طبقه اشراف و صاحبان کسب و کار، توانائی، و در واقع مهارت و زیرکی، خود را برای سازش با گروه‌های ذی‌نفع و مسلک‌های متعدد نشان دادند تا بتوانند منزلت خود را حفظ کنند. [۱۱]

وضعیت نظام مشروطه پارلمانی ایران

چگونه این مدعیان قدرت، ادعاهای خود را توجیه و تحکیم می‌کردند؟ چگونه اقدامات آنان با الگوی حکومت مشروطه تناسب داشت،

و تا چه اندازه نهادهای پارلمانی ایران، بازتاب واقعیت تأثیر متقابل نیروهای سیاسی داخلی در سیاست کشور بود؟

با بررسی تاریخ معاصر ایران، می‌توان مشاهده کرد که شاید هیچ یک از معیارهای پذیرفته شده در غرب، برای ارزیابی نظام مشروطه پارلمانی ایران، به کار نمی‌آید. حتی، پس از اعطای فرمان مشروطیت در ۱۹۰۶ [چهاردهم جمادی‌الآخر ۱۳۲۴]، روشنفکران ایرانی که در اروپا تحصیل کرده بودند، اجرای هدف تاسیس یک سیستم نمایندگی پارلمانی را بسیار دشوار یافتند.

با آغاز جنگ اول جهانی، دستگاه ضعیف حکومت پارلمانی، فرو ریخت، و نقش رضاشاه منتهی به تعلیق طولانی این دستگاه به‌بهانه حفظ نظم و قدرت گردید، اما، با وجود ماهیت خودکامه کابینه‌هایی که بر سر کار آمدند، تلاش‌هایی برای حفظ ظواهر خارجی یک رژیم پارلمانی ادامه یافت.

دوره‌های مختلف مجلس شورای ملی، به مثابه حضور نمایندگان منتخب مردم و در رابطه با قانون اساسی و قوانین انتخاباتی، تشکیل شدند. اما واقعیت این است که در عمر پنجاه ساله رژیم به اصطلاح مشروطه، فقط دو یاسه انتخابات نسبتاً آزاد صورت گرفت و نمایندگان واقعی مردم به مجلس راه یافتند. جریان انتخابات در ایران، ارتباط بسیار کمی با کار مجلس داشت، چرا که کابینه‌ای که مسئول برگزاری انتخابات بود، ناگزیر بود بر مبنای یک قاعده متعارف، ترکیب مجلس را به سود طبقه حاکمه تشکیل دهد. در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، نفوذ شاه و ارتش، بستگی زیادی با روابط آن دو با رؤسای کابینه‌ها داشت. رؤسای کابینه‌ها، در عین این که مسئولیت برگزاری انتخابات را داشتند و نمایندگان را به مجلس می‌فرستادند، اما غالباً با قدرشناسی نمایندگان مجلس روبرو بودند، و این نمایندگان به محض تشکیل مجلس، اقداماتی را برای سرنگون کردن کابینه‌ها، آغاز می‌کردند.

۲۳- نگاه کنید به شرح تفصیلی آقای دکتر سیدجلال‌الدین مدنی از این موضوع در جلد اول کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران (چاپ دفتر انتشارات اسلامی) - م.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که کابینه‌ها هر دو سال یک - بار (۲۴)، با بحرانی روبه‌رو می‌شدند که حل آن جز از راه توافق با نیروهای تعیین کننده نتیجه انتخابات، یعنی شاه و ارتش و هیأت حاکمه، مقدور نبود.

انتخابات پارلمانی، در مواقع بحرانی، اهمیت بیشتری می‌یافت. این مورد موقعی پیش می‌آمد که مسئولیت سنگینی مانند وضع قوانین عمده یا بررسی یک قرارداد یا امتیازنامه با یک کشور خارجی به عهده مجلس گذارده می‌شد. غالباً، مجلس و هیأت دولت در انجام مسئولیت‌های قانونی خود، با یکدیگر اختلاف نظر پیدا می‌کردند.

در مرحله سوم ناسیونالیسم ایران، مجلس بارها چنین وضعی را تجربه کرد. دکتر مصدق، که از این قاعده کلی مستثنی نبود، نیز با یک بحران مشابه در رابطه با مجلس روبرو شد، و این بحران تبدیل به یک دوراهی وخیم و شدید برای نهضت ملی در سراسر نیمه دوم حکومت مصدق گردید.

آنچه که گفته شد خلاصه‌ای بود از وضع کلی سیاست در ایران، ویژگی‌های ناسیونالیسم ایرانی و اثرات آن بر مدعیان قدرت و رقیب یکدیگر، در دوران پیش از نخست‌وزیری مصدق.

عملکرد مصدق در برابر سایر نیروهای سیاسی

نخستین سال نخست‌وزیری مصدق، اساساً، تفاوتی با نخست‌وزیران پیشین نداشت. تنها تفاوتی که وجود داشت، عبارت بود از شیوه انتخاب مصدق به نخست‌وزیری، که به عنوان تنها راه جلوگیری از هرج و مرج، به هیأت حاکمه تحمیل شد.

مصدق شدیداً گرفتار مسأله نفت بود و اجرای کامل قانون ملی شدن نفت به او فرصت نمی‌داد که به سایر مشکلات داخلی کشور بپردازد. هنگامی که مصدق فرصت پرداختن به این مشکلات را پیدا کرد، برایش کاملاً روشن شد مادامی که برخی تغییرات در تعادل موجود قدرت صورت نگیرد، کابینه او نیز به سرنوشت پیشینیان خود دچار شده و سقوط خواهد کرد. این موضوع در انتخابات مجلس هفدهم در پائیز ۱۹۵۱ [آذر ۱۳۳۰] کاملاً آشکار شد. علاوه بر این، در شرایطی که دعوی نفت ادامه داشت مصدق نمی‌توانست فعالیت‌های عوامل هیأت حاکمه را - که زیر فشار افکار عمومی با او کنار آمده بودند - تحت کنترل خود درآورد. قیام ژوئیه ۱۹۵۲ [سی تیر ۱۳۳۱] که مصدق را دوباره به قدرت برگرداند، نخستین نشانه ماهیت ستیزه‌جویانه حکومت وی برای ایجاد تعادل در بین نیروهای سیاسی داخلی بود.

قیام سی تیر، نشانگر اهمیت بسیار زیاد شرکت انبوه مردم در جریانات سیاسی کشور بود و هیأت حاکمه فاقد تحرک راناکزیر کرد تا در برابر فشار شدید مردم، باز هم عقب‌نشینی کند و حکومت جبهه ملی را، با شرایط آن بپذیرد.

دکتر مصدق پس از اینکه دوباره به قدرت رسید [دوره دوم نخست‌وزیری مصدق]، ناگزیر بود به تقاضای مردم برای انجام اصلاحات اساسی در سیستم سیاسی کشور، ترتیب اثر دهد. حزب توده و سایر گروه‌های دست‌چپ که در یک مبارزه همه‌جانبه برای بازگرداندن مصدق به قدرت با سایر نیروهای ملی متحد شده بودند، اینک سهم خود را از این پیروزی می‌خواستند.

مصدق که به مدت یک سال، هرگونه اقدام جدی برای تغییر نظام موجود را به دلیل لزوم حفظ وضع موجود و ادامه اختلاف نفتی با انگلستان به تأخیر انداخته بود، اینک نمی‌توانست بیش از این تأخیر کند، چرا که سرنوشت کابینه‌اش، و در واقع تحکیم

سیاست‌های ملی کردن نفت، بستگی به کاهیبی او در ایجاد برخی تغییرات در مناسبات متعارف قدرت با هیأت حاکمه داشت.

چنانچه مصدق موفق می‌شد نمایندگان واقعی مردم را به مجلس بفرستد، انجام چنین تغییراتی، در درازمدت عملی بود. اما این موضوع، همان‌گونه که بعداً خواهیم دید، تحقق نیافت و دکتر مصدق به‌زودی پی‌برد که مشکل انتخاب اعضای مجلس را که نمایندگان واقعی مردم باشند، نمی‌توان در محتوای سیستم کلی سیاسی ایران حل کرد. مصدق به‌جای این کار، اقدام به تغییر موازنه نیروهای عمده سیاسی در داخل کشور، از طریق کاهش قدرت نظامیان و محدود کردن نفوذ و اقتدار شاه نمود و این اقدام را به‌نام اصلاح و تحکیم یک حکومت مشروطه واقعی انجام داد. سایر گروه‌های عمده قدرت، یعنی مالکان و ثروتمندان و [برخی از] روحانیون، بابت بعضی از اصلاحات مصدق مانند افزایش سهم دهقانان از محصول و تجدید نظر در سیستم مالیاتی مخالفت کردند. این روحانیون که مایل بودند تعادل موجود قدرت سیاسی حفظ شود و خواستار سهم بیشتری در قدرت سیاسی بودند، با شنیدن پاسخ منفی مصدق، با او به مخالفت برخاستند و موازنه نیروهای سیاسی شدیداً بر هم خورد.

در حالی که سیاست مستقیم حکومت دکتر مصدق خطر یک تحول اساسی در موازنه نیروهای داخلی را به همراه داشت، خطر بزرگتر، ناشی از طرز برخورد مصدق با این موضوع بود. رقابت حزب توده [با جبهه ملی] محدود به موضوع تعادل نیروهای سیاسی داخلی نبود، بلکه تهدیدی علیه ماهیت واقعی قدرت سیاسی در ایران به‌شمار می‌رفت. حتی برخی معتقد بودند که خطر حزب توده متوجه استقلال ایران بود. این خطر، با توجه به تلاش‌های قبلی شوروی برای تأسیس رژیم‌های تجزیه طلب در آذربایجان [حکومت فرقه دهوکرات] و کردستان [اعلام جمهوری کردستان]، منطقی به‌نظر می‌رسید. در ماه‌های آخر حکومت دکتر مصدق که این خطر شدت بیشتری

گرفت، وجه تمایز بین مسئولیت مستقیم یا غیر مستقیم حکومت نامشخص شد. آنچه که مشخص بود، این بود که در پایان دوران حکومت مصدق، کشور به گونه خطرناکی به آستانه جنگ داخلی کشانده شد و امکان یک کودتای کمونیستی پدید آمد.

در فصل‌های آینده، تلاش خواهد شد تا مسیر تحول و ماهیت رقابت نیروهای سیاسی در این دوران بررسی گردد و تأثیر آن در الگوی متعارف سیاست ایران تشریح شود.

مصدق بر سریر قدرت

پس از گشایش مجلس شانزدهم در اواخر سال ۱۹۴۹ [۲۰ بهمن ۱۳۲۸]، قرارداد نفتی ایران و انگلیس به صورت یک موضوع سیاسی عمده درآمد. قرارداد تکمیلی نفت - که در اوایل تابستان ۱۹۴۹ به امضا رسیده بود (۱) - با مخالفت شدید مجلس پانزدهم روبه رو گردید و دوره مجلس هنگامی پایان یافت که بحث درباره لایحه قرارداد یادشده، ادامه داشت [۱]. در آخرین روزهای عمر مجلس پانزدهم، هسته‌ای از نمایندگان ملیون در مجلس تشکیل شد که با این قرارداد مخالف بودند و با به‌کارگرفتن شیوه بحث زیاد پیرامون آن، از تصویب قرارداد جلوگیری کردند. این هسته که از پنج نماینده (۲) تشکیل می‌شد، و حسین مکی و دکتر مظفر بقائی و عبد-الغدیر آزاد در میان آن‌ها بودند، از حمایت و راهنمایی بسیار زیاد سیاستمداران کهنه‌کار خارج از مجلس، نظیر دکتر محمد مصدق (۳) برخوردار بودند.

-
- ۱- این قرارداد که به قرارداد گس - گشائیان، معروف است، در تاریخ ۲۸/۴/۱۳۲۸ و در کابینه ساعد به مجلس تقدیم شد - م.
 - ۲- پنج نماینده مزبور عبارت بودند از مکی، دکتر بقائی، عبدالغدیر آزاد، حائری‌زاده و دکتر عبدالله معظمی - م.
 - ۳- مصدق در مجلس پانزدهم عضویت نداشت و دلیل آن نیز نحوه انتخابات در دوران نخست‌وزیری قوام‌السلطنه بود - م.

پس از پایان دوره پانزدهم مجلس [۱۳۲۷ر۵۶]، سرنوشت لایحه قرارداد تکمیلی نفت، حل نشده باقی ماند و مشکل نفت و روابط با حکومت بریتانیا به طور کلی به صورت دو موضوع اصلی انتخابات در آمد. [۲]

مبارزات انتخاباتی مجلس شانزدهم در پانزدهم آذر ۱۹۴۹ [مهر ۱۳۲۸]، بر اثر تقلب در انتخابات تهران، شدت بیشتری گرفت. نیروهای مخالف کابینه [محمد ساعد] که با شرکت نفت ایران و انگلیس و [عملا] با نفوذ بریتانیا در ایران مخالف بودند، کابینه ساعد را وادار کردند که اعتراض مردم نسبت به تقلب در انتخابات تهران را بپذیرد [و آن را باطل اعلام نماید]. این موضوع، نخستین پیروزی مخالفان به شمار می رفت و یک گروه نیرومند از کاندیداهای جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق، در انتخابات تهران پیروز شدند (۴) و توانستند به عنوان یک نیروی بالقوه سیاسی، با سیاست‌های کابینه به مخالفت برخیزند.

کامیابی جبهه ملی در دومین انتخابات تهران، با توجه به طرز برخورد و عمل سرلشکر زاهدی (رئیس شهربانی وقت)، از اهمیت زیادی برخوردار شد. این کامیابی نه تنها به ابطال انتخابات اول تهران انجامید، بلکه زاهدی نیز بر اثر این جریان، دریافت که کاندیداهای دربار، با کمک ارتش، در انتخابات تقلب کرده بودند. با وجود این، باید خاطرنشان ساخت که هدف اصلی سرلشکر زاهدی از همکاری با جبهه ملی، ناشی از دشمنی او با سرلشکر حاج علی رزم‌آرا (رئیس ستاد ارتش وقت) بود. مقامی که شاه آن را به رزم‌آرا واگذار کرد تا از انتخاب کاندیداهای طرفدار دربار و مورد اعتماد خود در حوزه‌های انتخاباتی مطمئن شود.

شخص شاه که از تمرکز زیاد قدرت در دست یک امیر ارتش

[رزم‌آرا] نگران بود، به روال همیشگی، امرای رقیب او را در رأس مشاغل عمده نظامی یا شهربانی [سرلشکر زاهدی] قرار داده بود تا از هرگونه توطئه احتمالی افسران ارتش علیه خود جلوگیری نماید. حمایت سرلشکر زاهدی از کاندیداهای جبهه ملی، بدون پاداش باقی نماند و وی در نخستین کابینه مصدق که در آوریل ۱۹۵۱ [اردی-بهشت ۱۳۳۰] تشکیل شد، عهده‌دار سمت حساس وزیر کشور گردید.

سیاست مصدق نسبت به امرای ارتش، با روش شاه در این زمینه، تفاوتی نداشت. مصدق به عنوان یک نخست‌وزیر غیرنظامی تجربه کرده بود که باید به دقت مراقب امرای ارتش باشد چرا که وفاداری آنان به نظام پارلمانی را - خصوصاً هنگامی که پای وفاداری به شاه هم در میان بود - امر قطعی و مسلمی نمی دانست. همان گونه که در بررسی دوره دوم نخست‌وزیری دکتر مصدق [از مرداد ۱۳۳۱] خواهیم دید، سرلشکر زاهدی به صورت یکی از مخالفان بزرگ مصدق درآمد و بعداً با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جانشین او شد.

به موضوع مجلس شانزدهم برگردیم. مجلس شانزدهم در ژانویه ۱۹۵۰ [۲۰ بهمن ۱۳۲۸] و در شرایطی گشایش یافت که موجی از اتهامات جدی دایر بر تقلب و خلافکاری در امر انتخابات، و درخواست‌های مصرانه برای تجدید انتخابات در تمام حوزه‌ها وجود داشت. (۵) اگرچه کابینه ساعد با این درخواست‌ها موافقت نکرد، اما کابینه وی به طور محسوس ضعیف شد و کوتاه زمانی بعد، یعنی در ۲۲ مارس ۱۹۵۰ [۲ فروردین ۱۳۲۹] شاه، علی منصور، سیاستمدار قدیمی را، به نخست‌وزیری برگزید.

شاه که برای ثبات مجدد اختیارات و قدرت خود تلاش می کرد - و در سال پیش اختیارات بیشتری را از مجلس مؤسسان گرفته

۴- این نمایندگان عبارت بودند از دکتر مصدق، دکتر بقائی، مکی، نریمان، شایگان،

عبدالقدیر آزاد و اللهیاری صالح - م.

۵- تجدید انتخابات تهران در ۲۲ فروردین ۱۳۲۹ پایان یافت - م.

بود (۶) - در انتخاب علی منصور رویه مرسوم مشورت با مجلس را نادیده گرفت، و بدون در نظر گرفتن مخالفت طرفداران قانون اساسی و جبهه ملی، وی را به نخست‌وزیری برگزید. کابینه منصور پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی و مجلس سنا، قرارداد تکه‌بلی و بدفراجام نفت را به مجلس برد و از مجلس خواست که به طریقی آنرا به تصویب برساند. به نظر می‌رسد که عقیده شخص منصور نسبت به این قرارداد «منفی» و «نامشخص» بود. منصور برای جلوگیری از مخالفت شدید جبهه ملی با این قرارداد، بار مسئولیت تصمیم‌گیری درباره آنرا از دوش خود برداشت و به عهده مجلس گذارد.

در دوران نخست‌وزیری منصور، صفت‌بندی جدیدی در مجلس برسر دفاع از حقوق نفتی ایران صورت گرفت. گروه پارلمانی که دکتر مصدق را به عنوان رهبر خود برگزید [کمیسیون نفت] از ۱۸ عضو تشکیل می‌شد که همه آنها (۷) به درستی و پاکدامنی و مخالفت دیرینه با نفوذ بریتانیا در ایران، شهرت داشتند. [۳]

۶- تشکیل مجلس سنا (طبق اصل ۴۴ قانون اساسی سابق) در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۸ - برغم مخالفت ملیون - به تصویب رسید و تشکیل گردید. مجلس مؤسسان [اجلاس مشترک مجلس شورای ملی و سنا] در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ تشکیل شد و اصل ۴۸ قانون اساسی اصلاح شد [حق شاه در مورد انحلال دو مجلس] - م.

۷- کمیسیون نفت اساساً از ۱۸ نماینده تشکیل می‌شد که ۸ تن آنان از جبهه ملی بودند. سایر اعضای کمیسیون عبارت بودند از: کنجه‌ای و بهبهانی (نایب رئیس)، دکتر علوی و خسرو تشقائی (منشی)، پالیزی و سرتیپ‌زاده و جواد عامری و کاسمی و ذوالفقاری و فقیه‌زاده. نمایندگان جبهه ملی در این کمیسیون عبارت بودند حسین مکی، اللهیار صالح، ابوالحسن حائری‌زاده، محمود نریمان، عبدالقدیر آزاد، امیرتیمور کلالی، دکتر سید علی شایگان و دکتر مصدق - م.

نخست‌وزیری رزم‌آرا

شاه با انتخاب سرلشکر رزم‌آرا به عنوان نخست‌وزیر جدید و جانشین علی منصور [از تاریخ ۵ تیر ۱۳۲۹] عملاً رویه مرسوم درباره تعیین یک نخست‌وزیر غیرنظامی را، زیر پا گذارد. این رویه در سراسر دوران سلطنت رضاشاه، و نیز در دوران سلطنت فرزندش تا تیر ۱۳۲۹، رعایت شده بود. عده زیادی از مردم، اقدام شاه را برخلاف قانون اساسی و توسطه‌ای برای تحمیل قرارداد تکمیلی نفت به مجلس، تعبیر می‌کردند.

کابینه رزم‌آرا، به روال عادی مورد تایید دو مجلس قرار گرفت چرا که نزدیک به ۶۰ درصد نمایندگان، انتخاب خود را مدیون رزم‌آرا می‌دانستند که در هنگام برگزاری انتخابات دوره شانزدهم، رئیس ستاد ارتش بود. موافقت شاه با نخست‌وزیری رزم‌آرا، برخی از سیاستمداران ایرانی را حیرت زده کرد زیرا عقیده داشتند که تعیین یک نخست‌وزیر کاملاً وفادار به شاه، مانند رزم‌آرا، عمل مخاطره‌آمیزی در آن شرایط به‌شمار می‌رفت. برخی هم عقیده داشتند هدف شاه از این کار این است که رزم‌آرا را از ارتش دور کرده و موقعیت خود را با تعیین یکی از دشمنان رزم‌آرا در سمت رئیس ستاد ارتش [سرلشکر گزرن]، تثبیت نماید.

موضوع مهمتر، این بود که رزم‌آرا قول داده بود موافقت مجلس را با قرارداد تکمیلی نفت به‌دست آورد و روابط ایران با ایالات متحده و اتحاد شوروی را گسترش دهد. فرانسیس گریدی (۸)، سفیر امریکا در ایران، برخلاف رویه خود، از انتخاب رزم‌آرا در سمت نخست‌وزیری و به‌عنوان یک رجل مترقی و فعال استقبال کرد، و با این تعریف و تمجیدها، او را در چشم ملیون ایرانی مظلون و مشکوک جلوه داد. [۴]

کابینه رزم‌آرا، از آغاز کار خود، با اتهاماتی روبه‌رو شد که بین دو

موضوع چگونگی انتخاب او [نظامی بودن رزم‌آرا] و حل دعوی نفت ایران و انگلیس. در نوسان بود.

تأثیر این اتهامات به‌تدریج شدید بود که در هنگام دفاع کابینه از قرارداد تکمیلی نفت، نمایندگان مجلس شانزدهم در مخالفت با کابینه رزم‌آرا و سیاست‌های اعلام‌شده‌اش، با فراکسیون پارلمانی جبهه ملی عم صدا شدند.

نیروهای جدید مخالف کابینه، به رهبری نماینده قدیمی و محافظه‌کار جمال امامی در داخل مجلس، و مخالفان خارج از مجلس به رهبری سرلشکر عنی گرزنی و سرلشکر زاهدی، به مخالفت با رزم‌آرا پرداختند و هدف اصلی آنان از این‌کار این بود که جای او را بگیرند. این جریان، به گونه غیرمستقیم به مصدق کمک کرد تا مبارزه با قرارداد الحاقی نفت را دنبال کند و طولی نکشد که این مبارزه به اتحاد همه نیروهای سیاسی مخالف رزم‌آرا انجامید.

در مورد نظر شاه نسبت به رزم‌آرا، با این‌که نخست‌وزیر با فرمان شاه و بدون رأی تمایل مجلس بر سر کار آمده بود و به عنوان رئیس سابق ستاد ارتش، از اعتماد شاه برخوردار بود، اما قابل تصور نبود که یک شخصیت نظامی نیرومند مانند رزم‌آرا، بتواند به مدت زیادی از حمایت کامل شاه برخوردار شود. مخالفان رزم‌آرا، به‌طرز ماهرانه‌ای، از این موضوع استفاده کردند و خطر رزم‌آرا را به‌شاه تفهیم نمودند. در حالی که رزم‌آرا از دو سو با مخالفان خود روبرو بود: مخالفان کابینه نظامی و کسانی که با قرارداد الحاقی نفت مخالف بودند.

همزمان با ادامه تلاش‌های سرسختانه سرلشکر رزم‌آرا برای به تصویب رساندن قرارداد نفت در مجلس، جبهه‌گیری مخالفان او نیز محکم‌تر شد، به طوری که در اواخر پاییز ۱۹۵۰ [آذر ۱۳۲۹] موضوع ملی‌کردن نفت به‌صورت نقطه تجمع نیروهای سیاسی مخالف در سطح کشور درآمد.

دکتر مصدق به محض این‌که به ریاست کمیسیون نفت برگزیده شد، توانست شرایط یک قرارداد جدید را تحمیل کند و کابینه را ناگزیر سازد تا بر اساس آن با انگلستان وارد مذاکره شود. [۵] مصدق در انجام این کار، از حمایت ضمنی اکثریت زیادی از نمایندگان مجلس برخوردار بود، چرا که این نمایندگان نمی‌خواستند به خاطر جانبداری از کابینه‌ای که در روی کار آمدن آن سهمی نداشتند، موجبات خشم نیروهای ملی را فراهم سازند.

به این ترتیب در نیمه زمستان ۱۹۵۱ [اواخر بهمن ۱۳۲۹] به نظر می‌رسید که فراکسیون جبهه ملی در مجلس، توانسته بود با جلب حمایت نیروهای عمده سیاسی، مخالفت جناح طبعاً محافظه‌کار هیأت حاکمه را بی‌اثر سازد. در جبهه ملی، روشنفکران و بازاریان و مقامات پائین مذهب، از مبارزه مصدق با انگلستان، برای ملی کردن نفت، جانبداری می‌کردند. در جناح محافظه‌کار هیأت حاکمه، بزرگ‌مالکان و برخی از مقامات بالای مذهبی و شخص شاه قرار داشتند که ناگزیر بودند احساسات مردم را که به گونه فزاینده‌ای وارد مرحله جدیدی از ناسیونالیسم می‌شد، در نظر بگیرند. بیزاری از نخست‌وزیر جدید [رزم‌آرا] هنگامی به‌وجود آمد که کابینه جدید به اقدامات آزمایشی برای اصلاح دستگاه اداری (۹) و سیستم مالیاتی دست زد. [۶] فزون براین، چون رزم‌آرا به‌یک اقدام متقابل مؤثر برای رد این اتهام که «کابینه وی برای منافع بریتانیا کار می‌کند و می‌خواهد منافع ایران را در مسأله نفت به مخاطره اندازد» دست نزد، از این‌رو به‌سختی می‌توانست از سیاست‌های کابینه خود دفاع نماید. [۷]

ترور سرلشکر رزم‌آرا در ۱۶ مارس ۱۹۵۱ [۲۶/۱۲/۱۳۲۹] به دست یکی از اعضای سازمان مخفی فدائیان اسلام [خلیل طهماسبی] سبب شد که روحیه سازش و میانه‌روی در رابطه با حل مشکل نفت

را ناممکن سازد. (۱۰) ترور رزم‌آرا به اندازه‌ای هیأت حاکمه را ترساند که پشت سر هم به جبهه ملی امتیاز دادند تا خشم شدید مردم فروکش کند. [همچنین] شاه در تعیین جانشین سرلشکر رزم‌آرا [خلیل فهیمی]، ناگزیر شد که قبلاً تمایل مجلس را کسب کند. اما، مجلس با کفالت نخست‌وزیری خلیل فهیمی مخالفت کرد و به جای او، حسین علاء وزیر دربار وقت را - که دوست و مورد اعتماد دکتر مصدق بود - برای نخست‌وزیری تعیین کرد.

نخست‌وزیری مصدق و دلایل آن

در ماه بعد، لایحه ۹ ماده‌ای کمیسیون نفت در زمینه ملی کردن صنعت نفت ایران، با وجود اعتراض کابینه علاء که به استعفای او انجامید (۱۱)، با اکثریت زیادی در مجلس به تصویب رسید (۱۲)، و مجلس با یک اقدام ناگهانی و به اتفاق آراء به نخست‌وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل کرد (۱۳) و اجرای قانون ملی شدن نفت را به او محول نمود. [۸]

اگرچه دکتر مصدق در میان موجی از ستایش ملی و با موافقت آشکار همه نیروهای سیاسی بر سر کار آمد که به این سیاستمدار کهنه‌کار فرصت اداره امور کشور را داده بودند، اما تعیین وی برای این سمت، بدون نقشه‌های دقیق قبلی هم نبود. چند ماه پس از تشکیل

۱۰- در مورد علل ترور رزم‌آرا نگاه کنید به شرح تحلیلی و نسبتاً منطقی «گذشته چراغ راه آینده است»، صفحات ۵۰۹ - ۵۱۵ - م.

۱۱- در تاریخ ۲۶ ر ۱۳۳۰.

۱۲- در تاریخ ۵ ر ۱۳۳۰.

۱۳- آغاز رسمی دوره اول نخست‌وزیری مصدق (با در نظر گرفتن صدور فرمان شاه و معرفی کابینه)، از تاریخ ۱۲ ر ۱۳۳۰ تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱ بود، اما موافقت مجلس با نخست‌وزیری او در تاریخ ۷ ر ۱۳۳۰ بود - م.

کابینه مصدق، معلوم شد که وی این مقام را تقریباً با زور و با زیرکی پارلمانی از دست کادر رهبری محافظه‌کار مجلس گرفته است. [ماجرا این بود که] در یک جلسه سری مجلس در ۲۸ آوریل ۱۹۵۱ [۲۶ ر ۱۳۳۰] که در پی استعفای حسین علاء تشکیل شد، جمال امامی رهبر اکثریت مجلس ترقیبی داده بود که سید ضیاء‌الدین طباطبائی سیاستمدار کهنه‌کار و قدیمی را - که در دوران پس از سقوط رضاشاه به مخالفت شدید با حزب توده شهرت داشت - به نخست‌وزیری برساند. جمال امامی در خطابه کوتاهی که پیش از معرفی سید ضیاء ایراد گردید، به‌طور اتفاقی گفت که چون بنیانگذار قانون ملی کردن نفت [دکتر مصدق] مایل به تشکیل کابینه جدید نمی‌باشد، لذا باید خواه و ناخواه سیاستمدار کهنه‌کاری را مأمور تشکیل کابینه کرد که بتواند حکومت پابرجائی را جهت ملی کردن نفت تشکیل دهد. دکتر مصدق [بی‌درنگ] گفته جمال امامی را تکذیب کرد و آمادگی خود را برای تشکیل کابینه اعلام داشت و حیرت نمایندگان را برانگیخت. به این ترتیب، مصدق به خنثی کردن چیزی پرداخت که بعداً آن را «توطئه برای تحمیل سید ضیاء به مجلس» نامید. [۹]

با توجه به سایر گزارش‌ها، نخست‌وزیری دکتر مصدق در این مقطع زمانی، از حمایت کادر بالای هیأت حاکمه و شخص شاه برخوردار بود، چرا که «شاه» کابینه اورامطمئن‌ترین راهبرای یافتن راه حلی جهت مشکل نفت می‌دانست. هیأت حاکمه، امیدوار بود که مصدق با پیدا کردن راه حلی برای مسئله نفت، هرگونه اتهام را در آینده حاکی از فشار نابه‌جای خارجی در حل مسئله نفت، بی‌اعتبار سازد، زیرا این‌گونه اتهامات نسبت به قراردادهای قبلی ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس، شرکت یاد شده را در مظان شک و نفرت مردم قرار داده بود. این موضوع، در واقع، علت حمایت هیأت حاکمه از دکتر مصدق را تا یافتن راه حل مورد نظر، تشکیل می‌داد. کامیابی رهبر جبهه ملی در این زمینه، نه تنها از موافقت عمومی مردم برخوردار

می‌شد، بلکه، همچنین، استخوانی را که در داخل زخم کهنه روابط ایران و انگلیس وجود داشت، و بارها تبدیل به یک موضوع مردمی و آثار بحرانی داخلی شده بود، بیرون می‌کشید.

در آغاز حکومت مصدق، چندین ملاحظاتی از سوی طبقه هیأت حاکمه وجود داشت و به نظر می‌رسید که دلیل کنار آمدن آنان با مصدق همین موضوع بود، به ویژه که هیأت حاکمه کاملاً می‌دانست کابینه مصدق در صدد اجرای قانون ملی‌کردن نفت است. در واقع، برنامه کابینه مصدق که به مجلس تقدیم شد و تصویب گردید، کاملاً بر این هدف استوار بود. نخست‌وزیر جدید [در مجلس] سوگند خورد که این هدف را عملی ساخته و سپس کنار برود. [۱۰]

ترکیب کابینه مصدق، در مقایسه با کابینه‌های پیشین، تفاوت اساسی با آنها نداشت. شخصیت‌های مشهور هیأت حاکمه که مدت‌ها قدرت در انحصار آنان بود، در این کابینه نیز عضویت داشتند: سرلشکر زاهدی در سمت مهم وزیرکشور قرار داشت. از سناتور باقر کاظمی دعوت شد که وزیر خارجه گردد. وزارت‌خانه‌های دارائی و جنگ و سایر پست‌های حساس در دست کسانی بود که در گذشته در کابینه نخست‌وزیران پیشین عضویت داشتند و مصدق [پیش از نخست‌وزیری] با موضع سیاسی آنان به مخالفت برخاسته بود. (۱۴)

به طوری که از ترکیب کابینه مصدق و اقدامات اولیه او برمی‌آید،

۱۴- اعضای کابینه مصدق عبارت بودند از: سید سعید نقی وزیر جنگ، سرلشکر زاهدی وزیر کشور، حکیم‌الدوله ادهم وزیر بهداری، باقر کاظمی وزیر امور خارجه، جواد پوشهری وزیر راه، محمدعلی وارسته وزیر دارائی، علی هیئت وزیر دادگستری، دکتر کریم سنجابی وزیر فرهنگ، امیرتیمور کلانی وزیرکار، شمس‌الدین امیرعلائی وزیر اقتصاد، ضیاءالملک فرحمند وزیر کشاورزی، یوسف مشایر وزیر پست و تلگراف و تلفن - بعداً دکتر امینی هم وارد کابینه مصدق شد - م.

جای تردیدی باقی نمی‌ماند که دکتر مصدق در آن زمان قصد نداشت موازنه نیروهای سیاسی کشور را بر هم زند. چرا که وحدت ملی مردم که ثمره یک سال و شش ماه مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس بود، در چشم مصدق همچون «دستاوردی مقدس» به‌شمار می‌رفت که می‌بایست آن را به هر قیمتی، حتی به بهای عضویت برخی از نمایندگان بسیار بی‌اعتبار هیأت حاکمه در کابینه، حفظ کند.

در این مرحله نخستین، هدف حکومت جبهه ملی برطرف کردن مشکلات مادی کشور، در رابطه با شرکت نفت ایران و انگلیس بود. انتظار می‌رفت که با حل شدن مسأله نفت، باقی‌مانده نفوذ سیاسی انگلستان نیز از میان برود. بعدها جبهه ملی به مشکل ماهیت قدرت و تغییر موازنه نیروهای سیاسی در داخل کشور توجه کرد. هیأت حاکمه و نظامیان، با توجه به بحران سیاسی شدید کشور که در ظرف یکی دو ماه پیش به ترور یک نخست‌وزیر [رزم‌آرا] و یک عضو کابینه [دکتر زنگنه وزیر فرهنگ در کابینه رزم‌آرا] [۱۱] انجامیده بود و نیز شدت گرفتن احساسات ملی مردم، ناگزیر شدند در مرحله اولیه نخست‌وزیری مصدق، چند امتیاز به جبهه ملی و نیروهای دموکراتیک بدهند. [در نتیجه] تا حدودی، به مطبوعات آزادی داده شد. تعدادی از زندانیان سیاسی، آزاد گردیدند. برخی از اعضای سازمان‌های پوششی حزب توده (۱۵)، توانستند با محدودیت کمتری به فعالیت سیاسی بپردازند. [۱۲] با وجود این، مصدق به گروه فدائیان اسلام اجازه ادامه فعالیت نداد، و با به‌مخاطره‌انداختن حیات خود و ایجاد اختلاف بین آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، ضربه سختی را بر پیکر فدائیان اسلام وارد کرد. به این معنی که،

۱۵- چون حزب توده پس از ماجرای تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، غیر-قانونی اعلام شده بود، از اینرو فعالیت حزب به‌دو صورت انجام می‌گرفت: ۱- در قالب سازمان‌های پوششی که ظاهراً با حزب ارتباطی نداشتند، ۲- سازمان‌های مخفی حزب - م.

در تاریخ ۲۲ مه ۱۹۵۱ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۰] این گروه را متهم کرد که قصد کشتن وی را دارند. در پی این اتهام، افراد شهربانی به مقر سازمان فدائیان اسلام حمله بردند و بسیاری از رهبران آن را بازداشت کردند.

مصدق پس از جلوگیری از فعائیت گروه فدائیان اسلام - که خطر بزرگی برای کابینه وی و نظم عمومی در کشور بودند - به اجرای قانون ملی کردن نفت پرداخت. در اواخر تابستان ۱۹۵۱ [شهریور ۱۳۳۰] و پس از مسافرت دو هیأت بریتانیا به ایران، یعنی هیأت جکسون (۱۶) و استوکز (۱۷)، به نظر می‌رسید که یافتن یک راه حل اولیه برای مسأله نفت امیدوار کننده نبود. [۱۳]

در این ضمن، کابینه بر اثر تحریکات شدید حزب توده، از لحاظ ایجاد نظم، با مشکلات بزرگی روبه‌رو بود. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۱ [۲۳ تیر ۱۳۳۰]، آورل هاریمن وارد تهران شد تا به عنوان نماینده ترومن رئیس‌جمهور وقت آمریکا در مسأله نفت میانگیری کند. حزب توده، در همان روز، تظاهرات ضد امریکائی شدیدی ترتیب داد که به وسیله نیروهای شهربانی و انتظامی به شدت در هم شکسته شد. در این تظاهرات، بیشتر از ۳۰ نفر کشته شدند. مصدق، سرلشکر زاعدی وزیر کشور و رئیس شهربانی [سرلشکر بقایی] و فرماندار نظامی تهران را به خاطر مسئولیتی که در این جریان داشتند، برکنار کرد. البته، مصدق که می‌دید گروه‌های تندرو توده‌ای و مذهبی، مانع تلاش‌های دولت برای حل مسأله نفت شده‌اند، سیاست شدت عمل را نسبت به آنان در پیش گرفت.

مصدق در انجام این اقدام، و سایر اقداماتی که پیش از شکست دومین هیأت اعزامی از انگلستان [هیأت استوکز] صورت گرفت، از جانب‌داری مجلس و اکثر گروه‌های مهم سیاسی، برخوردار بود.

16- Basil R. Jackson

17- Richard Stocks

میانگیری هاریمن در دعوی نفت به جایی نرسید و اجرای کامل قانون ۹ ماده‌ای ملی کردن نفت به خلع ید بریتانیا از تاسیسات نفتی انجامید.

به تدریج، هسته جدیدی از مخالفان مصدق در مجلس و در مطبوعات تشکیل شد. گروهی از نمایندگان محافظه‌کار مجلس، نگران قطع احتمالی روابط ایران و انگلستان بودند. گروه‌های تندروی چپ و ملی نیز ناخشنودی خود را از گسترش نفوذ ادعا شده آمریکا در ایران، ابراز می‌داشتند. در آخر ماه اکتبر ۱۹۵۱ [اوایل آبان ۱۳۳۰] هراس از واکنش دولت بریتانیا نسبت به اخراج کارشناسان فنی انگلیسی از آبادان، فضای پایتخت را پر کرد. کابینه مصدق هنگامی از این واکنش آسوده خاطر شد که آخرین کارمند انگلیسی [شرکت نفت ایران و انگلیس] به سلامت سوار کشتی «موریس» (۱۸) گردید که در رودخانه کارون و در کنار مرز دریائی عراق لنگر انداخته بود، و در پی آن، دولت انگلستان از ایران به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. مصدق برای جلوگیری از اقدامات قهرآمیز بریتانیا در ایران، به طرز موفقیت‌آمیزی پای قرارداد قدیمی ایران و شوروی (۱۹) را به میان کشید. سپس، مصدق بدون مقدمه، اعلام کرد که شخصاً ریاست هیأت نمایندگی ایران را در شورای امنیت، که قرار بود در ماه آینده به شکایت بریتانیا از ایران رسیدگی کند، عهده‌دار خواهد شد. [۱۴]

پس از اعلام این تصمیم، مخالفان مصدق در مجلس به رهبری جمال امامی، و سایر مخالفان او، اظهار داشتند که تا روشن شدن تصمیم شورای امنیت نسبت به دعوی نفت [خلع ید] از مخالفت با مصدق خودداری خواهند کرد. این ترک مخاصمه تا مدتی که مصدق در سازمان ملل بود، ادامه یافت، و مانع تشکیل گروه‌بندی‌های جدید در داخل و خارج از مجلس گردید. اما به محض این‌که معلوم شد

18- Mauritius

۱۹- منظور ماده (۶) قرارداد هودت ایران و شوروی، مورخ ۸ اسفند ۱۳۲۹ است - م.

تلاش‌های مصدق در واشنگتن برای جلب حمایت مؤثر امریکا از سیاست نفتی خود به شکست انجامیده است، ترک مخاصمه موقتی یاد شده، پایان گرفت و فعالیت سیاسی، مثل گذشته، با شدت از سر گرفته شد. [۱۵]

مصدق در ۴ دسامبر ۱۹۵۱ [اول آذر ۱۳۳۰] به ایران بازگشت. چند روز بعد [۱۴ آذر ۱۳۳۰]، تظاهرات خونینی در خیابان‌های تهران و در جلوی میدان بهارستان از سوی حزب توده صورت گرفت و توده‌ای‌ها به شدت از حکومت مصدق انتقاد کردند. گروهی از اعضای سازمان جوانان حزب توده با نادیده گرفتن اعلام منع تظاهرات در پایتخت، دست به تظاهرات زدند و میان اعضای حزب توده و جبهه ملی و مخالفان مصدق زد و خورد شدیدی صورت گرفت. گروهی از چماقداران به رهبری شعبان جعفری (معروف به شعبان بی‌مخ) به طرفداری از حکومت و با اطمینان از حمایت پلیس، ادارات و روزنامه‌های مخالفان و دفاتر حزب توده را آتش زدند، به طوری که در مدت چند ساعت مراکز سازمان‌های پوششی حزب توده و دفاتر روزنامه‌های جناح‌های چپ و راست که مخالف مصدق بودند، مورد غارت و چپاول قرار گرفت. [۱۶]

روز بعد [۵ آذر ۱۳۳۰]، در جلسهٔ متشنج مجلس، نمایندگان مخالف مصدق، دولت را مسئول خونریزی و بی‌نظمی روز پیش اعلام کردند. نمایندگان محافظه‌کار در مجلس شورای ملی، به رهبری جمال امامی، که سیاستمدار کهنه کار بود و به مخالفت با حزب توده شهرت داشت، و ابراهیم خواجه‌نوری در مجلس سنا، به روال شیوهٔ متداول در سیاست ایران، با هواداران حزب توده عمدلی کردند و دولت را به خاطر چیزی محکوم ساختند که به نظر می‌رسید، دست کم، در اساس، یک قدرت طلبی حزب توده بود.

با این که احساس می‌شد نگرانی مخالفان ناشی از شکست آشکار نخست‌وزیر از سفر به امریکا [سازمان ملل] می‌باشد، اما

نگرانی واقعی آنان، و در واقع نگرانی اکثریت نمایندگان مجلس در آن مرحله، قابل تشخیص بود. آن‌ها نگران انتخابات آینده بودند. مجلس شانزدهم آخرین روزهای خود را می‌گذرانید و قرار بود که انتخابات دورهٔ هفدهم، سه ماه پیش از پایان دورهٔ کنونی، آغاز شود. مخالفان مصدق از خود می‌پرسیدند آیا او در صدد برگزاری انتخابات جدید و ادامهٔ نخست‌وزیری خود است؟ آیا ادامهٔ دعوی نفثت با عمر حکومت مصدق ارتباط داشت، یا این که پیش از حل مشکل نفت، حکومت وی سرنگون می‌شد؟ آیا اساساً می‌توانستند به مصدق برای برگزاری انتخابات دورهٔ هفدهم اعتماد کنند؟

این پرسش‌ها و پرسش‌های شبیه آن، ناظران صحفهٔ سیاست ایران را گیج کرده و سیاستمداران ایرانی، از هر رنگ و عقیده‌ای، را در اواخر سال ۱۹۵۱ [۱۳۰۰ شمسی] مضطرب می‌ساخت. آنچه که بر نگرانی آنان می‌افزود، این بود که نمی‌توانستند با اطمینان ماعیت مسیر آیندهٔ حکومت مصدق را پیش‌بینی کنند. مصدق تاکنون هیچ اقدامی نکرده بود که عدول شدید از سیاست نخست‌وزیران پیشین باشد. اقدامی برای تغییر جدی در موازنهٔ غالب نیروهای سیاسی به عمل نیاورده بود تا به هیات حاکمه نشان دهد که کابینهٔ او، در صورت برگزاری انتخابات و تشکیل مجلس جدید، چه مسیر سیاسی‌ای را دنبال خواهد کرد.

با چنین تردیدی، و در حالی که مشکل نفت همچنان حل نشده باقی مانده بود، حکومت مصدق در صدد برگزاری انتخابات جدید برآمد. حکومت با این کار، موضوعی را پیش کشید که به درستی کهنه‌ترین دردسر کابینه‌های مصدر کار، دست کم، از سال ۱۹۴۱ [۱۳۲۰ شمسی] به این سو بود.

تشدید بحران در داخل ایران

انتخابات دوره هفدهم مجلس

دکتر مصدق در هنگام دادن گزارش نتایج سفر خود به ایالات متحده در ماه دسامبر ۱۹۵۱ [۱۴ مهر ۱۳۳۰]، به اشاره گفت که قصد دارد در مقام خود باقی بماند و انتخاباتی را برگزار کند (۱) که «وی را در تعقیب سیاست مستقل ملی در زمینه دعوی نفتی با بریتانیا، یاری نماید» [۱] در پی این سخنان، انتخابات مجلس به صورت یک مسأله مهم سیاسی درآمد و سیاستمداران متوجه تحکیم موقعیت خود در مجلس جدید شدند. هیأت حاکمه، با آگاهی از خطری که امکان داشت از جانب مجلس طرفدار مصدق متوجه الگوی موجود قدرت سیاسی در کشور گردد، بر آن شد تا کنترل دستگاه انتخابات را با زور از دست نخست‌وزیر بگیرد.

شاه و ارتش او، همراه با نمایندگان مخالف مصدق در مجلس شورای ملی و سنا که به عنوان عوامل شاه عمل می‌کردند، تصمیم گرفتند اقدامات مصدق را برای تشکیل یک پارلمان کاملاً طرفدار او، بی‌اثر سازند. آن‌ها با این‌که می‌دانستند هیچ پارلمانی، برای مدت زیادی، به کابینه برگزار کننده انتخابات وفادار نخواهد ماند، هراس

۱- مصدق در اول آذر ۱۳۳۰ به ایران بازگشت و همان‌روز تصمیم خود را دایر به

برگزاری انتخابات به اطلاع مردم رسانید - م .

دانشمند که مبادا یک پارلمان تندرو، از مخالفت احتمالی مصدق با مقام سلطنتی جانبداری کند. [۲]

در پنج ماهه اول سال ۱۹۵۲ (۲)، نبرد قاطعانه میان دنیروی سیاسی رقیب درگیر شد که نتیجه آن تعیین‌کننده مسیر پیشامدهای بعدی بود. از ۱۳۶ نماینده شرکت‌کننده در انتخابات، سرانجام ۷۹ نفر (۳) برکرسی‌های مجلس نشستند. این انتخابات را، همچون انتخابات دوره اول و دوم مجلس شورای ملی، می‌توان در شمار انتخابات به راستی آزاد در تاریخ ایران دانست. [۳] از میان نمایندگان مجلس، فقط ۳۰ نفر در شمار طرفداران پر و پا قرص مصدق بودند. یکسوم آن‌ها نسبت به سیاست‌های مجلس موافق نبودند، اما در گوشه‌ای نشسته و مقررند بودند تا به جناحی در مجلس ملحق شوند که در مبارزه پارلمانی پیروز شود. نزدیک به دوازده نماینده، که در شمار طرفداران ثابت‌قدم شاه بودند، جبهه متحدی از مخالفان را در سراسر دوره مجلس هفدهم تشکیل دادند.

اجرای میراشرافی در انتخابات دوره هفدهم مجلس

علاقه و حساسیت نخست‌وزیر به انجام انتخابات آزاد در کشور را، می‌توان از نتیجه آن در حوزه انتخاباتی مشکین‌شهر درک کرد. شهرستان مشکین‌شهر، اصولاً در سلطه سیاسی فرمانده نظامی پادگان آنجا قرار داشت و ارتش، میراشرافی را از این شهر کاندیدا کرد. میراشرافی یک افسر بازنشسته ارتش بود که روزنامه دست راستی به‌نام «آتش» را در تهران منتشر می‌کرد. پس از پایان

۲- در ماه‌های بهمن ۱۳۳۰ الی خرداد ۱۳۳۱.

۳- رقم ۷۵ نفر درست است. مجلس هفدهم در روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ با حضور ۷۵ نماینده مزبور گشایش یافت زیرا در مورد سایر نمایندگان، به دلیل شکایات رسیده، شمارش آراء صورت نگرفته بود - م.

انتخابات در مشکین‌شهر، چند گروه از مردم محلی از خلافتکاری‌های صورت گرفته در انتخابات و اعمال نفوذ ارتش به سود میراشرافی، به وزارت کشور شکایت کردند. مصدق به الهیار صالح وزیر کشور دستور داد که کار شمارش آراء در این شهر را تا رسیدگی به شکایات یاد شده متوقف سازد. پس از چند هفته، الهیار صالح به نخست‌وزیر گزارش کرد که حتی با باطل کردن آراء مشکوک، میراشرافی برنده انتخابات است. مصدق با این‌که از مخالفت شدید میراشرافی با شخص خود اطمینان داشت، اما به وزارت کشور اجازه داد که نتایج انتخابات مشکین‌شهر را تأیید کند. الهیار صالح نیز گزارش کرد مادامی که قوانین انتخاباتی ایران تغییر نیافته است، حکومت جبهه ملی، صرف‌نظر از زیان‌هایی که از اجرای آن می‌بیند، قانون انتخابات را اجراء خواهد کرد.

رقابت بر سر تعیین رئیس مجلس شورای ملی

پس از گشایش مجلس هفدهم [در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۳۱]. مبارزه قدرت که در پنهان انجام می‌گرفت، سرانجام آشکار شد. بر طبق اصول قانون اساسی، نخست‌وزیر باید پس از تشکیل مجلس استعفا می‌داد [و از مجلس رای اعتماد می‌گرفت]. البته، این کار باید موقعی انجام می‌شد که اعتبارنامه اکثریت نسبی نمایندگان مجلس (یعنی نصف به‌اضافه یک نفر از ۱۳۶ نماینده) مورد تصویب قرار گرفته و هیأت رئیسه [دائمی] مجلس انتخاب شده باشد.

در جریان این امور تشریفاتی، مخالفان بالقوه مصدق، توانستند اولین پیروزی خود را به‌دست آورند. در ایران، رئیس مجلس شورای ملی از اختیارات و اعمال نظر زیادی در اداره جلسات، حمایت از کابینه و یا خنثی کردن اقدامات مخالفان دولت در دادن رای اعتماد مجلس به کابینه برخوردار است. انتخاب هیأت رئیسه مجلس، امر سالی تجدید

می‌شود، و هربار مبارزه شدیدی میان فراکسیون‌های پارلمانی رقیب بر سر این موضوع روی می‌دهد. این مبارزه فراکسیون‌ها، مانند مبارزه مشابه در سایر کشورهای جهان نیست، که در آنجا فراکسیون‌ها به‌خاطر احزاب سیاسی و عقاید حزبی، یا حتی روش‌های اجتماعی و اقتصادی، با یکدیگر رقابت می‌کنند.

به‌محض این که مجلس آماده انتخاب هیات رئیسه خود شد، مبارزه برای تعیین یک کاندیدای طرفدار شاه و هیات حاکمه برای ریاست مجلس، از پرده بیرون افتاد. برای این سمت، چند نماینده کاندیدا شده بودند (۴) - که با توجه به اوضاع بحرانی کشور - بر اهمیت مقام رئیس مجلس می‌افزود. یکی از کاندیداها، دکتر سیدحسین امامی بود. وی رئیس دانشکده معقول و منقول [الهیات] و امام‌جمعه تهران بود. [۴] او از حوزه انتخاباتی [مهاباد] تعیین شده بود که به‌هیچ وجه در آنجا اقامت نداشت و عملاً این حوزه در سلطه نظامیان قرار داشت. [۵] دکتر امامی با این‌که عموزاده دکتر مصدق بود، اما در شمار طرفداران ثابت‌قدم شاه به‌شمار می‌رفت. دکتر امامی با این‌که کسوت روحانیت به‌تن داشت، اما به سختی می‌توانست ادعا کند که مورد تأیید جامعه روحانیت شیعه در قم است. [۶]

در میان کاندیداها دیگر این مقام، مهندس احمد رضوی وجود داشت. وی استاد دانشگاه و نماینده مردم کرمان در مجلس بود. اگرچه اعضای جبهه ملی تمایل زیادی به او نداشتند، اما مصدق از کاندیدانی او حمایت زیادی می‌کرد. انتخاب دکتر امامی به عنوان رئیس مجلس (۵)، مصدق را متوجه این خطر کرد که اکثریت نمایندگان

۴- کاندیداهای ریاست مجلس عبارت بودند از دکتر سیدحسین امامی (مورد حمایت شاه) و سه کاندیدای جبهه ملی به اسامی مهندس رضوی و دکتر معظمی و دکتر شایگان. عده معدودی هم مرحوم راشد را کاندیدا کرده بودند - م.

۵- دکتر امامی، در رأی‌گیری دوم، با ۲۹ رأی بر رقبای خود پیروز شد. دوران ریاست

مجلس قلباً به او علاقه‌ای ندارند و مترصد هستند تا با به‌کار بردن عمان سیاست قدیمی پارلمانی، کابینه او را هم مانند سایر کابینه‌ها ساقط نمایند.

با وجود شکستی که در این ماجرا نصیب مصدق شد، به نظر نمی‌رسید که مجلس دست کم و به طور ظاهری بخواید آشکارا و با شتاب مصدق را از اریکه قدرت به زیر کشد. سیاست صبر و انتظار مجلس در این زمینه، ناشی از دلایل چندی بود. مهم‌تر از همه، نتیجه تصمیم دیوان لاهه در مورد دعوی نفتی ایران و انگلیس هنوز معلوم نبود. [۷] در واقع، این موضوع مؤثرترین عاملی بود که مانع اقدامات شدید مخالفان علیه مصدق تا تیر ماه و قیام خونین سی تیر گردید.

در دهه‌های پیشین تاریخ ایران، هر مجلسی، صرف‌نظر از این‌که نماینده واقعی مردم نبود و نوکر دربار به‌شمار می‌رفت، در حمایت از کابینه‌ای که با یک دولت خارجی نیرومند درگیر بود، کوتاهی نکرده بود. [زیرا] فشار افکار عمومی و بیم و هراس مجلس از محکوم شدن به خیانت به کشور، عموماً سبب شده بود که نسبت به چنین کابینه‌هایی که در برابر فشار خارجی قرار داشتند، یا نظر منفی نشان ندهد، یا به طور مشخص نظر خود را ابراز نکند. نمونه این وضعیت را می‌توان در سال ۱۹۴۷ [۱۳۲۵ شمسی] یافت. در آن زمان، مجلس به کابینه قوام اجازه ادامه فعالیت داد، در حالی که نظر مجلس نسبت به قرارداد بحث‌انگیز نفتی ایران و شوروی در آوریل ۱۹۴۶، مشخص نبود. در آن وقت، مجلس، مانند بهار سال ۱۹۵۲ [اردیبهشت ۱۳۳۱]، از تضعیف کابینه قوام خودداری کرد تا این که قرارداد یاد شده از طرف مجلس رد شد و فشار [سیاسی - نظامی]

مجلس دکتر امامی کوتاه بود. وی پس از اجرای سی تیر از ریاست مجلس استعفا کرد و به اروپا رفت - م.

شوروی به ایران با موافقت خنثی گردید. (۶)

علاوه بر دلیل مهم بالا - که به اندازه کافی بیان‌کننده نظر بستباری از گروه‌های سیاسی مهم در مجلس نسبت به دکتر مصدق بود - همچنین، باید خاطرنشان شود که شاه و مخالفان مصدق، نمی‌توانستند شخص دیگری را جانشین او سازند که قادر به اجرای قانون ملی شدن نفت باشد. افزون بر دو دلیل یاد شده، شاه و مخالفان، امیدوار بودند که نتایج انتخابات ۵۰ نماینده باقی‌مانده مجلس، کفه ترازو را به سود آنها سنگین کرده و مجلس بلافاصله پس از انجام انتخابات، کابینه دکتر مصدق را ساقط نماید. استراتژی [سیاست و تدبیر] شاه و مخالفان، از این مزیت برخوردار بود که زمینه را برای استعفای داوطلبانه دکتر مصدق و پذیرش شکست خود از نیافتن راه حلی برای مشکل نفت، هموار می‌کرد. اما، چنین احتمالی، به معنای انتحار سیاسی دکتر مصدق و بی‌اعتبار کردن سیاست‌های تندروریانه ملی او بود. پس از آن، شاه و مجلس می‌توانستند موضع ایران را در دعوی نفت تعدیل کنند و آن را با سرعت حل و فصل نمایند.

اقدامات متقابل دکتر مصدق و کشمکش با مجلس سنا

در این مرحله زمانی دکتر مصدق سرگرم تدارک اقدامات متقابل برای بی‌اثرکردن شکست خود در انتخاب رئیس مجلس بود. به‌محض

۶- اشاره نویسنده به جریان قرارداد اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی (در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵) است که در اوج غائله آذربایجان به امضاء رسید. قوام در این قرارداد شرط کرده بود که توافق‌های صورت گرفته باید به‌تصویب مجلس شورای ملی برسد. مجلس پانزدهم از تصویب قرارداد یادشده، سر باز زد و کابینه قوام استعفا کرد - م.

اینکه مجلس به او رای تمایل (۷) داد و شاه از او خواست که کابینه جدیدی را تشکیل دهد، مصدق در صدد انجام دو اقدام برآمد که عبارت بودند از تعلیق انتخابات نمایندگان باقی‌مانده مجلس شورای ملی [۵۰ نماینده] و درخواست اختیارات فوق‌العاده برای شخص خود. وی قبول نخست‌وزیری را مشروط به اعطای اختیارات مزبور کرده بود. (۸) مصدق ورق برنده دیگری هم در دست داشت که عبارت بود از مخالفت علنی با شاه، زیرا از حمایت شاه نسبت به کابینه خود، اطمینانی نداشت. این موضوع، بعداً مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

در ۲۰ مه ۱۹۵۲ [۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱]، هیات دولت به مدت سه ساعت تشکیل جلسه داد. در این جلسه موضوع تعلیق انتخابات حوزه‌های باقی‌مانده مورد شور قرار گرفت. اعلامیه‌ای که در این زمینه از دفتر نخست‌وزیری صادر شد، تعلیق انتخابات را چنین توجیه کرد:

«اینک که عوامل خارجی در صددند از مبارزات انتخاباتی برای برعمزدن نظم و امنیت در کشور، به‌سود خود بهره‌برداری نمایند، منافع عالی‌ه ملی ایجاب می‌کند که انتخابات مذکور تا بازگشت هیات نمایندگی ایران از دادگاه لاهه (۹) به تعویق افتد.» [۸]

به‌طوری که از کلمات این اعلامیه برمی‌آید، دکتر مصدق یکبار

۷- مجلس شورای ملی با ۵۲ رای موافق (از ۶۵ رای) به مصدق ابراز تمایل کرد. مجلس سنا، پس از مشورت با شاه، از ۳۶ رای، با ۱۴ رای موافق به کابینه مصدق رای تمایل داد. فرمان نخست وزیر مجدداً مصدق در روز ۱۹ تیر ۱۳۳۱ صادر شد - م.

۸- مصدق روز ۲۲ تیر (و پیش از تعیین اعضای کابینه) تقاضای اختیارات فوق‌العاده به مدت ۶ ماه از مجلس کرد. این اختیارات جهت تسریع در کار اداره امور اقتصادی و مالی کشور، به‌صورت لایحه‌های قانونی بود - م.

۹- مصدق در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۳۱ در رأس هیاتی عازم دادگاه لاهه شد - م.

دیگر واژه شناخته شده «عوامل خارجی» را در رابطه با اقدام متقابل خود برای خنثی کردن اقدامات قریب‌الوقوع مخالفانش در مجلس، به‌کار برده بود. به همین جهت، عبارت «تابازگشت هیات نمایندگی ایران از لاهه» در اعلامیه گنجانده شد تا برنیت واقعی کابینه سرپوش بگذارد.

در ۲۶ ژوئن [۵ تیر ۱۳۳۱]، یعنی دو روز پس از بازگشت هیات نمایندگی ایران از لاهه، سخنگوی دولت فاش کرد که موضع رسمی دولت در زمینه تعلیق انتخابات یاد شده، ناشی از این موضوع است که «قانون فعلی انتخابات به نحوی است که اجرای یک انتخابات درست و واقعی را غیرممکن می‌سازد».[۹] مخالفان مصدق، که بر اثر اقدامات سیاسی او از میدان بیرون رفته بودند، ناکامی خود را با قبول اکراه‌آمیز کابینه مصدق و موافقت با درخواست وی با اختیارات فوق‌العاده، نشان دادند. نظر مجلس سنا (با توجه به ترکیب نمایندگان آن) نسبت به نخست‌وزیری مصدق، عموماً نشانگر موضع شاه در قبال بحران قریب‌الوقوع بود.[۱۰]

پس از این‌که نخست‌وزیری مصدق مورد تأیید مجلس شورای ملی قرار گرفت، وی پیش از تشکیل کابینه خود، می‌بایست موافقت مجلس سنا را نیز کسب کند. مجلس سنا از حقوق ویژه‌ای که قانون اساسی به آن داده بود، استفاده کرد و نه تنها نسبت به انتخاب مجدد مصدق علاقه‌ای نشان نداد، بلکه با سیاست او در زمینه نفت و سایر مسائل نیز مخالفت کرد.

در جریان کشمکش مصدق با مجلس سنا - که تشکیل کابینه جدید را به مدت دو هفته دیگر به تأخیر انداخت - سنا کوشید تا در رأی دادن به مصدق، میان رأی تمایل و رأی اعتماد فرق بگذارد. رأی تمایل، برطبق آئین‌نامه داخلی مجلس، نیازی به اکثریت مطلق نداشته و اکثریت نسبی کافی بود. برعکس، در رأی اعتماد، اکثریت مطلق ضرورت داشت. مجلس سنا، پس از مشورت با شاه، سرانجام وظیفه

خود را انجام داد. از تعداد ۳۶ سناتور [حاضر در جلسه]، ۱۴ سناتور به انتخاب مجدد مصدق رأی موافق و ۱۹ نفر رأی ممتنع دادند. نایب رئیس سنا اعلام کرد که اگرچه رأی تمایل این مجلس نتوانست اکثریت آراء را نصیب دکتر مصدق سازد، اما با توجه به این‌که کاندیدای دیگری برای نخست‌وزیری وجود نداشت، لذا باید آراء موافق داده شده را، در حکم رأی تمایل سنا تلقی کرد. وی افزود که رأی اعتماد سنا، پس از تشکیل کابینه و ارائه برنامه دولت، اتخاذ خواهد شد.

موضوعی که غیرعادی به نظر می‌رسید، این بود که اغلب سناتورهای انتصابی [توسط شاه] به نخست‌وزیر رأی موافق دادند تا بی‌طرفی شاه را نسبت به حکومت مصدق نشان دهند، در حالی که حکومت مصدق در این زمان، بنابه عقیده بسیاری از ناظران سیاسی، بسیار متزلزل به نظر می‌رسید. با این‌که ظاهراً همه چیز عادی جلوه می‌کرد و مردم هنوز اختلاف عمده‌ای را بین مجلس و کابینه احساس نکرده بودند، اما قطعی بود که اختلاف نظر شاه و مصدق به علنی شدن اختلافات یاد شده، خواهد انجامید.

در تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۲ تیر ۱۳۳۱]، نخست‌وزیر لایحه اختیارات فوق‌العاده خود را در جریان جلسه سری مجلس، عنوان کرد (۱۰) و تصریح نمود که تشکیل کابینه جدید او بستگی به اختیارات یادشده در زمینه‌های اقتصادی و بانکی و اداری دارد. [۱۱] هنگامی که این لایحه در مجلس شورای ملی در دست بررسی بود و نمایندگان موافق و مخالف درباره مزایا و معایب آن سخن می‌گفتند، توفان سیاسی در پشت صحنه، میان شاه و مصدق آغاز می‌شد.

۱۰- مصدق آن را به صورت «ماده واحده» زیر پیشنهاد کرد:

«برای اصلاح امور کشور در مدت شش ماه، به آقای دکتر مصدق اختیار داده می‌شود تا در امور مالی، اقتصادی، پولی، بانکی، سازمان‌های اداری، مقررات مختلف استخدامی و قوانین قضائی، آنچه لازم می‌داند، وضع نماید.» - م.

استعفای مصدق

مصدق پس از یک دیدار طولانی با شاه [در ۲۵ ر ۴۱ ر ۱۳۳۱ برابر با ۱۶ ژوئیه ۱۹۵۲] که ظاهراً قرار بود فهرست وزرای کابینه را به شاه بدعد، هنگام مراجعت از نزد شاه، تصهیم به استعفا گرفت. موضوع استعفای مصدق در همان روز به گوش مردم رسید. در ابتدا معلوم نبود که مصدق به چه دلیلی استعفا کرده، اما به زودی آشکار شد که استعفای وی یک اقدام حساب شده برای به عهده گرفتن سمت وزیر جنگ و سلطه بر نظامیان در کار انتخابات بود، چرا که بدون این امتیازات، نمی توانست بر مسند صدارت بنشیند. استعفانامه وی در بامداد همان روز تسلیم شاه شد. مصدق در استعفانامه خود نوشت:

«پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه

چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده دار شود، و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده، و البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. و با وضع فعلی، ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده است، پیروزمندان خاتمه دهد - فدوی، دکتر محمد مصدق» [۱۲]

به این ترتیب، مصدق بار مسئولیت بحران را به دوش شاه گذارد. وی مخالفان خود را متهم کرد که در کار مبارزه ملی او با بریتانیای کبیر کارشکنی می کنند، و خصوصاً ادعا کرد که «با وضع فعلی، ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده است، پیروزمندان خاتمه دهد».

این تحول غیرمنتظره، موجب حیرت هواداران و مخالفان مصدق شد، در حالی که هیچ یک از آنها خود را آماده یک واکنش سریع

و حساب شده در این زمینه، نکرده بودند. این حیرت زدگی، به مقدار زیادی در سر درگمی و بی تصمیمی اقدامات شاه و مخالفان مصدق مشهود شد. از یک سو، هیچ گونه تفاهم و توافقی میان مخالفان در مورد تعیین جانشین دکتر مصدق وجود نداشت. از سوی دیگر، آنها نتوانستند درک کنند که استعفای مصدق به هیچ وجه به معنای کناره گیری از فعالیت سیاسی شدید نبود. فقط، برخی از ناظران خارجی که مستقیماً دست اندر کار سیاست ایران در این مرحله زمانی نبودند، اقدام مصدق را ناشی از انگیزه های دیگری می دانستند.

خبرنگار سیاسی روزنامه تایمز [لندن] در روز استعفای مصدق نوشت:

«جای تردیدی نیست که استعفای مصدق با این هدف صورت گرفت تا به خاطر کسب اختیارات فوق العاده خود مبارزه کند و وی به هیچ وجه، قصد استعفای جدی ندارد.» [۱۳]

نخست وزیر چهار روزه احمد قوام

شاه در تعیین جانشین مصدق دچار بلاتکلیفی شده بود و نمی توانست هیچ کاندیدای دیگری را به جای او برگمارد. شاه با این که احساس می کرد نیازمند یک سیاستمدار نیرومند [در این شرایط] است، اما [در عین حال] نگران بود که مبادا نخست وزیر نیرومند دیگری را بر سر کار آورد، که مانند مصدق، موجب همان مشکلاتی شود که اینک با رد کردن درخواست های مصدق برای سمت وزارت جنگ پیدا کرده بود. فزون بر این، گزارش شده است که شاه در جستجوی کاندیدائی بود که علاوه بر مخالفت نکردن با سلطه شاه بر ارتش، اساساً همان سیاست خارجی مصدق را دنبال کند. (۱۱)

۱۱- کسانی که نامشان برای جانشینی مصدق برده می شد، عبارت بودند از:

برمبنای این ملاحظات بود که حسین علاء (وزیر دربار وقت) به طور خصوصی به نمایندگان مجلس گفته بود که شاه اللهیار صالح را مناسب نخست‌وزیری می‌داند زیرا وی به عنوان یکی از همکاران مصدق، به درستی و پاکدامنی شهرت داشت و در عین حال سیاستمدار جاه‌طلب و تندروئی نبود. ولی شاه نمایندگان طرفدار خود در مجلس شورای ملی و سنا را برای تعیین اللهیار صالح، یا کاندیداری دیگری، زیر فشار نگذارد. برعکس، به‌قوه قانونگذاری اجازه داد که مسئولیت انتخاب یک نخست‌وزیر جدید را به‌عهده گیرد، و در واقع سنگینی این کار را بر دوش محاسبات سیاسی بالقوه نادرست مجلس انداخت. به این ترتیب بود که در روز ۱۷ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۶ تیر ۱۳۳۱]، ۴۰ نماینده مجلس شورای ملی (۱۲)، در یک جلسه سری مجلس، به نخست‌وزیری احمد قوام که سیاستمداری کهنه‌کار بود و ۷۲ سال داشت - رأی موافق دادند. ۲۷ نفر (۱۳) از هواداران پر و پا قرص دکتر مصدق، این جلسه را تحریم کردند و به اتفاق آراء اعلام داشتند که «تا آخرین نفس به حمایت از مصدق ادامه خواهند داد زیرا او تنها کسی است که می‌تواند زمام امور کشور را در اوضاع وخیم کنونی بدست گیرد.» [۱۴]

نخست‌وزیر جدید، پیرو مکتب قدیمی سیاستمداران ایران بود. وی پیش از انقراض قاجاریه در سال ۱۹۲۵ [نهم آبان ۱۳۰۴] و تحکیم حکومت رضاشاه، فعالیت سیاسی داشت. پیش از به سلطنت رسیدن رضاشاه، قوام دوبار به نخست‌وزیری رسید (۱۴) و رضاشاه

→ قوام، انتظام (از منفردین) منصور، علاء (از اعتدالیون)، حکیم‌الملک، دکتر متین‌دفتری (از عامیون)، بوشهری، صالح (از جبهه ملی). نگاه کنید به مجله خواندنیها، شماره ۹۰، ۷ تیر ۱۳۳۱ - م.

۱۲- ۴۰ نفر از ۴۲ نماینده حاضر در مجلس - م.

۱۳- ۲۸ نفر درست است - م.

۱۴- از ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ تا ۳ بهمن ۱۳۰۰ و از ۱۷ خرداد ۱۳۰۱ تا ۲۶ بهمن ۱۳۰۱ - م.

او را به خارج از ایران تبعید کرد. (۱۵) وی در سال ۱۹۴۱ [پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاشاه] به ایران بازگشت و فعالیت سیاسی را از سر گرفت. قوام دوبار دیگر به نخست‌وزیری رسید، یک بار در ۱۹۴۲ [از ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ تا ۱۲ مرداد ۱۳۲۲] و بار دیگر در سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۷ [از ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ تا ششم دی ۱۳۲۶]. آخرین دوره نخست‌وزیری او، مصادف با موضوع مذاکرات با دولت شوروی درباره خروج نیروهای آن دولت از ایران و مشکل قرارداد امتیاز نفت شمال به شوروی ورژیم دست‌نشانده شوروی در آذربایجان [غانله پیشه‌وری] گردید. [۱۵]

در مورد روابط شاه با قوام، باید گفت که اگرچه خدمات وی در مواقع بحرانی مورد نیاز شاه بود، اما قوام در دوره‌های قبلی نخست‌وزیری خود، به‌خاطر اعمال قدرت شخصی، خشم شاه را برانگیخته بود. با وجود این، شاه که موقع را برای مقابله با مجلس مناسب نمی‌دید، با توجه به وضع مبهمی که پس از استعفای مصدق پیش آمده بود با شتاب از قوام خواست که کابینه جدید را تشکیل دهد. شاه فرمان نخست‌وزیری او را با شتاب صادر کرد. [درواقع] شاه با تعیین قوام برای این مقام، از یک مخالف قدیمی خود اعاده حیثیت کرد: یعنی با این که شاه از خدمات قوام به‌خاطر رفع غائله آذربایجان تمجید کرده بود، اما قوام در سال ۱۹۴۹ [اواخر ۱۳۲۷] با تصمیم شاه دایر بر اصلاح قانون اساسی از طریق تشکیل مجلس مؤسسان، شجاعانه و با شدت، انتقاد کرده بود. [۱۶]

پس از تیراندازی به شاه در فوریه ۱۹۴۹ [۱۵ بهمن ۱۳۲۷]، مشاوران نزدیک شاه او را ترغیب کردند که برای محدود کردن قدرت مجلس شورای ملی، از اختیارات خود برطبق قانون اساسی، استفاده کند و مبادرت به تأسیس مجلس سنا نماید. [۱۷]

انتخابات مجلس مؤسسان در ماه مارس ۱۹۴۹ [اسفند ۱۳۲۷] برگزار شد و این مجلس که اکثر نمایندگان آن از طرفداران شاه بودند، اختیارات شاه را در زمینه عدم توشیح قوانین مصوبه، انحلال مجلسین و حق تعیین ۳۰ سناتور از ۶۰ سناتور مجلس سنا، به تصویب رسانید. در هنگام تشکیل مجلس مؤسسان، چند سیاستمدار کهنه‌کار - که برخی از آنان در خارج از ایران به سر می‌بردند - به این اقدام شاه اعتراض کردند. احمد قوام در شمار سیاستمداران تبعیدی بود که با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت کرد. وی از شاه خواست که به دو دلیل زیر، از این کار خودداری نماید: نخست، محیط سیاسی ایران پس از ترور شاه و سرکوب نیروهای مخالف سلطنت، با برگزاری انتخابات آزاد مجلس مؤسسان مناسب نیست. دلیل مهمتر این است که اصلاح قانون اساسی در این شرایط موجب تضعیف آن شده و بقاء و اعتبارش را به خطر می‌اندازد. قوام در نامه سرگشاده خود خطاب به شاه نوشت:

«وجود اصل [۲۴] قانون اساسی دایر بر لزوم تصویب قرارداد های منعقد شده با دولت های خارجی به وسیله مجلس شورای ملی (۱۶)، به [دولت] ایران توانائی داد تا در برابر فشار اتحاد شوروی برای تحمیل قرارداد امتیاز نفت شمال، ایستادگی کند. چه کسی می‌تواند مطمئن باشد که در آینده و تحت شرایط غیرقابل پیش‌بینی، مورد مشابهی پیش نیاید که مملکت برای حفظ منافع ملی خود در برابر یک دولت نیرومند خارجی، ناگزیر به استناد به قانون اساسی شود.»

۱۶- اصل ۲۴ قانون اساسی سابق به شرح زیر است:

«بستن عهدنامه‌ها و مقاله‌نامه‌های اعطای امتیازات تجارتي و صنعتی و غلاتی و غیره، اعم از این که طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه‌هایی که استتار آن‌ها صلاح دولت و ملت باشد، - م.»

ابراهیم حکیمی (وزیر دربار وقت) در پاسخی که به قوام داد، با حذف لقب «جناب اشرف» در خطاب به وی، از خدمات نخست‌وزیر سابق در مورد خارج شدن نیروهای شوروی از ایران و رفع غائله آذربایجان و کردستان در ۱۹۴۶ [آذر ۱۳۲۵] تمجید کرد. موضوع جالب توجه این است که شاه وقتی از فرط ناامیدی، ناگزیر شد جانشینی مصدق را از نیمه ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۶ تیر ۱۳۳۱] به قوام واگذار نماید، لقب «جناب اشرف» را نیز به او برگرداند.

احساسات و شرایطی که قوام هنگام تبعید در فرانسه، در مخالفت نسبت به تشکیل مجلس مؤسسان نشان داد، در واقع، آشکارا مورد قبول سایر نیروهای ملی و دموکراتیک نیز بود. اما تعداد کمی از آنان، و از جمله دکتر مصدق و هوادارانش، جرأت کردند که مخالفت خود را به زبان آورند. شرایطی که مصدق برای تشکیل مجلس مؤسسان قایل شد (۱۷)، بهانه مناسبی به دست وزارت کشور داد تا از تأیید کرسی وی در مجلس سنا و به نمایندگی از تهران در اولین دوره انتخابات سنا در آوریل ۱۹۴۹ [اردیبهشت ۱۳۲۸]

۱۷- مصدق برای بی‌اثر کردن تصمیم مجلس مؤسسان، ماده واحده زیر را به مجلس شورای ملی تسلیم کرد، که به دلیل مخالفت اکثریت نمایندگان طرفدار شاه، به تصویب نرسید:

«... نظر به این که در موقع تجدیدنظر [در قانون اساسی]، مجلس سنا وجود نداشت تا در موقع بروز اختلاف [نظر] طبق اصل ۴۸ [ملغی شده] مجلس سنا انفصال مجلس شورای ملی را تصویب کند، ولی اکنون مجلس سنا هست. هر وقت چنین اختلافی روی داد، راه انحلال باز است و مجلس سنا به وظیفه خود عمل می‌کند. نظر به این که تجدیدنظر در قانون اساسی را باید مجلس مؤسسانی بکند که اعضای آن نمایندگان حقیقی ملت باشد، و مجلس مؤسسان منعقد در اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ این شرایط را واجد نبوده است، لذا امضاء کنندگان ذیل برای جلوگیری از هرگونه جدال بین ملت و مجلس مؤسسان اول اردیبهشت، درخواست می‌نمائیم که اصل ۴۸ قانون اساسی مورخ ۱۴ ذیقعدة ۱۳۲۴ هجری قمری، به عنوان تفسیر در محل خود برقرار بماند...» - م.

خودداری نماید.

با اینکه قوام و مصدق عقاید مشابهی درباره مجلس مؤسسان و خصوصاً محدود کردن اختیارات شاه داشتند، اما اینک در دوسوی طیف سیاسی ایران، ایستاده بودند.

پس از اینکه قوام برمسند صدارت تکیه زد، با مشکلات زیادی روبه‌رو شد. این مشکلات، در مقایسه با دشواری‌های دوره قبلی نخست‌وزیری قوام در ۱۹۴۵ - ۱۹۴۷ [۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ شمسی]، از شدت و اهمیت بیشتری برخوردار بود. اما در دوره قبل نیز، با بحران مشابهی در سیاست خارجی کشور [جریان امتیاز نفت شمال به شوروی] روبه‌رو شده بود. این بار، قوام با مخالفان نیرومند و دارای پایگاه مردمی روبه‌رو بود که نمی‌توانستند دست روی دست گذارده و شاعر از دست دادن قدرت خود باشند. افزون بر این، به نظر نمی‌رسید که شاه و ارتش مانند بحران آذربایجان، به حمایت کامل و بلاشروط از قوام بپردازند.

نخستین عکس‌العمل قوام در برابر این فشارها، شکل احتیاط آمیزی داشت. قوام در اولین اعلامیه‌ای که پس از نخست‌وزیر شدن صادر کرد، «از شکست نخست‌وزیر سابق برای حل نهائی مشکل نفت» ابراز تأسف کرد. وی ضمن ستایش از مصدق به‌خاطر ایستادگی در برابر فشار خارجی، اظهار عقیده کرد که «خطای مصدق این بود که یک مبارزه ملی برای احقاق حق مردم ایران از یک شرکت خارجی را به یک مبارزه گسترده علیه یک دولت خارجی تبدیل کرد» [۱۸]. اظهارات قوام درباره مشکل نفت، به صورت اعلامیه‌ای در زمینه سیاست دولت، چاپ گردید و در سراسر کشور با تبلیغات پخش شد. قوام با صدور اعلامیه دیگری، کسانی را که ایجاد دردسر می‌کردند تهدید به مجازات مرگ کرد. (۱۸)

۱۸- این اعلامیه که در ۲۷ تیر ۱۳۲۱ انتشار یافت، به شرح زیر است:

در اعلامیه قوام در زمینه سیاست کلی کابینه او، چند نکته وجود داشت که دشمنی مردم را نسبت به او برانگیخت. از میان این نکات، مهمترین نکته، اشاره قوام به ملی‌کردن نفت بود. یعنی وی در واقع نظریه دولت انگلستان را حاکی از اینکه «فقط اصول کلی ملی کردن را می‌توان به عنوان اساس حل و فصل دعوی نفت پذیرفت و نه قانون ۹ ماده‌ای آن، که اداره واقعی صنعت نفت را به ایرانیان می‌سپرد» [۱۹] مورد تأیید قرار داد. این نکته از سوی مردم به‌عنوان موافقت قوام با سیاست انگلستان تعبیر شد، و زنگ خطری بود برای کسانی که پیش‌بینی می‌کردند دادگاه لاهه نسبت به موضع ایران رای مساعد خواهد داد. در حالی که حکومت مصدق قویاً معتقد بود که حق ملی‌کردن صنعت نفت در شمار حقوق حاکمیت هر دولت مستقل می‌باشد، قوام جهات فنی و حقوقی موضوع را عنوان کرد که توده مردم آن را کاملاً نمی‌فهمیدند اما مفهوم آن برای سرمقاله‌نویسان جراید کاملاً روشن بود.

قوام در اعلامیه یادشده، اساس سیاست دولت را بر مفهوم لیبرال جدائی دین از سیاست قرارداد (۱۹)، در حالی که در گذشته خطای

... ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست... من به‌همان اندازه که از عوام‌فریبی در امور سیاسی بیزارم، در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم... وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند... حتی ممکن است تا جایی بروم که با تصویب اکثریت پارلمان، دست به تشکیل محاکم انقلابی زده و روزی صدها تبه‌کار را، از هر طبقه، به موجب حکم خشک و بی‌شفقت قانون، قرین تیره‌روزی سازمان... به عموم اخطار می‌کنم که توره عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نوای حکومت فرا رسیده است. کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد - رئیس‌الوزراء - احمد قوام، قسمت تأکید شده در این اعلامیه، خطاب به دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

است - م.

۱۹- اشاره به قسمتی از اعلامیه یاد شده است که می‌گوید:

بزرگ این نوع سیاست به ثبوت رسیده بود. سیاست قوام در زمینه دورکردن روحانیون از سیاست در آن مرحله زمانی از تحولات ایران، به‌نوبه خود، در ایجاد قیام خونین سی تیر مؤثر بود و به عمر کابینه چند روزه قوام پایان داد.

همان‌گونه که در فصل پیش آمد، در تابستان سال ۱۹۵۲ [تابستان ۱۳۳۱ شمسی] اساس نهضت ملی برای از میان بردن نفوذ انگلستان - به دلیل توجیه آن و رنگ مذهبی قوی که داشت - به‌اندازه‌ای گسترش یافته بود که اندیشه‌ای مانند جدائی دین از سیاست، به‌سختی می‌توانست مورد قبول مردم قرار گیرد.

هرگونه پیشنهاد جدائی دین از سیاست، برای توده مردم و خصوصاً بازاریان و مردم طبقه متوسط، خطرناک به شمار می‌رفت چرا که رهبران آن‌ها گفته بودند که مبارزه با بریتانیا را یک «جهاد» می‌دانند. واقعیت این بود که در این زمان نهضت ملی از چنان سرشت مشترک سیاسی - مذهبی برخوردار شده بود که جداکردن دو بعد سیاسی و مذهبی آن ناممکن بود و به تلاش مردم ایران برای احقاق حقوق خود از انگلستان یک رنگ صرفاً غیر مذهبی می‌داد. این اشتباه بزرگ، که بعداً به برخی از مشاوران قوام نسبت داده شد، برای قوام بسیار گران تمام شد. [۲۰] آیت‌الله کاشانی که رجل تندرویی بود، و نیز همکارانش، با شتاب از این سیاست دولت برای برانگیختن دهنی مردم نسبت به حکومت قوام بهره گرفتند (۲۰)

آیت‌الله کاشانی در یک مصاحبه مطبوعاتی در شب سی تیر خونین، آشکارا اعلام داشت که ریختن خون نخست وزیر جدید را تکلیف شرعی هر مسلمان راستین می‌داند (۲۱)، و اندیشه جدائی دین از سیاست را در این مرحله زمانی، یعنی هنگامی که ملت در مبارزه با بریتانیا متحد شده است، بزرگترین خیانت توصیف کرد. [۲۱]

در این میان، مخالفان سرسخت‌تر قوام، در اندیشه انجام اقدامات شدیدی علیه او بودند. هواداران مصدق در مجلس، سرگرم اقداماتی شدند تا حکومت قوام را ساقط نمایند. سی و یک نفر از آن‌ها در ۲۰ ژوئیه ۱۹۵۲ [۲۵ ر۴۱ ر۱۳۳۱] اعلام کردند که از شرکت در جلسات مجلس تا نخست‌وزیری مجدد مصدق - و به‌رغم این‌که قوام به شیوه قانونی تعیین شده است - خودداری خواهند کرد. این نمایندگان به مردم وعده دادند که به محض مساعد شدن اوضاع و احوال، از آنان خواهند خواست که فعالیت خود را آغاز نمایند.

تماس میان رهبران اکثریت [طرفداران قوام در مجلس] و مخالفان، نتوانست نمایندگان جبهه ملی را از تصمیم‌شان مبنی بر تحریم مجلس، منصرف سازد. قوام پی‌برد تا وقتی که مجلس دایر است، نمی‌تواند مخالفان خود را از میدان به‌در برد. زیرا از یک سو، اعضای مجلس و از جمله آیت‌الله کاشانی از مصونیت پارلمانی برخوردار

→

برسرکار می‌آورد، بالاخره توانست حکومت مصدق را... برکنار سازد... و عنصری را که در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته... برای چندمین بار برمسند خیمت‌گذاران واقعی گمارد. احمد قوام باید بداند... که نباید مردم را به اعدام دسته‌جمعی تهدید نماید... ملت مسلمان ایران به هیچ‌یک از بیگانگان اجازه نخواهد داد که به دست مزدوران آزمایش شده، استقلال آن‌ها پایمال، و نام با عظمت و بر افتخاری را که ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود به‌دست آورده است مبدل به ذلت و سرشکستگی شود... - م.

۲۱- متن کامل این اعلامیه در کتاب قیام ملت مسلمان ایران در سی تیر نوشته دکتر محمود کاشانی آمده است - م.

→

... من در عین احترام به تعالیم مقدسه اسلام، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید فیهرائی جلوگیری خواهم کرد... - م.

۲۰- آیت‌الله کاشانی در پاسخ اعلامیه قوام، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «کوشش من و شما برادران مسلمان در قطع ریشه استعمار... به عنایات پروردگار می‌رفت تا نتیجه قطعی خود را بخشیده و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهائی بخشد. ولی سیاستی که قرون منمادی دولت‌های مزدور را

←

بردند و امکان بازداشت آنان وجود نداشت. از سوی دیگر مادامی که مجلس به کار مشغول بود، حکومت فقط در صورتی می‌توانست ادعای مشروعیت کامل بنماید که برنامه و سیاست دولت مورد تصویب اکثریت کامل نمایندگان مجلس قرار گیرد. بدیهی است که با تحریم مجلس به وسیله ۳۱ نماینده جبهه ملی، امکان اکثریت کامل وجود نداشت.

قوام که خود را با این مشکل روبه‌رو می‌دید، به تنها اقدام منطقی ممکن دست زد، یعنی از شاه خواست که بر اساس حقوق ویژه خود، دو مجلس را منحل کند. جالب این است که قوام در سال ۱۳۲۷ و هنگامی که شاه در صدد تشکیل مجلس مؤسسان بود، شاه را به خاطر حق انحلال مجلسین مورد انتقاد شدید قرار داده بود. اینک که سه سال از آن زمان می‌گذشت، قضیه معکوس شده بود. یعنی شاه در استفاده از حق خود اصرار داشت. و این بار قوام بود که با اصرار از شاه می‌خواست تا برای پیروزی کابینه پر جبهه ملی در مرحله اولیه، دو مجلس را منحل نماید. صرف‌نظر از این که انگیزه‌های واقعی شاه از رد کردن درخواست قوام در این مرحله زمانی چه بوده است، مخالفت شاه این‌گونه تفسیر شد که قوام نتوانسته بود حمایت کامل شاه را جلب نماید. به این ترتیب، قوام نمی‌توانست نظم و آرامش کشور را که بر اثر فعالیت‌های نمایندگان جبهه ملی به شدت وخیم شده بود، حفظ کند.

درواقع بیم و هراس از یک قیام هدایت‌شده به وسیله توده‌ای‌ها، به اندازه‌ای شدت گرفته بود که حتی برخی از سیاستمداران کهنه‌کار که در گذشته از شاه در برابر قوام حمایت کرده بودند، این بار به حمایت از قوام برخاستند و از شاه درخواست کردند که با انحلال مجلسین موافقت نماید. [۲۲] برخی از سناتورها و سیاستمداران قدیمی، تا آنجا پیش رفتند که به نخست‌وزیر پیشنهاد کردند آیت‌الله کاشانی و گروهی از نمایندگان تندروی جبهه ملی را، با وجود داشتن

مصونیت پارلمانی، توقیف و تبعید کند. حسن ارسنجانلی، ناشر روزنامه دست‌چپی «داریا»، که در آن زمان معاون قوام در امور سیاسی و تبلیغاتی بود، در خاطرات خود از پیشامدهای این روزهای بحرانی [یادداشت‌های سی‌تیر] به افشا کردن تلاش‌های این سیاستمداران پرداخت. [۲۳]

در میان خیرخواهان قوام، برخی از دشمنان گذشته او وجود داشتند، و پی بردن به انگیزه آنان در مورد پیشنهاد بازداشت آیت‌الله کاشانی و برخی از سران جبهه ملی به قوام، چندان دشوار نیست. اما، قوام به این پیشنهادات تند و تیز جواب مساعد نداد. وی به محض این که متوجه شد مخالفانش در صدد استفاده از مصونیت‌های پارلمانی خود برای دعوت مردم به یک اعتصاب همگانی هستند، و پس از این‌که نتوانست خشم مردم را نسبت به شکست سیاست نفت، فرونشاند، پیش خود حساب کرد که تنها اقدام مؤثر، عبارت خواهد بود از انحلال مجلسین و اعلام حکومت نظامی. البته، پرواضح بود که استقرار نظم و آرامش، شرط قبلی پرداختن به مشکل پیچیده دعوی نفت و روابط با انگلستان بود. [۲۴]

در بعدازظهر روز ۲۰ ژوئیه [۲۹ تیر ۱۳۳۱] قوام دوباره به دیدار شاه رفت. قوام در این دیدار، مقاصد خود را آشکارا به زبان آورد و گفت که تشکیل کابینه جدید مشروط به این است که شاه با انحلال دو مجلس و بازداشت رهبران مذهبی و سیاستمداران جبهه ملی، برطبق مقررات حکومت نظامی، موافقت کند. گزارش شده است که شاه گفته بود برای تصمیم گرفتن درباره این پیشنهادات، به فرصت بیشتری نیازمند است. شاه امیدوار بود که با گذشت زمان، اوضاع آرام شود و احتیاجی به انحلال دو مجلس نباشد.

در همان روز، ۳۱ نماینده طرفدار مصدق جلسه سری تشکیل دادند و از طریق تلفن مرتب با دکتر مصدق در تماس بودند. در آن زمان، مصدق در خانه خود واقع در خیابان کاخ [فلسطین فعلی]

– که با کاخ شاه فاصله چندانی نداشت – منزوی شده بود. در پی این تماس‌های تلفنی بود که مخالفان قوام با انتشار اعلامیه‌ای از مردم خواستند که روز دوشنبه ۲۱ ژوئیه [۲۰ تیر] را تعطیل عمومی اعلام کرده و به طرفداری از دکتر مصدق «به عنوان تنها فرد منتخب مردم که می‌تواند مبارزه ملی را رهبری کند»، علیه حکومت قوام تظاهرات کنند. [۲۵] این اعلامیه که به قیام خونین روز بعد انجامید، بی‌درنگ از سوی ملیون تندرو و سازمان‌های پوششی حزب توده، به صورت چاپ اعلامیه‌های آتشین و انقلابی، دنبال شد. این گروه‌ها، از هواداران خود خواستند که به مخالفان قوام پیوسته و به اعتصاب عمومی دست بزنند. [۲۶]

سازمانها و احزاب سیاسی طرفدار دکتر مصدق قبل از قیام سی تیر

پیش از دنبال کردن سیر حوادث، لازم است که ترکیب وجبهه-بندی گروه‌ها و احزاب طرفدار مصدق را در آستانه این قیام بررسی کنیم. در این بررسی، تأکید بیشتر بر احزاب متشکل‌تر، به‌ویژه سازمان‌های پوششی حزب توده، گذارده شده است، چرا که نقش عمده‌ای را در تحول سیاسی داخلی ایران بازی کرده‌اند.

طرفداران مصدق را در این مرحله، می‌توان به گروه‌های زیرتقسیم کرد:

۱- قشری از روحانیت فعال در سیاست، به رهبری آیت‌الله کاشانی و هوادارانش در مجلس یا در بازار. این قشر با این که سازماندهی خوبی نداشتند، اما می‌توانستند ادعا کنند که از حمایت اکثریت کسبه جزء و کارمندان دونپایه دولت در تهران و شهرستان‌ها برخوردار هستند. دو گروه سازمان‌یافته آنان عبارت بودند از:

الف – مجاهدین اسلام: مرکب از چند هزار دست‌فروش و کسبه جزء که رهبری آنان با شمس قنات‌آبادی، نماینده بااراده مجلس

شورای ملی بود.

ب – انجمن بازرگانان و کسبه تهران: در این اتحادیه، اکثر تجار بازار شرکت داشتند که دارای چند نماینده در مجلس بودند، و می‌توانستند بر روی حمایت بازرگانان طبقه متوسط کشور حساب کنند.

۲- احزاب سیاسی ملی و اتحادیه‌های کارگری: این گروه‌ها از جوانان غیرتوده‌ای یا توده‌ای‌های سابق و کارمندان پشت‌میزنشین دولت و دانشجویان دانشگاه و عده کمی از کارگران تشکیل می‌شد. گروه‌هایی از آنان که سازماندهی بهتری داشتند، عبارت بودند از:

الف – حزب زحمتکشان ملت ایران: رهبر این حزب، دکتر مظفر بقائی بود و اعضای آن را چند صد نفر از توده‌ای‌های سابق – که از سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] از حزب توده انشعاب کرده بودند [گروه خلیل ملکی] و یک خط مستقل از چپ‌ملی‌گرای تندرو را دنبال می‌کردند – و تعداد زیادی از کارگران و دانشجویان و کارمندان دولت را شامل می‌شدند. این حزب در مجلس دو نماینده داشت [دکتر بقایی-علی زهری].

ب – حزب ایران: این حزب ترکیب سست و متزلزلی از روشن-فکران و تحصیل‌کردگان در اروپای غربی بود. این حزب عملاً در سلطه شخصیت‌های دست چپی غیرتوده‌ای و ملی قرار داشت. حزب ایران که مورد اعتماد زیاد مصدق بود و در دستگاه دولت نفوذ داشت، دارای چهار نماینده در مجلس بود.

۳- سازمان‌های پوششی حزب توده: این سازمان‌ها که در مقام سوم قرار داشتند، در آخرین سال حکومت مصدق، آشکارا به تبلیغات کمونیستی سرگرم بودند.

حزب توده و جبهه ملی

پیش از بحث درباره سیاست خاصی که این گروه‌ها دنبال می‌کردند، باید به بررسی روابط حزب توده با جبهه ملی پرداخت. پیدایش جبهه ملی در اواخر سال ۱۹۴۹ (۲۲)، و نقش فعال آن به عنوان سخنگوی مخالفان [رژیم] در مجلس شانزدهم، سبب گردید که شرایط مساعدی برای تجدید فعالیت سیاسی سایر گروه‌ها و از جمله حزب توده فراهم شود. البته، تشکیل جبهه ملی موجب ایجاد مشکلات جدی برای حزب توده در دوران حکومت دکتر مصدق نیز گردید.

مشکل عمده‌ای که جبهه ملی برای حزب توده به وجود آورد، این بود که به صورت رقیبی برای حزب توده درآمد که خود را نماینده انحصاری طبقات تحت ستم و پائین اجتماع در مبارزه برای رهائی سیاسی و اقتصادی ایران می‌دانست. برای نخستین بار پس از جنگ دوم جهانی، جبهه ملی به صورت یک نهضت واقعی مردمی پا گرفت، که مستقل از جنبش کمونیستی ایران، عمل می‌کرد، در حالی که تا آن زمان جنبش کمونیستی [حزب توده] تنها سازمان سیاسی و متشکلی به‌شمار می‌رفت که با رژیم سر مخالفت داشت. رقابت جبهه ملی و حزب توده برای جذب مخالفان رژیم، هنگامی شدت

۲۲- جبهه ملی در آستانه انتخابات دوره شانزدهم مجلس و به عنوان اعتراض نسبت به دخالت دولت در انتخابات، در تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۱۳، به رهبری دکتر مصدق، به وجود آمد. اعضای اولیه جبهه ملی عبارت بودند از:

دکتر محمد مصدق، دکتر شمس‌الدین امیرعلایی، یوسف مشار، دکتر سید علی شایگان، محمود نریمان، دکتر کریم سنجابی، دکتر کاویانی، دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، عبدالقدیر آزاد، عباس خلیلی، حائری‌زاده، عمیدی نوری، دکتر حسین فاطمی، جلالی نائینی، احمد ملکی، ارسلان خلعتبری، مهندس زیرک‌زاده، آیت‌الله غروی - م.

گرفت که جبهه ملی علاوه بر جذب نیروی بورژوازی ملی [ملیون]، توانست سایر نیروها نظیر قشر غیرتوده‌ای روشنفکران و حتی گروهی از کارگران را به سوی خود جلب نماید. [در واقع] جبهه ملی با این کار به جذب افرادی پرداخت که توده‌ای‌ها از سر رشک آن‌ها را در حیطه انحصاری خود می‌دانستند.

تشکیل حزب زحمتکشان ملت ایران، نخستین قدم در راه سازماندهی جناح چپ غیرتوده‌ای، و حتی ضد توده‌ای، بود. چنانچه این کار با کامیابی قرین می‌شد. این حزب می‌توانست به‌طور جدی وضع توده‌ای‌ها را از لحاظ ادعای نمایندگی انحصاری جنبش کمونیستی در ایران، تحت‌الشعاع قرار دهد. حزب زحمتکشان در اوایل سال ۱۹۵۱ [اواخر سال ۱۳۲۹] تاسیس شد. این حزب، توانست عده زیادی از توده‌ای‌های میانه‌رو را که از حزب توده انشعاب کرده بودند (گروه خلیل ملکی) و گروهی از سایر روشنفکران چپ را، به سوی خود جلب کند. این گروه‌ها، یا پس از سال ۱۹۴۵ از عضویت دوباره در حزب خودداری کرده بودند، یا به خاطر عقاید شخصی خود و یا ترس از عکس‌العمل دولت، از سو به حزب ملحق نشده بودند. (۲۳) به‌رحال، این موضوع تحول دیگری بود که رهبران حزب توده نمی‌توانستند آن را نادیده انگارند.

حزب زحمتکشان که نماینده چپ غیر توده‌ای در طیف گسترده جبهه ملی بود، برای جلب نظر روشنفکران سیاسی - که از زمان ممنوعیت آشکار فعالیت‌های کمونیستی (۲۴) دچار بی‌تفاوتی سیاسی

۲۳- جریان انشعاب در حزب توده، از زمان عضویت برخی از رهبران آن‌ها در کابینه ائتلافی قوام شدت گرفت و بسا شکست غائله آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، انشعاب از حزب علنی شد. انشعاب‌کنندگان شامل سه گروه عمده بودند: خلیل ملکی، دکتر اپریم و روشنفکران - م.

۲۴- از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، و پس از تیراندازی به شاه در دانشگاه تهران، این ممنوعیت به‌وجود آمد - م.

شده بودند - به فعالیت شدیدی دست زد. افزایش اعضای حزب زحمتکشان صرفاً به خاطر این نبود که حزب دارای کادر مجهز به مرام علمی سوسیالیسم غیر توده‌ای بود، بلکه جاذبه ملی نیز داشت و وعده بسیج کردن خاق‌ها را در یک مبارزه بزرگ ملی می‌داد. [۲۷] به این ترتیب ملاحظه می‌شود که حزب توده، خود را با مشکل بزرگی روبه‌رو می‌دید: این حزب دیگر در یک خلاء سیاسی فعالیت نمی‌کرد تا بتواند به‌مثابه تنها هوادار مرام سوسیالیسم، فعالیت کند. رقبای حزب توده، دیگر محدود به احزاب دست راستی نبودند، که برحسب سنت، از وضع موجود و ناسیونالیسم افراطی، حمایت می‌کردند. مشی انترناسیونالیسم (۲۵) حزب، درگیر رقابت با یک ناسیونالیسم داخلی (۲۶) شده بود و حکومت نماینده آن، برای بهره‌گیری از حمایت آمریکا - آن‌هم در زمانی که کمونیسم بین‌المللی به‌گونه سازش‌ناپذیری با آمریکا سر عناد داشت - اقدام می‌کرد. (۲۷) [این مسایل مطرح است که] چگونه حزب توده می‌توانست در برابر این رقیبان، انحصاری بودن خود را حفظ کند؟ به رقیبان خود چه پاسخی دهد؟ راه حل‌های این مشکل، دیر از راه می‌رسیدند.

حزب مخفی توده و سازمان‌های وابسته به آن، در پایان سال ۱۹۵۰ [اواخر سال ۱۳۲۹ شمسی]، کامیابی‌های جبهه ملی را که با ستاب رو به‌فزونی بود، ناچیز می‌شمردند. توده‌ای‌ها عقیده داشتند که این پیروزی‌ها عمدتاً نتیجه تضادهای داخلی در هیات حاکمه ایران است. توده‌ای‌ها از سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی] که حزب دچار انشعاب گردید، همه تحولات ایران را از چشم تحلیل یاد شده، می‌نگریستند. توده‌ای‌ها معتقد بودند که تحولات سیاسی ایران، بازتاب

رقابت ذاتی میان اعضای اردوگاه امپریالیسم جهانی [آمریکا و انگلیس] است. توده‌ای‌ها بر این باور بودند که کابینه‌های پی‌درپی که پس از سقوط رژیم انقلابی آذربایجان [عائلة پیشه‌وری در آذربایجان] (۲۸) بر سر کار آمدند، یا حافظ منافع آمریکا و انگلیس بودند، یا بازتابی از رقابت قشرهای مختلف هیات حاکمه، به‌ویژه دربار سلطنتی و راست مرتجع، به‌شمار می‌رفتند. [۲۸]

در ابتدا، توده‌ای‌ها به‌مبارزه [مردم ایران] برای ملی کردن نفت در محتوای این چارچوب محدود نظری، نگاه می‌کردند. این شیوه نگرش، نه‌تنها با اصول مارکسیستی آن‌ها سازگاری داشت، بلکه ناشی از این موضوع هم بود که توده‌ای‌ها نمی‌توانستند بفهمند که امکان دارد یک نهضت مردمی و متشکل دیگری هم بتواند در ساختار مناسبات خارجی ایران دگرگونی‌های جدی به‌وجود آورد، در حالی که جای انکار نبود که مبارزات جبهه ملی نشانگر این دگرگونی‌ها بود. جبهه ملی، با تلاش زیاد، توانست راه‌حل‌های ریشه‌ای خود را برای مشکل نفت بر مجلس و هیات حاکمه تحمیل نماید، و به این ترتیب، مناسبات رژیم با جهان غرب، و شالوده قدرت رژیم را به‌گونه غیر-قابل‌تصور، به مخاطره انداخت. از همه این حرف‌ها گذشته، رژیم با وجود اقدامات متعددی که برای تحکیم موقعیت خود به عمل آورده بود (۲۹)، به راستی از امنیت برخوردار نبود.

فقط هنگامی که بر تعداد هواداران جبهه ملی به مقدار زیادی افزوده شد، به طوری که نادیده گرفتن آن ناممکن شد و جبهه ملی در مبارزه برای ملی کردن نفت به کامیابی دست یافت، رهبران حزب توده تازه باورشان شد که این تحول جدید، یک مرحله گذران نیست. در این

۲۵- منظور همبستگی جهانی کارگران [انترناسیونالیسم پرولتاریا] است - م.

۲۶- مقصود جبهه ملی است - م.

۲۷- اشاره به سیاست موازنه منفی مصدق برای استفاده از آمریکا در جهت خنثی کردن نفوذ انگلیس و شوروی است - م.

۲۸- حکومت پیشه‌وری در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ سقوط کرد - م.

۲۹- اشاره نویسنده ظاهراً به تاسیس مجلس سنا، حق شاه در انحلال مجلسین، تقویت قوای انتظامی، محدود کردن فعالیت سیاسی گروه‌های مخالف و نظایر آن است - م.

شرایط بود که در اصول حزبی و سیاست‌های حزب توده، تجدیدنظری صورت گرفت.

همزمان با اعتقاد بیشتر توده‌ای‌ها به این‌که نهضت ملی چنان نیروئی است که باید آنرا به حساب آورند، کادر رهبری حزب، با برخورداری از حمایت اعضایش، به یک سیاست دوگانه دست‌یازید: از یک سو، با حداکثر بهره‌گیری از کاهش محدودیت‌های دولت در مورد فعالیت‌های سیاسی و به کار گرفتن تاکتیک ایجاد سازمان‌های پوششی، حزب به تجهیز هواداران قدیمی خود دست زد و اعضای جدیدی فراهم کرد. از سوی دیگر، حزب به عنوان یک سازمان کهونیستی‌تر و مخفی‌تر، تجدید سازمان یافت. حزب توده، نهایتاً توانست به پیشرفت چشمگیری در تعقیب این سیاست در سراسر این برهه دست یابد، اما هنوز سایر جهات مشکل، حل نشده بود و این مشغله توده‌ای‌ها را تشکیل می‌داد. این مشکل، ناشی از جذب نیروهای ملی در جبهه ملی و به حکومت رسیدن ملیون بود.

هدف سیاسی و اصلی توده‌ای‌ها، این بود که با هر کابینه‌ای که متمایل به نزدیک شدن به دولت‌های غربی در دعوی نفت بود، یا خواستار کمک نظامی و اقتصادی خارجی [امریکا] می‌گردید، یا به شاه کاملاً وفادار بود، بنای مخالفت را بگذارند. با چنین هدفی بود که توده‌ای‌ها آشکارا با کابینه قوام به مخالفت برخاستند و علاقه زیادی به حمایت از مخالفان قوام نشان دادند. همان‌گونه که در فصل‌های آینده این کتاب خواهد آمد، هدف توده‌ای‌ها، فقط حمایت از مخالفان شاه بود، چرا که ارتش و شاه به راستی دشمنان قدیمی آن‌ها به شمار می‌آمدند. در آستانه انقلاب سی تیر، همه نیروهای حزب توده بسیج شدند تا حکومت قوام را سرنگون سازند.

سازمان‌های اصلی پوششی حزب توده عبارت بودند از :

الف - انجمن ملی مبارزه با شرکت‌های استعماری نفت.

ب - انجمن صلح.

ج - باشگاه جوانان دهوکرات.

اغلب نیروهای کارگری کشور که تشکل سازمانی داشتند، به این سازمان‌ها وابسته بودند. اگرچه آمار درستی درباره تعداد اعضای این سازمان‌ها وجود ندارد، اما با اطمینان می‌توان فرض کرد که توده‌ای‌ها می‌توانستند ادعا کنند که نیمی از جمعیتی که در روز دوشنبه سی‌تیر در خیابان‌های تهران با نیروهای انتظامی به زد و خورد پرداختند و به عمر کابینه قوام پایان دادند، از حزب توده بودند. (۳۰)

وضعیت کابینه قوام در آستانه قیام سی تیر

قوام در برابر مخالفان خود - که به خوبی سازماندهی شده بودند - به سختی می‌توانست ادعا نماید که از حمایت واقعی نمایندگان مجلس یا گروه‌های سیاسی خارج از آن، برخوردار است. فزون براین، رویه شاه و ارتش نسبت به قوام (به دلایلی که قبلاً گفته شد) با سوء ظن همراه بود. اعضای مجلس - که طبعاً مایل نبودند کرسی‌های خود را از دست داده و برای مدت زیادی از صحنه سیاست حذف شوند - از پیشنهاد قوام دایر بر انحلال مجلسین جانبداری نکردند. واقعیت این است که این نمایندگان چهار روز پس از رای‌دادن به کابینه قوام، از او روی برگرداندند و به نخست‌وزیری مجدد مصدق رأی دادند.

در میان شخصیت‌های معروف، فقط چند نفری نگران خطر رخنه توده‌ای‌ها در ائتلاف ملیون بودند و از اقدامات شدید قوام برای حفظ

۳۰- این ادعا، هم از سوی جبهه ملی، و هم از جانب طرفداران آیت‌الله کاشانی، رد شده است. نگاه کنید به: مصدق و نهضت ملی ایران، قیام ملت. مسلمان ایران

نظم و قانون در کشور جانبداری می‌کردند. ناگفته نماند که این نگرانی محدود به هواداران قوام نبود، بلکه براساس شواهد موجود، برخی از هواداران پر و پا قرص مصدق نیز از این که می‌دیدند حزب توده از احساسات مردم به سود خود بهره‌گیری می‌کند، احساس خطر می‌کردند. از جمله، چپی‌های غیرتوده‌ای [دسته خلیل ملکی] را باید نام برد که در سال ۱۹۴۶ [۱۳۲۵ شمسی]، از حزب توده جدا شده بودند. اینک، آن‌ها از هدف مبارزه ملی حمایت می‌کردند و به رهبران آتشین مزاج و تندروی جبهه ملی هشدار می‌دادند که زیاد به توده‌ای‌ها نزدیک نشوند. خلیل ملکی را باید نمونه کامل این چپی‌های غیرتوده‌ای دانست، چرا که وی مردی دانشمند و نویسنده‌ای توانا بود و با افشاگری‌های خود درباره توطئه کمونیست‌ها و پس از آن که از حزب توده انشعاب کرد، ضربه سختی را بر پیکر دستگاه تبلیغاتی حزب وارد ساخت. در این موقع خلیل ملکی و یارانش در حزب زحمتکشان ملت ایران فعالیت می‌کردند، و می‌کوشیدند تا همکاران ساده دل خود را از خطر تحریکات توده‌ای‌ها آگاه سازند. [۲۹]

فصل سوم

قیام سی تیر ۱۳۳۱

در ساعت‌های نخستین روز دوشنبه، ۲۱ ژوئیه ۱۹۵۲ [۳۰ تیر ۱۳۳۱]، نه شرکت‌کنندگان در این قیام، نه ناظران رویدادهای آن روز، هیچ‌یک نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند که پیشامدهای آن روز، با فرا رسیدن شب، آبستن چه نتایجی خواهد بود. گو این‌که هوا انباشته از تنش بود و خبر از بروز ناآرامی و خونریزی می‌داد، اما نتیجه نهائی این مبارزه شدید برای به دست آوردن قدرت، تا فرا رسیدن شب روشن نشد.

به دلایلی که قبلاً بیان شد، کابینه قوام کاملاً عاری از قاطعیت و ثبات قدم، برای مقابله با این وضعیت بود. گو این‌که نیروهای ارتش و شهربانی، بر طبق حکومت نظامی، از اختیارات کامل برای برقراری نظم برخوردار بودند، اما هیچ‌گونه آگاهی آشکاری نداشتند که نخست‌وزیر یا شاه، تا چه اندازه وخامت اوضاع را پیش‌بینی کرده و تا چه حد اجازه سرکوب مردم را داده‌اند.

قوام، این سیاستمدار زیرک و کارآزموده، به اندازه‌ای از شکست خود در انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سنا دچار ناامیدی شده بود که در طول چهار روز نخست‌وزیریش، هرگز نخواست با تمام وجود، به مسند و مسئولیت سنگینی که پذیرفته بود، بیاندیشد. بدین‌سان، تردید و بلاتکلیفی، در همه حرکات شاه و ارتش و قوام، به‌گونه یکسانی، در سراسر روز دیده می‌شد. حتی، جبهه ملی که با

تلاش خستگی‌ناپذیری برای ساقط کردن کابینه قوام دست زده بود، نیز دچار ابهام و سردرگمی شده بود که دست کمی از بالاتکلیفی قوام و شاه نداشت. واقعیت این است که با وخیم‌تر شدن اوضاع در بعد از ظهر روز سی‌تیر، جبهه ملی به قدری از زیادی تلفات در جنگ‌های خیابانی و خطر پیروزی نهائی توده‌ای‌ها دچار واهمه شده بود که از مردم درخواست کرد بی‌درنگ به اعتصاب عمومی پایان دهند. [۱]

در این میان، به نظر می‌رسید که فقط حزب توده بود که از هدف و مبارزه خود به خوبی آگاه بود. سازمان‌های پوششی حزب توده (۱) اعلامیه مشترکی انتشار دادند و هدف‌های سیاسی خود را اعلام کردند، که در زیر می‌آید:

- ۱- سرنگون کردن کابینه قوام که متعهد به اجرای یک جهت - گیری امپریالیستی است.
 - ۲- مخالفت با شاه که می‌خواهد کشور را، در زیر یوغ امپریالیسم غرب قرار دهد.
 - ۳- مخالفت با هرگونه توافق نفتی با دولت‌های غربی.
 - ۴- مخالفت با کمک‌های اقتصادی و نظامی امریکا به ایران، که خواه و ناخواه کشور را به یک پایگاه امپریالیسم تبدیل می‌کند. [۲]
- حزب توده با هدف‌های کوتاه و دراز مدت خود، که به خوبی تعریف و تفهیم شده بود، عزم آن داشت که از خونریزی و اوضاع آشفته آن روز، به سود خود بهره‌گیرد.

با این‌که حکومت نظامی اعلام کرده بود که جمع شدن بیشتر از سه نفر در معابر عمومی ممنوع است، اما در ساعت ۱۰ بامداد تمام خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به میدان بهارستان، پر از جمعیت شده بود. حضور مردم در خیابان‌ها، سکوت آن‌ها، و این که چشم به سربازان دوخته بودند که با سرنیزه اطراف میدان بهارستان را در محاصره داشتند خود گواهی بر رعایت نشدن مقررات ممنوعیت

۱- منظور جمعیت ملی مبارزه با استعمار و انجمن جوانان دموکرات، است - م.

اجتماعات عمومی بود.

بیشتر نمایندگان جبهه ملی، در ساختمان مجلس تحصن کرده بودند. قوام، همراه با چند نفر از مشاورانش، در ساعات نخستین روز سی‌تیر به کاخ تابستانی وزارت امور خارجه در ده کیلومتری پایتخت رفته بود. شاه در کاخ تابستانی خود در سعدآباد بود که با تهران شش کیلومتر فاصله داشت. هم آیت‌الله کاشانی، و هم دکتر مصدق، هر دو در تهران بودند. آن دو، با یکدیگر، و با مشاوران خود در داخل و خارج از مجلس، در تماس بودند.

آغاز درگیری مردم با نیروهای ارتش و شهربانی

طولی نکشید که جمعیت پرجوش و خروشی که در اطراف خیابان‌های منتهی به میدان بهارستان ایستاده بودند، با نیروهای شهربانی و واحدهای گشتی ارتش مجهز به تانک و زره‌پوش، درگیر شدند. اولین برخورد در مدخل غربی و جنوب شرقی میدان بهارستان [خیابان اکباتان] صورت گرفت. در مدخل جنوب غربی، که در چند کیلومتری مقر حزب زحمتکشان قرار داشت، مردم کوشیدند تا صفوف نیروهای شهربانی و ارتش را کنار زده و خود را به در بزرگ مجلس برسانند. در همین مرحله بود که نبرد شدیدی میان توده‌ای‌ها و جوانان حزب زحمتکشان، با نیروهای شهربانی روی داد: سه جوان جان خود را از کف دادند، مردم یک جیب پلیس را آتش زدند، عده‌ای از تظاهرکنندگان بر اثر ضربات سرنیزه و باتوم، زخمی شدند. شبیه این حادثه در محلی روی داد که به در بزرگتر مجلس نزدیکتر بود [خیابان پامنار و سرچشمه] و عده زیادی جان خود را از کف دادند. در این نقطه، جمعیت نسبتاً زیادی که بیشتر از گروه‌های اسلامی تندرو و بازاریان بودند - و رزمندگان خیابانی حزب توده نیز داخل آن‌ها شده بودند - توانستند یک گروهان شهربانی

را وادار به عقب‌نشینی به پشت در مجلس بنمایند. هنگامی که پلیس به داخل مجلس رفت، تهدید کرد چنانچه جمعیت بخواد با زور وارد محوطه مجلس شود، به سوی آنها آتش مسلسل خواهد گشود. نزدیک به ۱۰ تظاهرکننده، در همین نقطه، بر اثر آتش مسلسل، نقش زمین شدند. مردم، به شیوه معمول، جنازه قربانیان را در میان احساسات شدید مذهبی به روی شانه‌های خود بلند کرده و به مسجد مجاور آن [مسجد سپهسالار] بردند.

عکس‌العمل دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی

در این هنگام، نمایندگان جبهه ملی که برخی از آنها به راحتی می‌توانستند صحنه زد و خورد را از محل امن خود در داخل مجلس، تماشا کنند، خبر کشته شدن مردم را به آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق دادند و از آنها کسب تکلیف کردند. دکتر مصدق بی‌درنگ واکنش نشان داد. آیت‌الله کاشانی دست به انقلابی‌ترین اقدامی زد که یک رهبر برجسته شیعه می‌توانست انجام دهد: اعلام جهاد داد و از افراد نیروهای مسلح خواست که اسلحه خود را به زمین گذارند و به مردم ملحق شوند. این اقدام کاشانی، عامل مؤثری در تصمیم‌گیری شاه درباره برکناری قوام و نخست‌وزیری دوباره دکتر مصدق بود.

رهبران مذهبی ایران که مجتهد یا آیت‌الله نامیده می‌شوند، معمولاً در هنگام رویارویی با یک ارتش مهاجم خارجی یا برای حراست از مذهب شیعه - که بر اثر اقدامات کافران به مخاطره افتاده است - فتوای جهاد صادر می‌کنند. این رویه، در روزهای نخستین قیام مشروطه ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ [۱۲۸۵ - ۱۲۸۶ شمسی] بکار گرفته شد تا مردم را برای دست یافتن بر هدف‌های سیاسی، مانند مبارزه با استبداد قاجار یا لغو یک قرارداد [امتیاز تنباکو]، بسیج نمایند.

رهبران شیعه، با ایجاد یک جنبش سیاسی که استوار بر ویژگی‌های مذهبی پابرجا باشد، معمولاً توانسته‌اند صاحب نفوذ زیادی در افکار عمومی مردم شوند، در حالی که افکار عمومی، به‌خودی‌خود، در تعیین مسیر سیاست رسمی کشور، مؤثر بوده است.

با وجود این، نخستین‌بار بود که سیاستمداری نظیر آیت‌الله کاشانی، آشکارا مردم را به قیام دعوت می‌کرد تا شاه و مجلس را ناگزیر به برکناری نخست‌وزیر قانونی بنماید.

دیدار نمایندگان جبهه ملی با شاه

اعلام جهاد آیت‌الله کاشانی از چنان اثرات عمیقی برخوردار بود که نمایندگان میانه‌روتر جبهه ملی در مجلس، بی‌درنگ درخواست ملاقات با شاه را کردند تا وی را برای برکناری قوام زیر فشار بگذارند. موضوع دیگری که این نمایندگان را بیشتر وادار به این دیدار می‌کرد، نگرانی فزاینده‌شان از تحریکات حزب توده، همزمان با گسترش زد و خورد‌های خیابانی بود. [۳]

هیأت پنج‌نفره جبهه ملی، به ریاست مهندس احمد رضوی [نایب رئیس مجلس]، در انتظار پاسخ دربار برای ملاقات این هیأت با شاه، در کاخ سعدآباد بود. در این ضمن، نیروهای انتظامی بلا تکلیف مانده بودند، چون دستورات صریحی از شاه یا نخست‌وزیر دریافت نکرده بودند. نیروهای ارتش و شهربانی مأمور مراقبت از مجلس که از کشته شدن ۳۷ نفر از تظاهرکنندگان دچار هراس شده بودند، به تدریج، از میدان بهارستان عقب نشستند. نمایندگان جبهه ملی، به فرمانده این نیروها [سرهنگ قربانی] هشدار دادند که در برابر مردم خشمگین ایستادگی نکنند. نه سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی وقت، و نه سرلشکر گرزنی رئیس ستاد ارتش، هیچ‌یک به فرمانده نیروهای یاد شده، دستور نداده بودند که تا چه اندازه می‌

تواند با جمعیت تظاهرکننده کنار بیاید. دستورات نظامی اولیه، این بود که واحدهای ارتشی و شهربانی فقط در صورتی که مورد حمله قرار گیرند، حق تیراندازی، و آن هم در صورت لزوم را دارند. پس از این که میدان بهارستان به تصرف کامل مردم درآمد و برخی از افراد نیروهای مسلح اسلحه خود را کنار گذاردند و به جمعیت پیوستند، کار دشوارتر گردید.

شاه در ساعت سه بعدازظهر آن روز، هیأت جبهه ملی را به حضور پذیرفت. شاه بر سر دوراهی دشواری قرار داشت: یا می‌بایست قوام را برکنار کرده و به نیروهای انتظامی دستور بازگشت به سربازخانه‌ها را بدهد، یا به ارتش اجازه دهد که نظم را به هر قیمتی که باشد، برقرار کنند. شاه، به دلایل منطقی، راه اول را برگزید: مهمترین دلیل، اثر فتوای جهاد آیت‌الله کاشانی بر افراد نیروهای مسلح بود که آنان را آشکارا دعوت به سرپیچی از دستورات نظامی، به دلیل تکلیف شرعی آنان، می‌کرد. دلیل مهم دیگر، خطری بود که از بهرم‌گیری توده‌ای‌ها از اوضاع آشفته آن روز ناشی می‌شد. نمایندگان جبهه ملی به خوبی توانستند این موضوع را به شاه تفهیم کنند. فزون بر این‌ها، گزارش‌های هشداردهنده‌ای از شهرستان‌ها رسیده بود که حکایت از حمایت گسترده مردم از کاشانی و مصدق داشت، چنانچه فشار افکار عمومی در شهرستان‌ها ادامه می‌یافت، امکان داشت که برخی از نواحی کشور از آن جدا شود. قبایل نیرومند قشقایی (در جنوب ایران) و کردها و لرها (در غرب ایران) دیگر مورد اطمینان دربار نبودند، و حتی خوانین رگ‌گوی آنان، از جبهه ملی حمایت می‌کردند. بی‌علاقگی این خوانین به شاه و ارتش را، باید در این موضوع جستجو کرد که در گذشته، ارتش به سرکوب شدید و دهنشانه آنان در میان صحراها و کوهستان‌های جنوب ایران، دست زده بود. [۴]

هیأت نمایندگان جبهه ملی، شاه را ترساندند که چنانچه واحد-

های ارتشی بی‌درنگ از صحنه تظاهرات خیابانی دور نشوند، جبهه ملی مسئولیت عواقب بعدی آن را از خود سلب خواهد کرد، چرا که دیگر قادر نخواهند بود مردم خشمگین را آرام ساخته و تلاش توده‌ای‌ها را برای گرفتن مامی از آب گل‌آلود بی‌اثر سازند. مهندس رضوی، بعداً فاش کرد که شاه در برابر قبول درخواست‌های جبهه ملی، از آنان تعهد گرفت که وی را مستقیماً درگیر مبارزات سیاسی در روز سی‌تیر نکنند. [۵] به محض این که نمایندگان جبهه ملی چنین تضمینی دادند، شاه به آن‌ها اجازه داد که استعفای قوام را رسماً اعلام کنند.

تشدید فعالیت حزب توده در روز سی‌تیر

تصمیم شاه به برکنارکردن قوام، تا اندازه‌ای توانست موقتاً اوضاع را آرام کند. در ضمن، شاه به واحدهای ارتشی دستور داد که به سربازخانه‌های خود برگردند و به رئیس ستاد ارتش و سایر فرماندهان نظامی توصیه کرد که با جبهه ملی در استقرار نظم و آرامش در پایتخت همکاری کنند.

در حالی که این فعالیت‌ها کاملاً دور از صحنه تظاهرات در کاخ سعدآباد، در جریان بود، جنگ خیابانی در داخل و بیرون ساختمان مجلس ادامه داشت. جوانان و کارگران عضو حزب توده، از گرفتاری نیروهای انتظامی استفاده کرده و برخی از آن‌ها به دفاتر سازمان‌های پوششی حزب که در کنترل نیروهای شهربانی بود، حمله کردند. سایر توده‌ای‌ها نیز مأمورین انتظامی را با «جنگ و گریز» در سراسر پایتخت سرگرم کردند، به طوری که در ساعت‌های نخستین بعدازظهر، توده‌ای‌ها بر خیابان‌های اصلی و چهارراه‌های تهران مسلط شده و می‌کوشیدند تا قیام سی‌تیر را به یک شورش عمومی علیه شاه، و به سود تأسیس یک رژیم جمهوری [توده‌ای]، تبدیل کنند. توده‌ای‌ها،

مجسمه‌های شاه را سرنگون و عکس‌های او را پاره کردند.

نمایندگان جبهه ملی که حامل پیام شاه در زمینه برکناری قوام و دستور آتش‌بس بودند، در اجرای وظایف خود، با دشواری روبرو شدند. زیرا از یک سو، وضعیت ساختمان مجلس و اطراف آن، هنوز خطرناک بود، و از سوی دیگر، صدای تیراندازی‌های پراکنده از خیابان‌ها و کوچه‌های مجاور به گوش می‌رسید. باغ زیبای مجلس شورای ملی، انباشته از اقشار مختلف مردم با علاقه‌های سیاسی متفاوت بود که با خشم در آنجا جمع شده بودند.

هیأت نمایندگی جبهه ملی، برای این‌که مانع برخورد بیشتر میان سربازان و نظامیان متدین، با فرماندهان آنها در اجرای اعلام جهاد آیت‌الله کاشانی شود، بی‌درنگ با ایشان تماس گرفت و از او خواستند که از مردم بخواهد که به اعتصاب عمومی پایان داده و به سر کار خود برگردند. آیت‌الله کاشانی این درخواست را پذیرفت، اما حاضر نشد در مورد خطر حزب توده - که مورد تأکید نمایندگان جبهه ملی بود - به هواداران خود (۲) هشدار دهد. [۶]

در ساعت پنج بعدازظهر بود که خبر پیروزی جبهه ملی، در سراسر پایتخت پیچید. اما جلوی محوطه رادیوی تهران [میدان ارک سابق]، صحنه زد و خورد نیروهای شهربانی و تانک‌های ارتشی با توده‌ای‌ها بود. اعلام پیروزی جبهه ملی، چندین بار به وسیله سخنرانان جبهه ملی، و با صدائی لرزان و به هیجان آمده، اعلام شد. جمعیت زیادی از مردم که چند تابوت قربانیان آن روز را بر شانه خود تا جلوی ساختمان مجلس حمل کرده بودند، پس از شنیدن این خبر، غرق شادمانی شدند و به فکر انتقام‌جویی افتادند. این جمعیت،

۲- این موافقت به صورت پیام رادیویی آیت‌الله کاشانی از رادیو خوانده شد. به طوری که دکتر محمود کاشانی در کتاب قیام ملت مسلمان ایران در سی تیر (صفحه ۵۹-۶۰) می‌نویسد حزب توده نقش عمده‌ای در روز سی تیر نداشت. متن پیام یاد شده نیز در صفحات ۷۲-۷۵ همان کتاب آمده است - م.

با تحریک توده‌ای‌ها، شروع به دادن شعارهایی علیه شاه و ارتش کردند. کم‌کم جمعیت بیشتر شد و به سمت خانه دکتر مصدق به راه افتادند. مصدق با دیدن آنها، کنار پنجره آمد و به آنها تبریک و تسلیت گفت. [۷] سپس جمعیت به سمت خانه قوام رفت تا آنرا غارت کند، اما محافظین خانه ایستادگی کردند و بر اثر تیراندازی آنان، سه نفر از تظاهرکنندگان کشته شدند و مردم پراکنده گردیدند. به این ترتیب، تعداد تلفات روز سی تیر به ۴۵ نفر رسید. در این ضمن، یک جلسه سری مجلس تشکیل شد و نمایندگان به اتفاق آراء به نخست‌وزیری مجدد مصدق رأی تمایل دادند. اما، هنوز، نظم و آرامش در شهر برقرار نشده بود.

در اوضاع پیچیده‌ای که بر شهر حکمفرما شده بود، توده‌ای‌ها کنترل خیابان‌های اعتصاب زده تهران را به دست گرفته و شعارهای «مرگ برشاه! ما جمهوری توده‌ای می‌خواهیم» و نظایر آن، در ساعات آخر غروب آن روز، در سراسر شهر طنین می‌انداخت. زد و خورد میان توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌های مخالف حزب توده، در قسمت‌های مختلف شهر روی داد. زیرا، دست کم، برخی از طرفداران دکتر مصدق فکر می‌کردند که با روی کار آمدن مجدد مصدق، اینک خطر واقعی که وی را تهدید می‌نماید، ارتش نیست، بلکه حزب توده است.

بر اثر اصرار هیأت نمایندگی جبهه ملی، منع عبور و مرور در شهر اعلام شد و رادیوی تهران بارها از مردم خواست که چون «هدف مبارزه ملی برآورده شده است» به اعتصاب پایان دهند و به سر کار خود برگردند. [۸] اما این درخواست‌ها نتوانست تحریکات حزب توده را متوقف سازد.

به دستور دکتر بقائی رهبر حزب زحمت‌کشان - که به مخالفت با توده‌ای‌ها شهرت داشت - و با موافقت برخی از نمایندگان میانه‌روی جبهه ملی، مانند دکتر عبدالله معظمی و دکتر شایگان چند گروه از افراد جبهه ملی، وظیفه حفظ نظم در پایتخت را عهده‌دار شدند تا

به ادامه اغتشاش توده‌ای‌ها پایان دهند. طولی نکشید که خیابان‌های اصلی تهران تبدیل به صحنه زد و خورد توده‌ای‌ها و مخالفان آن‌ها شد، در حالی که یکان‌های ارتشی به سربازخانه‌های خود بازگشته بودند و نیروهای شهربانی نیز به تدریج شهر را ترک می‌گفتند.

هنگامی که نیمه شب فرا رسید، سرانجام آرامش و سکوت بر شهر حکمفرما شد، گوئی که طلوعی یکی از روزهای بسیار آرام تهران بود. این آرامش شبانه، به اندازه‌ای فریبنده بود که هیچ بیننده‌ای نمی‌توانست باور کند که در همان روز، تهران یک قیام خونین را پشت سر گذارده است. چرا که به جز میله‌های خون‌آلود در مجلس شورای ملی، پنجره‌های شکسته برخی ساختمان‌های دولتی، شعارهای انقلابی که بر دیوار سفارتخانه‌های آمریکا و انگلیس نوشته بودند و صدای پیوسته سوگواران که نماز میت را بر جنازه قربانیان آن روز در مسجد بزرگ شهر [مسجد شاه سابق] می‌خواندند، هیچ چیز دیگری آرامش را در آن ساعت‌های نخستین شب بر هم نمی‌زد. [۹] در بامداد روز بعد، تهران سر از خواب شبانه برداشت تا دوباره مصدق را در موضع قدرت ببیند. شاه که درست پنج روز پیش با درخواست مصدق برای عهده‌دار شدن مقام وزارت جنگ، مخالفت کرده بود، این‌بار، شرایط او را برای نخست‌وزیری پذیرفت.

ملاقات مصدق با شاه

شاه در دیدار طولانی خود با مصدق [در اول مرداد ۱۳۳۱]، نهایت‌کوشش خود را به عمل آورد تا از مسیر سیاست آینده‌او مطمئن شود. بهترین گزارشاتی که در زمینه این دیدار در دست است، حکایت از آن دارد که موضوعات زیر، میان مصدق و شاه مورد بحث و توافق قرار گرفت: [۱۰]

۱- نگرانی شاه از آشفتگی مداوم کشور، که حزب توده در جهت ایجاد احساسات ضدشاه آن را مورد بهره‌برداری قرار داد. شاه عقیده داشت که این موضوع، به همان اندازه که برای تخت و تاج سلطنت خطرناک است، در نهایت، به زیان حکومت جبهه ملی نیز می‌باشد.

۲- در زمینه بن‌بست‌دعوی نفت‌ایران و انگلیس، شاه عقیده داشت که این بن‌بست باید هرچه زودتر شکسته شود تا دولت بتواند به نحو بهتری به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی بپردازد. دکتر مصدق - که قبلاً نخست‌وزیری خود را به مثابه «خدمت‌گذار مردم» توصیف کرده بود - به شاه پاسخ داد که ضمن پذیرش ضرورت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در کشور، عقیده دارد که دعوی نفت باید فقط با شرایط منصفانه پایان یابد. مصدق معتقد بود که شاه نیز می‌تواند به تحکیم همبستگی ملی کمک کند، و این یاری شاه، به نوبه خود، سبب خواهد شد که دولت بریتانیا برای کنار آمدن با ایران بیشتر قانع شود.

۳- یک بحث طولانی در زمینه شکل سازمانی و سیاسی روابط شاه با دو مجلس و همچنین با وزیران کابینه، در گرفت. دکتر مصدق صمیمانه به بیان این عقیده خود پرداخت که دخالت نکردن شاه در امور مملکتی، و به‌کار نبردن حقوق سیاسی وی، با خلق و خوی مردم ایران سازگاری بیشتری دارد. شاه، در پاسخ، به بیان نمونه‌هایی از سال‌های نخستین سلطنت‌اش پرداخت و دلیل آورد که دخالت تدریجی او در سیاست، به‌خاطر ضعف کابینه‌ها و مشکلات بزرگ داخلی و خارجی بوده است. شاه گفت: «به شکرانه وجود نخست‌وزیری مردمی و قاطع که بر فعالیت اکثریت نمایندگان مجلس نظارت دارد»، وی به فعالیت سیاسی دست نخواهد زد. اما وقتی با بی‌ثباتی مداوم کابینه‌ها و در برابر فشارهای سیاسی داخلی قرار گیرد، چاره‌ای ندارد جز این که به اجرای «وظایف خود بر طبق قانون اساسی و به عنوان دارنده قدرت کامل» بپردازد. سپس شاه به شرح ماجرای

آذربایجان پرداخت و گفت که سفیر شوروی به نزد او آمده بود و درخواست داشت که دستور قوام نخست‌وزیر سابق را در مورد اعزام ارتش به آذربایجان لغو کند. اما او (شاه) درخواست سفیر شوروی را نپذیرفت. آنگاه، شاه از مصدق پرسید که آیا وی (مصدق) مقام سلطنت را به‌عنوان یک حفاظ در برابر مداخله خارجی‌ان و جلوگیری از اعمال فشار بر کابینه قبول دارد یا خیر. دکتر مصدق پاسخ داد این موضوع را به شرطی قبول دارد که شاه و نخست‌وزیر در یک خط حرکت کنند و نه در دو جبهه مخالف. دکتر مصدق برای این‌که خاطر شاه را از این مناسبات توأم با همکاری در آینده مطمئن سازد، ابتدا ثابت کرد که شاه باید نخست‌وزیری مجدد مصدق را به‌عنوان نشانه حمایت مردم تلقی نماید، که در ضمن به‌این معنی است که شاه باید سلطنت کند و نه حکومت. سپس، مصدق طرح مقدماتی یک نظام مشروطه پارلمانی را که عقیده داشت خیلی دیر برای ایران تهیه شده است، به شاه ارائه داد و گفت: «پدر شما خدمات بزرگی به این مملکت کرد، اما اجازه نداد که تحولات قانون اساسی در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴ شمسی] صورت گیرد. نام شما در تاریخ به‌عنوان یک پادشاه محبوب در صورتی ثبت خواهد شد که با نیروهای دموکراتیک و ملی همکاری کامل کنید تا ملت ما، حتی‌الامکان، به هدف کمال مطلوب خود نایل شود».

در پایان این گفتگو، شاه و مصدق توافق کردند که هر یک به‌نوبه خود برای عملی شدن این هدف تلاش کنند. شاه، اعتماد خود را به مصدق ابراز داشت و مصدق نیز به‌قرآن مجید سوگند خورد که تا وقتی زنده است هرگز علیه نظام سلطنت و شخص شاه توطئه نکند. کوتاه زمانی پس از این دیدار، وعده‌های متقابل شاه و مصدق در

۳- منظور اعمال فشار رضاخان بر مجلس، برای انحلال سلسله قاجاریه و تاسیس

سلسله پهلوی می‌باشد - م.

معرض سخت‌ترین آزمون‌ها قرار گرفت. در اواخر دوره دوم نخست‌وزیری مصدق که اوضاع سیاسی کشور به وخامت بیشتری گرائید، ثابت شد که این وعده‌ها تا چه اندازه سست و غیرقابل اعتماد بودند.

فصل چهارم

تحولات ایران پس از قیام سی تیر

تأثیر پیروزی جبهه ملی در قیام سی تیر، بسی درنگ احساس شد. هرچند به دلیل ابهامات سیاسی موجود، ارزیابی این پیشامد، دشوار می‌نمود، اما کمتر جای تردید بود که ثمره این قیام، پیروزی قاطع دکتر مصدق و هوادارانش در برابر عقب‌نشینی خفت‌بار شاه و ارتش باشد.

موقعیت شاه پس از قیام سی تیر و اقدامات مصدق

پیش از قیام سی تیر، شاه خود را از کشمکش‌های سیاسی داخلی به‌دور نگاه داشته و توانسته بود نفوذ محدودی را بر همه رقیبان سیاسی خود، اعمال کند و به‌صورت یک نقطه تجمع، در فرآیند سیاسی کشور درآید. پس از قیام سی تیر، شاه، دست کم برای مدت کوتاهی، این نفوذ را از دست داد. دلایل متعددی وجود دارد که چرا شاه به این شکست تن در داد و نظرش درباره علل و اثرات این بحران، چه بود.

می‌توان دلیل آورد که شاه خفت شکست شخصی را پذیرا شد، تا از بروز جنگ داخلی و گسترش انقلاب جلوگیری نماید، چرا که ادامه این بحران خطرناک، به تضعیف رژیم سلطنتی می‌انجامید.

همچنین، می‌توان استدلال کرد که شاه به دلیل خلق و خوی شخصی خود، تسلیم نگرانی واقعی مردم از قدرت‌طلبی حزب توده گردید و راه چاره دیگری در پیش نداشت. صرف‌نظر از مزایای دلایل یادشده، این حقیقت باقی می‌ماند که شاه با تسلیم شدن در برابر خواسته‌های مردم، توانست از گسترش یک انقلاب، اولیه جلوگیری نماید، انقلابی که نتیجه نهائی‌اش در آن مرحله زمانی هنوز مشخص نبود.

تحولاتی که در پی بازگشت مصدق به قدرت، روی داد، زاینده نتایج منطقی بود که از پیروزی او در مبارزه یک ساله‌اش برای کسب قدرت سیاسی بلامنازع، سرچشمه می‌گرفت. نخست‌وزیر که بر اثر قیام سی‌تیر از موقعیت محکم‌تری برخوردار شده بود، در صدد بر آمد که الگوی سنتی مناسبات قدرت در ایران را تغییر دهد. مصدق در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست همه موانع را از پیش پای حکومت خود بردارد. مصدق در اقداماتی که به عمل آورد، از تجربه خود در ماه‌های نخستین دوره اول نخست‌وزیریش بهره گرفت. در آن زمان، نیروهای مخالف، عملاً حکومت او را فلج کرده بودند.

اقداماتی که مصدق برای تحکیم حکومت خود به عمل آورد، عبارت بودند از اثبات سلطه خود بر ارتش [گرفتن مقام وزیر جنگ] محدود کردن نفوذ باقی‌مانده شاه که به وسیله درباریان اعمال می‌شد و به دست آوردن اختیارات فوق‌العاده برای شخص خود، به منظور اصلاح دستگاه اداری و توسعه اقتصاد ملی (در صورتی که دعوای نفت لاینحل بماند).

تنها امتیازی که نصیب شاه شد، عبارت بود از قول مصدق به توطئه نکردن علیه تخت و تاج سلطنت و وعده ضمنی او در زمینه ایستادگی در برابر توده‌ای‌ها در صورت لزوم. [۱] کابینه مصدق، بر اساس وعده ضمنی که داده بود، رویه شدیدتری را نسبت به توده‌ای‌ها در نیمه ماه اوت [مرداد ۱۳۳۱] در پیش گرفت. فزون بر این، برای خشنود کردن شاه، دستگاه تبلیغاتی حکومت اقداماتی را

برای محبوب جلوه‌دادن شاه و معرفی او به مردم به عنوان یک پادشاه آزادی‌خواه و خوش‌قلب - که خود را وقف خوشبختی مردم کشورش کرده است - به عمل آورد. [۲]

یکی از اختلافات قدیمی شاه و مصدق، این موضوع بود که دیپلمات‌های خارجی آزادانه [و بدون اطلاع دولت]، با شاه ملاقات می‌کردند. این ملاقات‌ها عموماً جنبه تشریفاتی داشت، (۱) اما در مواقع بحرانی، دیدار سفیران خارجی، و به‌ویژه سفیران انگلستان شوروی و امریکا با شاه، از اهمیت زیادی برخوردار بود. در دوره اول نخست‌وزیری مصدق، سفیران انگلیس و امریکا، در هنگام دیدار با شاه، به گله‌گذاری از مصدق می‌پرداختند. دکتر مصدق، همچون نخست‌وزیران پیش از خود، مستقیماً از این نوع دیدارها آگاه نمی‌شد. رویه مرسوم این بود که وزیر دربار پس از پایان این ملاقات‌ها، موضوع را به وزیر خارجه اطلاع می‌داد، اما درباره اساس مذاکرات صورت گرفته، توضیحی نمی‌داد.

دکتر مصدق پس از این‌که دوباره به نخست‌وزیری رسید، در صدد برآمد رویه [عرف تشریفاتی] انگلستان را به‌کار برد و ترتیبی دهد که وزیر خارجه نیز در این ملاقات‌ها حضور داشته باشد. خبر این موضوع، توسط حسین مکی نماینده جبهه ملی در مجلس، به نگارنده داده شد. نگارنده نیز در صفحه اول روزنامه باختر امروز، شرحی در این زمینه نوشت. به این ترتیب که همه درخواست‌های سفیران برای دیدار با شاه، باید از مجرای وزارت امور خارجه [اداره تشریفات] صورت گیرد. چنانچه دیداری فقط جنبه تشریفاتی داشته باشد (مانند تسلیم استوارنامه سفیران) رئیس تشریفات وزارت خارجه به عنوان نماینده دولت در آن مراسم حضور خواهد یافت. اما هنگامی که پای مذاکرات سیاسی در میان بود، وزیر خارجه

۱- ملاقات‌های تشریفاتی مزبور شامل مراسم تسلیم استوارنامه، تقدیم پیام رؤسای کشورها و شرکت در مراسم سلام نوروزی بود - م.

در ملاقات حضور می‌یافت تا به عنوان «نماینده دولت، اطلاعات مورد نیاز را در هنگام گفتگوی شاه با سفیران خارجی، در اختیار او بگذارد». در این مقاله نوشته شد که هدف دولت از این اقدام، حفظ منافع ملت و شاه، در برابر فشار نابجا و غیرقانونی خارجی‌ها به منظور ضعیف‌کردن سیاست دولت، می‌باشد.

شاه و وزیر دربار او (حسین علاء) واکنش شدیدی نسبت به این مقاله نشان دادند، به طوری که شاه شخصاً از نخست‌وزیر گلایه کرد که انتشار این موضوع در روزنامه متعلق به وزیر خارجه کشور، با قول قبلی مصدق، مغایرت دارد. نخست‌وزیر نیز که می‌دید نقشه‌اش پیش از تصویب در هیأت وزیران، به طور بی‌موقع، انتشار یافته است، دستپاچه شد. مصدق، نگارنده را به خاطر نوشتن این مقاله ملامت کرد. چند روز بعد که به طور خصوصی با مصدق ملاقات کردم، او به شرح مشکلات خود با شاه در این زمینه پرداخت. نخست‌وزیر به‌نگارنده یادآور شد که وقتی پس از قیام سی تیر، آن ملاقات طولانی را با شاه نمود، با سختی توانست که به نوعی توافق موقتی (۲) با وی، دست یابد. [مصدق گفت که] شاه در موضوعات مهمی، چون اعطای مقام وزیر جنگ به نخست‌وزیر و اختیارات فوق‌العاده او، کوتاه آمده بود. همچنین، شاه پذیرفته بود که دیدار سفیران خارجی از وی با محدودیت همراه باشد، و مصدق نیز قول داده بود که هیچ اقدامی در این زمینه بدون اطلاع قبلی شاه صورت نگیرد.

نگارنده از مصدق پرسید که آیا تشریفات نوشته شده در این مقاله، با اصول حکومت مشروطه در جهان مخالف است؟ مصدق پاسخ داد، که چنین نیست، اما چرن بی‌موقع چاپ شده است، لذا امکان دارد «تفاهم ظریف وی با شاه را که پس از قیام سی‌تیر بدست آمده بود» از بین ببرد.

شایان ذکر است که حسین مکی (منبع خبر یاد شده) با وجود خدمات زیادی که به مصدق کرد، در ماه‌های آخر حکومت جبهه ملی از مصدق روی برگرداند. انشعاب حسین مکی از جبهه ملی به نویسنده ثابت کرد که گفته مصدق مبنی بر این که «آن کسانی که دائماً برای خراب کردن روابط من با شاه فعالیت می‌کنند، در واقع، به هدف جبهه ملی آسیب می‌رسانند» کاملاً درست بود.

امیدواری مصدق به پیروزی خود در مبارزه برای بدست آوردن قدرت مطلق، بستگی به عوامل عمده‌ای، مانند حفظ همبستگی هوادارانش و ادامه حمایت آنان از سیاست داخلی وی، داشت. ظاهراً این‌گونه به نظر می‌رسید که شاه با حسن نیت، شکست خود را پذیرا شده بود. کابینه جدید، که دکتر مصدق مقام حساس وزارت جنگ را هم در آن به‌عهده داشت، به‌شاه و مجلس معرفی شد و اختیارات فوق‌العاده‌اش، همراه با برنامه دولت او، با رأی اکثریت به‌تصویب مجلس رسید. (۳)

اعتبار و حیثیت مصدق، با پخش خبر «پیروزی ایران» در دادگاه لاهه (۴)، از استحکام بیشتری برخوردار شد. [۳] مصدق که بر اثر

۲- مصدق در چهارم مرداد ۱۳۳۱ کابینه خود را به شاه معرفی کرد. مجلس شورا و سنا نیز تقریباً به اتفاق آراء به کابینه مصدق رأی اعتماد داد. مجلس در تاریخ ۱۲ مرداد ۱۳۳۱ با تصویب ماده واحده، اختیارات فوق‌العاده مصدق را برای قانون‌گذاری به مدت شش ماه در مورد اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها، اصلاح امور مالی، اصلاح امور اقتصادی، بهره‌برداری از معادن نفت کشور، اصلاح سازمان‌های اداری، ایجاد شورای محلی در دهات، اصلاح قوانین دانگستری، اصلاح قانون مطبوعات و اصلاح امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی تصویب کرد - م.

۴- در روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱، دادگاه لاهه با اکثریت ۹ رأی در برابر ۵ رأی مخالف، اعلام کرد که صلاحیت رسیدگی به دعوی نفتی ایران و انگلیس را ندارد زیرا قرارداد نفتی ۱۹۲۳ [۱۳۱۲ شمسی] ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس را نمی‌تواند یک معاهده دوجانبه [دولت‌ها] و بین‌المللی محسوب دارد - م.

پیروزی قیام سی تیر و رای دادگاه لاهه، از موقعیت محکم‌تری در سیاست داخلی و مناسبات خارجی برخوردار شده بود، در صدد بر آمد تا از این اوضاع مساعد، برای تحکیم قدرت خود در داخل کشور، استفاده کند. ترک مخاصمه سست بنیان مصدق و شاه، برای مدتی ادامه یافت، اما چندی نگذشت که وی با تحریکات و مخالفت‌های جدیدی روبه‌رو شد.

زمینه‌های مخالفت جدید با مصدق

مصدق بر طبق اختیارات فوق‌العاده‌ای که از مجلس گرفته بود، یک رشته لوایح قانونی را به‌منظور تصفیه ارتش و دستگاه قضائی از کارکنان فاسد و بی‌کفایت از مجلس گذرانید. فزون براین، مصدق مصمم بود که هزینه‌های عمومی [دولتی] را به مقدار زیادی کاهش دهد، چرا که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی [از شهریور ۱۳۲۰ به بعد] اقتصاد ملی بر اثر بالابودن هزینه‌های عمومی، به‌مرز تورم و ورشکستگی رسیده بود. سال‌ها بود که ۳۸ درصد از بودجه کل کشور به نیروهای مسلح تعلق داشت. اما هیچ کابینه‌ای [تابه حال] نتوانسته بود، به‌دلیل مخالفت شاه، از بودجه نظامی بکاهد. [۴]

از اینرو، اقدامات مصدق برای اصلاح ارتش [در واقع]، مبارزه مستقیم با قدرت شاه بود و طبعاً بحران جدیدی را در روابط آن دو پدید می‌آورد. نخست‌وزیر که پیش‌بینی می‌کرد بر سر این موضوع در دسر بزرگی با شاه پیدا خواهد کرد، تلاش کرد تا با تأسیس شورائی از افسران ارشد لایق و شریف کشور، به کار بازنشسته کردن افسران فاسد و بی‌لیاقت بپردازد.

هدف آشکار مصدق از این اقدام، این بود که وظایف ارتش

را به امور غیرسیاسی، یعنی مسئولیت حفظ نظم و امنیت در داخل کشور و زیرنظر دولت، محدود سازد. این هدف، با الگوی سیستم حکومتی ایران در چارچوب قانون اساسی، سازگاری داشت، زیرا قانون اساسی، ارتش را از دخالت در سیاست (از طریق محرومیت نظامیان از شرکت در انتخابات مجلس) منع کرده بود. (۵) البته، در سال‌های اخیر، برخی از افسران فعال و بازنشسته ارتش، نقش مهمی را در مبارزات سیاسی داخلی کشور، بازی کرده، حتی، به رقابت با حکومت غیرنظامی، پرداخته بودند. این نقش را می‌توان در نخست‌وزیری سرلشکر رزم‌آرا مشاهده کرد. در نتیجه تلاش‌های دولت برای غیرسیاسی‌کردن ارتش، کانون افسران بازنشسته، آمادگی زیادی برای پیوستن به مخالفان مصدق پیدا کرد و بر تعداد اعضای این کانون افزوده شد. داشتن هدف مشترک مخالفت سرسختانه با حکومت جبهه ملی، این کانون را تبدیل به یک نیروی واحد و نقطه تجمع مخالفان جدید مصدق در آورد. اصلاحات مشابهی که در سایر سازمان‌های دولتی - خصوصاً در دادگستری - صورت گرفت، به همان نتایج انجامید. یک گروه مخالف نیرومند از قضات عالی‌مقام ایستاده (۶)، به‌وجود آمد که سال‌های متمادی نظام قضائی ایران را در انحصار خود قرار داده و مانع هرگونه اقدام اصلاحی در نظام مزبور می‌شدند. این قضات، که از اصلاحات پیشنهادی دولت احساس خطر می‌کردند، به فکر افتادند تا از موقعیت خود دفاع کنند.

۵- برطبق مواد ۱۱ و ۱۳ قانون انتخابات مصوب ۲۸ شوال ۱۳۲۹ (دوره دوم مجلس شورای ملی)، افسران و افراد نیروهای مسلح و افراد شهربانی و ژاندارمری از حق رأی‌دادن و انتخاب شدن در انتخابات محروم شده بودند - م.

۶- منظور از قضات ایستاده دادستان و دایرهای و کارکنان دادرسی می‌باشد. قضات دادگاه‌ها را اصطلاحاً «قاضی نشسته» می‌گویند - م.

مخالفت باقوه مجلس شورای ملی و سنا با مصدق

علاوه بر مخالفان جدید مصدق، که کم‌کم شکل یک جبهه متحد را در برابر او می‌گرفتند، عوامل دیگری نیز وجود داشت که در تضعیف تدریجی قدرت دکتر مصدق مؤثر افتادند. اگرچه، هر دو مجلس شورای ملی و سنا، با اکثریت زیادی به اختیارات فوق‌العاده مصدق در تاریخ سوم اوت ۱۹۵۲ [۱۲ مرداد ۱۳۳۱] رأی موافق دادند، اما [باید گفت که] بسیاری از این نمایندگان، بر اثر جبرزمان و اوضاع و احوال کشور پس از قیام سی‌تیر، به این کار تن در دادند. [۵] چرا که پر واضح بود رکن قانون‌گذاری کشور از سر طیب خاطر حاضر نبود از وظایف قانونی خود صرف‌نظر کرده و آن را به رئیس قوه مجریه [نخست‌وزیر] واگذار کند. به این جهت، عموماً تصور می‌شد که مجلس برای پس‌گرفتن این اختیارات اقدام خواهد کرد. در واقع نیز، چنین بود، زیرا در اواخر سال ۱۹۵۲ [اواخر سه ماهه سوم سال ۱۳۳۱]، این جریان آغاز گردید. حتی، پیش از این‌که مجلس آشکارا به مخالفت با اختیارات قانونی مصدق بپردازد، درست پنج ماه پس از قیام سی‌تیر، بی‌میلی خود را به تمهید اختیارات فوق‌العاده مصدق نشان داد.

مجلس سنا، در این زمینه، طرز برخورد آشکارتری نشان داد و مآلاً موجودیت خود را به‌مخاطره انداخت (۷). به این ترتیب، تعداد بیشتری از سیاستمداران کهنه‌کار به گروه مخالفان پیوستند، تا به تدریج، به صورت یک مانع بزرگ در سر راه حکومت مصدق، از نو ظاهر شوند. [۶]

نظر حزب توده نسبت به اصلاحات و اقدامات مصدق

درباره عکس‌العمل توده‌ای‌ها در برابر این تحولات، کافی است بگوئیم که در این مرحله زمانی، همچون گذشته، توده‌ای‌ها تدابیر خود را بر مبنای پیش‌بینی سازش حکومت با دولت‌های غربی، بر سر مسأله نفت، استوار کرده بودند. هر وقت که حزب توده احساس می‌کرد کمترین تغییری در سیاست نفتی دولت به‌وجود آمده است، افراد خود را به خیابان‌ها می‌ریخت تا از سیاست سرسختی در برابر غرب جانبداری کرده و خطر هرگونه سازش احتمالی در دعوی نفت را هشدار دهد.

درست سه هفته پس از قیام سی‌تیر - که در جریان آن توده‌ای‌ها و جبهه ملی‌های تندرو، دوش به دوش یکدیگر، برای نخست‌وزیری مجدد مصدق مبارزه کرده بودند - حزب توده، موضع مخالفت با مصدق را از سر گرفت و مخالفت شدید خود را با یک سازش احتمالی در دعوی نفت ابراز کرد. [۷] این موضع، به‌گونه سرسختانه‌ای، در سراسر دوره دوم نخست‌وزیری مصدق ادامه یافت. البته، هرگاه که مصدق دچار اختلاف‌نظر آشکار با ارتش می‌شد یا زیر فشار شدید غرب برای پیدا کردن راه حلی جهت دعوی ۱۹ ماعه نفت قرار می‌گرفت، توده‌ای‌ها نسبت به مصدق، زویه ملایم‌تری را در پیش می‌گرفتند.

قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس

مذاکرات جدید نفت که مشترکاً به‌وسیله واشنگتن و لندن صورت گرفت، نتوانست به حل دعوی نفت بیانجامد. در سراسر ماه‌های اوت و سپتامبر ۱۹۵۲ [از اوایل مرداد تا مهر ۱۳۳۱]، سفارت انگلستان و آمریکا در تهران، به‌تلاش سیاسی شدیدی برای شکستن

۷- اشاره به انحلال مجلس سنا توسط دکتر مصدق در اول آبان ۱۳۳۱ (۲۱ اکتبر ۱۹۵۲) می‌باشد - م.

بن‌بست مذاکرات نفت، دست زدند. اما، نه پیام مشترک قرومن - چرچیل به مصدق، نه پیشنهاد امریکا برای اعطای ده‌میلیون دلار کمک بلاعوض اقتصادی به ایران، هیچ یک نتوانست موضع نخست‌وزیر ایران را تغییر دهد. [۸]

نخست‌وزیر که پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی و سنا از موقعیت محکم‌تری برخوردار بود، و نیز فریب امضای قرار-داد فروش نفت با شرکت‌های نفتی مستقل امریکا را خورده بود، [۹] به تدبیری دیگر دست یازید. مصدق در اواسط سپتامبر [در ۲ مهر ۱۳۳۱]، پیشنهادات متقابلی را برای حل مشکل نفت ارائه داد. [۱۰] در ضمن برای این که دولت‌های غربی را وادار به قبول پیشنهادات خود نماید، تهدید کرد که چنانچه این پیشنهادات مورد قبول قرار نگیرد، مبادرت به قطع روابط با انگلستان خواهد کرد. این هشدار که به یک اتمام حجت عملی انجامید، نتوانست نتیجه مورد نظر مصدق را به دست آورد. در ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۳۰ مهر ۱۳۳۱]، با وجود تلاش‌های سیاسی شدیدی که در تهران و واشنگتن [در زمینه حل دعوی نفت] صورت گرفت، روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع گردید.

برخی از ایرانیان، قطع روابط دو کشور را به معنای آغاز مرحله جدیدی در سیاست ایران می‌دانستند. مخالفان مصدق به هراس افتادند که بر اثر قطع روابط با انگلستان، خلاء سیاسی پدید آید که برای دیپلماسی سنتی ایران مخاطره‌آمیز باشد. [آنان می‌گفتند] یکی از نتایج آن، این است که امریکا در مقابله با اوضاع بالقوه خطرناک ایران، تنها می‌ماند، و این وضعیت به سود کمونیسم بین‌الملل، برای بهره‌گیری از بحران داخلی ایران در جهت رسیدن به هدف‌های آن می‌باشد.

تحولات بعدی، ایران را از غرب دورتر کرد و به انزوای بیشتر کشانید. در چشم سیاستمداران محافظه کار [ایران]، مسیر حوادث

به‌جائی می‌انجامید که شرایط مساعدی را برای منافع توده‌ای‌ها فراهم می‌ساخت. [۱۱]

گروهی از ملیون، که یا دچار وسوسه اتخاذ یک موضع‌گیری بی‌طرفانه در سیاست بین‌المللی ایران شده بودند، یا ایالات متحده را به بریتانیا ترجیح می‌دادند، قطع روابط ایران و انگلستان را در حکم تیر خلاصی برای دیپلماسی در حال احتضار بریتانیا در ایران می‌دانستند.

فصل پنجم

اصلاحات اساسی مصدق

در پی قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس، برمه مذاکرات طولانی و مستقیم دو کشور بر سر مسأله نفت، به سر رسید. اگرچه این اقدام قابل پیش‌بینی بود، لکن تأثیر چشمگیری در اوضاع داخلی ایران به‌جای گذارد.

روابط سیاسی ایران و بریتانیا، شاهد فراز و نشیب‌هایی در گذشته بود. اما از سال ۱۸۵۹ به این سو، مناسبات دو کشور به مرحله قطع روابط نرسیده بود. [۱] اینک برای نخستین‌بار درصد سال اخیر، اقدام شدیدی از سوی حکومت ایران برای قطع روابط با یک دولت نیرومند اروپائی صورت می‌گرفت. حتی در بحران شدید روابط ایران و شوروی در ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ [۱۳۲۴-۱۳۲۵] شمسی بر سر مسأله حکومت پیشه‌وری در آذربایجان] نیز، پیشنهادی برای قطع روابط با شوروی ارائه نشد.

سیاستمداران محافظه‌کار کشور، به گونه منطقی، نسبت به اثرات جهت‌گیری جدید در سیاست خارجی ایران، اعلام خطر کردند. گزارش شده است که شاه قویاً با قطع کامل روابط با انگلستان مخالف بود. شاه عقیده داشت که قطع روابط با انگلیس ضرورتی ندارد چرا که تماس مستقیم با آن دولت را در آینده ناممکن ساخته، و برعکس، سوء ظن غرب را نسبت به اصیل بودن نهضت ملی و هدف‌های سیاست خارجی آن، برمی‌انگیخت. حتی گزارش شده است

که شاه به نخست‌وزیر گفته بود که در صورت قطع روابط با انگلستان از سلطنت استعفا خواهد کرد. [۲]

انحلال مجلس سنا

نخست‌وزیر که احساس می‌کرد سیاستمداران قدیمی و محافظه‌کار (که نمایندگان آنان در مجلس سنا عضویت داشتند) با قطع روابط ایران و انگلیس سر مخالفت دارند، در اندیشه اقدام دیگری افتاد تا مخالفان خود را در هم بشکند. مصدق شخصاً با مجلس سنا دشمنی می‌ورزید زیرا این مجلس با نخست‌وزیری مجدد او در اوایل ژوئیه ۱۹۵۲ [تیر ۱۳۳۱] مخالفت کرده و حیثیت او را چریحه‌دار کرده بود.

یک شب پیش از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس [۳۰ مهر ۱۳۳۱]، تلاش شدیدی در مجلس شورای ملی از سوی طرفداران مصدق، برای انحلال مجلس سنا صورت گرفت. در این مجلس، رقیبان سیاسی مصدق، از جمله سرلشکر زاهدی، عضویت داشتند. در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۹۵۲ [۲۷ مهر ۱۳۳۱] که مجلس شورای ملی در پی دو ماه تعطیلات تابستانی گشایش یافت، برخی از نمایندگان تندروی جبهه ملی صدای مخالفت خود را با ادامه کار مجلس سنا، «این پناگاه نیروهای ارتجاع»، بلند کردند. [۳]

تأخیر سنا در تصویب لایحه مجلس برای مصادره اموال قوام نخست‌وزیر سابق و مخالفت با آزادکردن خلیل طهماسبی قاتل سرلشکر رزم‌آرا را، دلایل انحلال این مجلس دانسته‌اند. (۱) درحالی

۱- انحلال مجلس سنا ظاهراً به این علت صورت گرفت که چون در قانون اساسی دوره معینی برای مجلس سنا در نظر گرفته نشده و اجلاس سنا باید مقارن با مجلس شورای ملی باشد، لذا چون دوره دوساله سنا به پایان رسیده است، از اینرو باید تعطیل شود. - م.

که نمایندگان مجلس شورای ملی و مخالفان مصدق در این مجلس هیچ‌گونه تمایلی برای انتقاد از سیاست مصدق در زمینه نفت و روابط خارجی نداشتند، مخالفان مصدق در سنا، به شدت از او انتقاد می‌کردند و کابینه را متهم می‌نمودند که ایران را به سوی انزوا و انتحار سیاسی و اقتصادی سوق می‌دهد. سناتورهای رگ‌گویی مانند سرلشکر زاهدی و ابراهیم خواجه‌نوری، با لحن تند از اقدامات مصدق انتقاد کرده بودند. این سناتورها، با وجود این‌که با احساسات مخالف روبه‌رو شدند و طرفداران مصدق آن‌ها را محکوم کردند، اما همچنان به مخالفت خود با نخست‌وزیر محبوب ادامه دادند.

در ۲۳ اکتبر ۱۹۵۲ [اول آبان ۱۳۳۱] فراکسیون جبهه ملی در مجلس شورای ملی پیشنهاد کرد که دوره مجلس سنا از شش سال به دو سال کاهش یابد. (۲) این پیشنهاد - که توسط دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه جدید (۳) تهیه شده بود - توسط یک نماینده جبهه ملی در مجلس پیشنهاد شد و بی‌درنگ با اکثریت آراء به تصویب رسید و برای توشیح شاه فرستاده شد.

توشیح این لایحه دو روز بعد صورت گرفت، یعنی هنگامی که نخست‌وزیر با شاه دیدار کرد و وعده داد انتخابات جدید سنا را در آینده برگزار کند. شاه ضمن توشیح این لایحه، با ارسال پیامی از دولت خواست که «به‌فوریت در مورد انتخابات مجلس سنا اقدام کند زیرا تعطیل این شاخه از رکن قانونگذاری، مغایر با اصول قانون اساسی است». [۴]

با وجود پیام شاه در این زمینه، محلی تردید بود که حکومت

۲- تفسیر مجلس شورای ملی از قانون اساسی این بود که اصولاً دوره مجلس سنا باید دو سال باشد و قانون ۱۳۲۸ شمسی دایر بر دوره شش ساله سنا را معتبر نمی‌دانست - م.

۳- چون دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیر هم بود، لذا از حیث این مقام، پیشنهاد مزبور را ارائه داد - م.

قصد انجام انتخابات جدید سنا را داشته باشد و شاه از نیت واقعی مصدق در این زمینه بی‌خبر بود (۴). پس از انحلال مجلس سنا، طبقاً مصونیت‌های سیاسی و قضائی سناتورهای مخالف مصدق سلب شد و دولت می‌توانست برطبق مقررات حکومت نظامی، جلوی اظهارات مخالفان را بگیرد.

سیاست جدید اقتصاد بدون نفت

کابینه دکتر مصدق پس از انحلال مجلس سنا - که یک منبع مخالفت با دولت به شمار می‌رفت - به‌آزمون‌های جدیدی در زمینه‌های داخلی و خارجی دست زد. در سطح داخلی، سیاست جدید «اقتصاد بدون نفت» تنظیم شد تا کشور از لحاظ تولیدات عمده و مایحتاج عمومی، به مرز خودکفائی برسد. مبنای این سیاست، این بود که در صورت ادامه دعوای نفت با انگلستان، اقتصاد کشور نیازمند ساختار نوینی خواهد بود. در این سیاست جدید اقتصادی، اتکا بر عواید نفتی در آینده قابل پیش‌بینی، حذف شده و به‌جای آن، برخورد - کفائی در تولید مواد غذایی عمده از طریق توسعه صنایع داخلی و ایجاد تعادل در صادرات و واردات تأکید شده بود.

مایحتاج عمومی، نظیر شکر و چای و قماش پنبه‌ای، تا اندازه‌ای در داخل تولید می‌شد و مقداری هم از کشورهای خارجی و از ممر عواید ارزی حق‌الامتیاز نفت که تا یک سال و شش ماه پیش پرداخت شده بود تأمین می‌گردید. دولت امید داشت که چنانچه بتواند نیاز - های اصلی خود را از راه خودکفائی در تولید آنها برآورده سازد، از اثرات بحران مالی - که اینک به تدریج خود را نشان می‌داد -

۴- مجلس سنا تا پایان حکومت مصدق تشکیل نگردید. بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سناتورهای سابق دوباره مجلس سنا را به راه انداختند - م.

جلوگیری کند تا محبوبیت حکومت دچار ضعف نشود.

همزمان با این اقدام، دولت برنامه گسترده‌ای را برای اصلاح دستگاه اداری، از راه پیاده‌کردن طرح کاهش هزینه‌های دولتی و تهیه یک بودجه متعادل در سال مالی جدید (از ۲۱ مارس ۱۹۵۳) (۵)، در نظر داشت. حکومت برای جامه عمل پوشاندن این برنامه‌ها، به‌فکر افتاد که از نظرات مشورتی کارشناسان مالی و اقتصادی خارجی استفاده کند. هیأتی به‌ریاست «کامیل گوت» (۶) رئیس سابق صندوق بین‌المللی پول (۷)، در تاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۵۲ [۷ مهر ۱۳۳۱] به تهران آمد تا «نظرات مشورتی خود را در زمینه چگونگی حل مشکلات اقتصادی و مالی ایران» در اختیار دولت قرار دهد. [۵]

یک سخنگوی دولت [دکتر حسین فاطمی] از برنامه‌های جدید، به‌عنوان «یک سیاست داخلی اقتصاد بدون نفت» یاد کرد که به این منظور طرح‌ریزی شده بود تا در صورت حل‌نشدن دعوی نفت، ایران بتواند یک دوره طولانی از صرفه‌جویی اقتصادی و پایداری در برابر مشکلات را پشت‌سر گذارد. [۶] در تاریخ ۲۴ اکتبر [۱۱ مهر ۱۳۳۱]، حسین فاطمی وزیر خارجه ایران، توضیحات بیشتری در زمینه این سیاست داد و اعلام داشت که:

«کلیه هزینه‌های غیرضروری حذف می‌شود. سیستم جدید مالیاتی، برحسب درآمد، اصلاح می‌گردد. دستگاه دولت به‌نحوه اصلاح خواهد شد که با کمترین هزینه، بیشترین بازده را داشته

۵- در ایران، سال مالی از اول فروردین آغاز می‌شود و تاریخ مورد نظر نویسنده نیز اول فروردین ۱۳۳۲ است - م.

6- C. Gutt

۷- «کامیل گوت» قبلاً وزیر دارائی و اقتصاد بلژیک بود. همراه وی در این سفر، «برزگروره» مدیر عامل کمک‌های فنی سازمان ملل بود. این هیأت هنگام اقامت در تهران مذاکرات مفصلی با دکتر عالمی (وزیر کار) و مهندس زنگنه (مدیر عامل سازمان برنامه) و دکتر ابوالضیاء و دکتر کاظمی به عمل آورد - م.

باشد» [۷]

نخست‌وزیر با استفاده از اختیارات فوق‌العاده خود - که در واقع به او اجازه انتشار لوایح قانونی را می‌داد - به انتشار یک رشته لوایح قانونی پرداخت تا امور مالی کشور را تنظیم کرده و سیاست جدید اقتصاد بدون نفت را به مرحله اجرا درآورد. همان‌گونه که بعداً ملاحظه خواهید کرد، این اقدامات مصدق نتوانست محبوبیت او را در نزد قشرهایی از طبقه برگزیده [بازرگانان عمده] فزونی دهد که از نفوذ قابل توجهی در سیاست کشور برخوردار بودند. برعکس، از وقتی که دستگاه دولت این جریان کند از حرکت جدید اقتصادی و اصلاح کشور را آغاز کرد، نیروهای تازه‌ای از مخالفان به‌هسته مخالفان سابق مصدق اضافه شد.

تحول در اصول سیاست خارجی ایران

به موازات مسیر تازه‌ای که در سیاست اقتصادی کشور پدید آمده بود، نظریه جدیدی در زمینه اصول سیاست خارجی ایران در اندیشه نخست‌وزیر و یاران نزدیک او شکل می‌گرفت. این نظریه جدید زاینده ملاحظات زیر بود:

- ۱- رقابت صد ساله روسیه [شوروی] و انگلیس در ایران، به‌قدرت توانسته است منافع واقعی کشور را تأمین کند.
- ۲- قطع روابط سیاسی با بریتانیا سبب گردید که موضع‌گیری بین‌المللی ایران از محتوای تازه‌ای برخوردار شود.
- ۳- بعید به نظر می‌رسد که ایالات متحده بتواند به عنوان یک قدرت بزرگ، جانشین بریتانیا در ایران شود، چرا که از لحاظ جغرافیایی فاصله زیادی با ایران دارد و فاقد هدف‌های استعماری قدیمی در ایران می‌باشد.

به این جهت، ایران باید یک سیاست واقعی «عدم تعهد» را در

قبال دولت‌های بزرگ در پیش گرفته و از رقابت‌های شرق و غرب برای توسعه منافع ملی ایران به طرز منطقی و کمال مطلوب استفاده نماید.

این نظریه جدید بر دو محاسبه سیاسی استوار بود: نخست، یک طرز تفکر مبهم و بسیار خوش‌خیالانه‌ای وجود داشت مبنی بر این‌که پیگیری سیاست یاد شده، سبب می‌شود که ایالات متحده از ترس توسعه کمونیسم در ایران، به یاری این کشور آید. دوم، دولت پیش‌بینی می‌کرد که مخالفت ایران با منافع غرب موجب می‌شود که کشورهای عضو بلوک شوروی [اروپای شرقی] به حل مشکلات دشوار اقتصادی ایران کمک کنند. [۸] ملاحظه اخیر از اهمیت‌زیادی برخوردار بود چرا که گسترش روابط اقتصادی و بازرگانی با بلوک شوروی را یک امر ضروری در کامیابی برنامه جدید اقتصاد بدون نفت، به‌شمار می‌آوردند.

ملاقات کاشانی با سفیر امریکا

در هفته‌های اول ماه نوامبر [اواسط آبان ۱۳۳۱]، اعتراضات شدیدی در مجلس نسبت به سیاست امریکا در ایران به عمل آمد. نمایندگان تندروی جبهه ملی - که به داشتن روابط نزدیک با آیت‌الله کاشانی معروف بودند - نارضائی شدید خود را از کوتاهی دولت امریکا در دادن یک وام بزرگ به ایران ابراز داشتند.

لوی هندرسن (۸) [سفیر امریکا در ایران] در ملاقات با آیت‌الله کاشانی (رئیس مجلس شورای ملی) کاملاً از هدف‌های محکوم‌کردن سیاست امریکا در ایران آگاه شد. گزارش شده است که کاشانی در این ملاقات پیشنهاد کرد که امریکا برای بالابردن موقعیت خود در

ایران، دو اقدام زیر را انجام دهد: فوراً یک وام ۱۰۰ میلیون دلاری در اختیار ایران قرار دهد، بی‌درنگ به دولت ایران در پیدا کردن مشتریانی برای نفت صادراتی خود، کمک کند. همچنین، گزارش شده است که کاشانی به سفیر آمریکا هشدار داد که ادامه سیاست کنونی آمریکا سبب خواهد شد که رهبران مذهبی و ملی ایران نتوانند در برابر اقدامات احتمالی حزب توده برای قبضه کردن قدرت باتوسل به زور، ایستادگی کنند. [۹]

با این که به نظر می‌رسد گفته‌های کاشانی در خط سیاست کلی بود که دولت در صدد اتخاذ آن بود، اما حکومت از سخنان آشکار کاشانی در زمینه سیاست خارجی استقبال نکرد. معروف است که [مصدق گفته بود] این اظهارات غیرمستولانه کاشانی، یکی از گلایه‌های عمده مصدق را به وجود آورد که بعداً به یک اختلاف جدی میان او و آیت‌الله کاشانی تبدیل شد.

سیاست خودکفائی اقتصادی و اثرات آن

در این میان، دولت اقداماتی را برای تأمین خودکفائی کشور از لحاظ تولید مایحتاج عمومی و سایر کالاهای وارداتی، آغاز کرد که علی‌الاصول، بخش بزرگی از ذخایر ارزی کشور صرف خریداری آن‌ها از خارج می‌شد. از میان سه قلم مایحتاج عمومی، یعنی شکر و برنج و چای، ایران از نظر تولید برنج و چای خودکفا بود. تولید داخلی شکر ۵۰۰۰ تن و معادل ۴۰ درصد مصرف سالانه آن بود. مابقی آن نیز از طریق موافقت‌نامه بازرگانی با شوروی، تأمین می‌گردید، و مقداری شکر هم از کشورهای حوزه استرلینگ (۹) وارد می‌شد. البته پس از

۹- حوزه استرلینگ (Sterling Area) به کشورهای از جهان گفته می‌شود که ذخایر عمده ارزی خود را به لیره انگلیسی در بانک‌های لندن نگاهداری می‌کنند.

قطع بهره مالکانه ایران از محل نفت [به دلیل ملی شدن نفت] در تابستان سال ۱۹۵۱ [تابستان ۱۳۳۰ شمسی]، واردات شکر از حوزه استرلینگ امکان‌پذیر نبود زیرا دولت بریتانیا ذخایر محدود ایران به لیره انگلیسی را که خزانه‌داری کل در بانک انگلستان نگاهداری می‌کرد، به تلافی ملی‌کردن صنعت نفت، مسدود کرده بود. علاوه بر اقدام یاد شده، واردات پارچه‌های پنبه‌ای نیز بسیار مورد نیاز بود. وقتی که واردات آن از حوزه استرلینگ غیرممکن گردید، دولت تلاش کرد تا با توسعه صنعت پارچه باقی داخلی، به مرز خودکفائی برسد. [در آن زمان] تولید پارچه داخلی فقط ۲۱ درصد نیاز کشور را تأمین می‌کرد. [۱۰]

سازمان برنامه، طبق دستور دولت، مأمور مطالعه درباره راه‌ها و وسایل اجرای طرح‌های جدید اقتصادی شد. این سازمان در گزارشی که برای نخست‌وزیر فرستاد، پیش‌بینی کرد که می‌توان در ظرف سه سال آینده، تولید داخلی شکر را به ۱۵۰۰۰ تن بالا برد و کارخانه‌های پارچه‌بافی را جهت تأمین کامل نیازهای داخلی توسعه داد.

براساس برآورد سازمان برنامه، هزینه کلی این طرح‌ها از ۹۰۰ میلیون دلار تجاوز می‌کرد. این سازمان پیشنهاد کرد که ماشین‌آلات مورد نیاز براساس قراردادهای پایاپای از آلمان غربی و برخی از کشورهای اروپای شرقی، در برابر صادرات محصولات کشاورزی ایران، وارد شود. [۱۱]

→

کنند. کشورهای یادشده، دارای سیاست‌های پولی و بازرگانی مشترک با بریتانیا هستند. دولت ایران تا دوران مصدق، از لحاظ نگاهداری ذخایر ارزی خود به لیره، در شمار کشورهای حوزه استرلینگ بود. اما پس از بحران نفت ایران و انگلیس، دکتر محمد نصیری رئیس بانک مرکزی وقت ایران از سیستم چند ارزی استفاده کرد و پیوند ایران با حوزه استرلینگ قطع شد - م.

نتیجه این گزارش، و سایر مطالعات انجام شده در زمینه مسائل اقتصادی ایران، این بود که نظر به فقر عمومی در کشور، و به دلیل خودکفائی در تولید اقلام اساسی خوراک مردم، یعنی نان و برنج، تحریم نفتی تحمیل شده بر ایران به وسیله بریتانیا و اگماض امریکا در این زمینه، تأثیر ناگواری در وضع اکثریت مردم در آینده نخواهد داشت.

در واقع دلایل بسیار وجود داشت که چنانچه اکثریت مردم، منبع اصلی قدرت حکومت بودند، شکست دادن حکومت جبهه ملی فقط از راه فشار اقتصادی مقدور نبود. اما چون این اکثریت فاقد قدرت مؤثر در کشور بودند، لذا باید تأثیر بحران اقتصادی کشور را در محتوای تأثیر آن برقشرهایی از هیأت حاکمه مورد بررسی قرارداد که از نفوذ عمده‌ای در سیاست داخلی برخوردار بودند.

اتاق بازرگانی - که بازرگانان طراز اول کشور در آن عضویت داشتند - را باید نمونه‌ای از قشرهای یاد شده به‌شمار آورد. [چرا که] اجرای سیاست‌های اقتصادی جدید مصدق، سبب گردید که منافع مسلم این اتاق از لحاظ روابط اقتصادی با غرب به شدت به مخاطره بیافتد.

بازرگانان متعدد مانند «علی نیکپور» و «محمد خسروشاهی» و «علی وکیلی» که موقتاً و از سر اکراه از دکتر مصدق حمایت کرده بودند، با شدت گرفتن بحران اقتصادی کشور و در پی انحلال مجلس سنا، از نفوذ و قدرتشان کاسته شد، و جانبداری خود را از مصدق پس گرفتند. با وجود این، بازرگانان طبقه پائین و متوسط - که فعالیت خود را در بازار متمرکز کرده و معمولاً به تجارت داخلی اشتغال داشتند - از رویه بازرگانان یاد شده، پیروی نکردند. نخستین گروهی که تا اندازه‌ای در انجمن بازاریان تهران عضویت داشتند، به حمایت خود از جبهه ملی ادامه دادند. اما وقتی خطر حزب توده بیشتر شد، از علاقه آن‌ها به جبهه ملی، کاسته گردید.

در مورد [وضع مالی] حکومت، باید خاطر نشان شود که ملی کردن صنعت نفت، حکومت را گرفتار مشکلات بزرگ مالی کرد. هزینه نگاهداری از تأسیسات صنعت نفت در آبادان، به صورت بارگرانی بر دوش تعهدات مالی دولت درآمد. کسری بودجه که در مواقع عادی بین ۱۵ تا ۲۵ درصد نوسان داشت، پس از ملی شدن نفت به ۲۸ درصد رسید.

پیش از آنکه پرداخت بهره مالکانه نفت به خزانه ایران قطع شود، نزدیک به ۲۵ درصد از بودجه کل کشور از طریق فروش ارز به بازرگانان و واردکنندگان کالا تأمین می‌شد و عفتاد و پنج درصد از تجارت خارجی کشور در دست آنان بود. پس از آنکه پرداخت بهره مالکانه نفت [به دلیل ملی شدن] قطع گردید، درآمد دولت، خود به خود، تا میزان ۳۷ درصد پائین آمد و کسری بودجه نیز، نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار، بیشتر شد. کسری بودجه موضوعی بود که حکومت دکتر مصدق از پیشینیان خود به ارث برده بود. [۱۲]

کارشناسان مالی برآورد کردند که دست کم نیمی از این کسری را می‌توان از محل اصلاح سیستم مالیاتی و دریافت حقوق و عوارض گمرکی تأمین کرد. چرا که سال‌های متمادی بود وصول مالیات و حقوق و عوارض گمرکی وضع درستی نداشت. کسری باقی مانده نیز، با به‌کارگرفتن سیاست‌های پولی، نظیر انتشار اسکناس‌های جدید دارای پشتوانه محکم یا فروش اوراق قرضه به مبلغ معینی و در زمان معینی، قابل تأمین بود. [۱۳] با وجود این، پیش از این که اقدامات مزبور عملی شود، حکومت با فخر و مباهات از بودجه متعادل خود برای سال آینده سخن گفت. باقر کاظمی (وزیر دارائی وقت) در اواخر دسامبر ۱۹۵۲ [اوایل دی ۱۳۳۱] اعلام کرد که برای نخستین بار در ده سال اخیر، حکومت توانسته است با وجود ۳۵۰۰ میلیون ریال کسری، یک بودجه متعادل تهیه نماید. وی از جزئیات این بودجه سخن نگفت. [۱۴]

افزایش مالیات املاک و مستغلات و سایر دارائی‌های غیر-منقول، ده درصد کاهش در هزینه‌های عمومی و اصلاح شدید روش وصول مالیات، به عنوان علل کامیابی دولت در تهیه یک بودجه متعادل برشمرده شدند. با این حال، هنگامی که دولت لایحه بودجه را به مجلس برد، این‌گونه به نظر می‌رسید که دولت از لحاظ افزایش درآمد خود، دچار خوش‌بینی شده است. حتی در صورتی که سیاست‌های مالی دولت قرین کامیابی می‌گردید، باز هم راه درازی برای برطرف کردن مشکلات مالی ناشی از متوقف شدن صنعت نفت، وجود داشت.

در شرایطی که مشکلات اقتصادی فکر حکومت دکتر مصدق را در ماه نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۵۲ [از اواسط آبان تا اوایل آذر ۱۳۳۱] به خود مشغول داشته بود، در حالی که اقتصاد کشور با آهستگی وارد مرحله جدیدی از تحرک می‌شد، تحولات سیاسی تازه و کارسازی در پشت پرده سیاست صورت می‌گرفت.

نفاق افکنی میان مصدق و کاشانی

مخالفان مصدق در مجلس، به تدریج خود را در وضعی قرار دادند که توانستند میان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی اختلاف بیان‌دازند. مخالفان مصدق درست می‌اندیشیدند که با پاشیدن تخم این نفاق، می‌توانند حکومت جبهه ملی را نابود سازند. گو این‌که هنوز نخست‌وزیر مورد احترام مجلس بود و نمایندگان مستقیماً از او انتقاد نمی‌کردند، اما اعضای کابینه و مشاوران برجسته وی از این مزیت برخوردار نبودند. جناح مخالف مصدق در مجلس، آشکارا و به شدت از اعضای کابینه مصدق انتقاد می‌کرد، و همواره از ابراز وفاداری خود به کاشانی به مثابه «حافظ قانون اساسی در رژیم پارلمانی»، دریغ نمی‌ورزید. [۱۵]

نخستین شکاف در روابط نخست‌وزیر و مجلس، در اوایل دسامبر [اواسط آذر ۱۳۳۱] روی داد. یک نماینده ناراضی جبهه ملی از یکی از وزیران کابینه به شدت انتقاد کرد و گفت که این وزیر به قدرت مجلس احترام نگذارد و صرفاً متکی بر اختیارات فوق‌العاده نخست‌وزیر، به مثابه تنها منبع قانون‌گذاری، است. واکنش مصدق در برابر این انتقاد آن بود که به اعضای کابینه‌اش دستور داد از شرکت در جلسات مجلس خودداری کنند.

پیشامد یادشده، از این نظر اهمیت داشت که سرآغاز یک‌سرشته رویدادها بود که سرانجام با ایجاد شکاف پرنشدنی میان کاشانی و مصدق، ضربه سختی را بر پیکر همبستگی و یکپارچگی کادر رهبری جبهه ملی وارد آورد. اختلاف مصدق و کاشانی در اواسط ژانویه ۱۹۵۳ [۱۸ دی ۱۳۳۱] و بر سر تصویب تمهید لایحه اختیارات فوق‌العاده نخست‌وزیر به مدت یک سال دیگر، آشکار شد. به محض این‌که این لایحه در مجلس عنوان گردید، کاشانی به دلیل این‌که لایحه مزبور مخالف با اصول قانون اساسی است، مخالفت خود را با آن ابراز داشت. در جریان یک بحث طولانی در مجلس بر سر این لایحه، معدودی از نمایندگان جبهه ملی که از کاشانی هواداری می‌کردند، به انتقاد شدید او نخست‌وزیر پرداختند و او را متهم کردند که مجلس را از اعتبار انداخته و دستگاه قانون‌گذاری را تضعیف می‌کند. گو این‌که این لایحه سرانجام با ۵۹ رأی موافق در برابر ۷ رأی مخالف به تصویب مجلس رسید، اما این پیشامد سبب شد که ترس مخالفان از استیضاح نخست‌وزیر بریزد. همچنین، برخی اختلافات اساسی میان کادر رهبری جبهه ملی - که تا آن زمان بر مردم نامعلوم بود - علنی گردید. موضوع تمهید اختیارات فوق‌العاده مصدق، سبب شد که مخالفانش خود را به سلاح جدید حمایت از قانون اساسی مجهز نمایند، چرا که این سلاح در گذشته برای مبارزه با خودکامگی بسیار کارساز افتاده بود. آیت‌الله کاشانی که می‌دانست مردم احترام زیادی

آزمون سیاست عدم تعهد

دکتر مصدق بانی سیاست عدم تعهد در جهان

دکتر مصدق در سراسر زندگی‌اش، هوادار سیاست بی‌طرفی ایران به شیوه سوییس (۱) بود که تحصیلات دانشگاهی‌اش را در آنجا تکمیل کرده بود. (۲) وی سرانجام این فرصت را یافت تا عملی بودن چنین سیاست خارجی را در کشورش بیازماید.

اگرچه اصطلاح «عدم تعهد» در آن زمان مرسوم نبود، اما دکتر مصدق اندیشه اجرای آن تصمیمی را در سر می‌پروراند که در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ [۱۹۵۶] از سوی رهبران سرشناس جهان مانند «جوهر لعل نهر» و «مارشال تینو» و «جمال عبدالناصر» و «دکتر سوکارنو» برای توجیه یک وضعیت «عدم تعهد» در امور بین‌المللی اتخاذ شد. اساس سیاست مصدق، صرف‌نظر از موضوع رسمیت یافتن این سیاست، خودداری از اتحاد [سیاسی و نظامی] با یکی از دو ابر قدرت انگلیس و شوروی و کوشش برای بهره‌گیری از رقابت

برای قانون اساسی قایل هستند و نیز آگاه بود که اتهام خیانت یا نوکر خارجی بودن به مصدق نمی‌چسبد - دو اتهامی که در سیاست ایران بارها به افراد زده شده است - حملات خود را به کابینه مصدق در قالب حمایت از قانون اساسی عنوان کرد. همان‌گونه که بعداً یکی از هواداران کاشانی در مجلس گفت: «خداوند او [کاشانی] را مأمور کرده بود تا قانون اساسی را از گزند سوء استفاده و غصب آن به وسیله سیاستمداران تشنه قدرت حراست نماید.» [۱۶]

در جریان این مباحثات، دکتر مظفر بقائی و علی زهری از حزب زحمتکشان (که به ضدیت با توده‌ای‌ها شهرت داشت) از عضویت در گروه پارلمانی جبهه ملی استعفا کردند. به این ترتیب، تعداد مخالفان مصدق در مجلس به ۱۱ نفر افزایش یافت و زمینه را برای مبارزه اساسی مصدق و کاشانی هموار کرد.

رای نهائی مجلس درباره تصویب اختیارات فوق‌العاده دکتر مصدق، به تیرگی بیشتر روابط حکومت و مجلس انجامید. با وجود این، مصدق و کاشانی از همبستگی نهضت ملی سخن گفتند و تلاش کردند تا اهمیت موضوعی را که این چنین باعث تفرقه آن‌ها شده بود، بی‌اهمیت جلوه دهند.

نخست‌وزیر که این بار هم بر مجلس پیروز شده بود، رویه حزم و احتیاط را در روابط با کاشانی در پیش گرفت. کاشانی نیز گفت که توافق وی با مصدق [بر سر لایحه اختیارات فوق‌العاده مصدق] به این منظور صورت گرفت تا از حکومت مصدق - که در آستانه آزمودن سیاست خارجی بی‌طرفانه در قبال بلوک شرق و غرب بود - حمایت نماید.

۱- کشور سوییس از بدو استقلال تا کنون از سیاست بی‌طرفی حمایت کرده و از این‌رو در سازمان ملل متحد هم عضویت ندارد - م.

۲- مصدق دوره دکترای حقوق خود را در دانشگاه «نوشاتل» سوییس گذراند و مدتی هم در سوییس وکالت دادگستری می‌کرد. به همین جهت، پس از بازگشت به ایران، در «مدرسه علوم سیاسی» به تدریس حقوق و مالیه پرداخت - م.

آن دو در جهت تأمین حداکثر منافع ایران بود.

از آنجائی که دست یافتن بر چنین هدفی در ایران، آن هم در دوزان پس از جنگ دوم جهانی، نیاز به ریشه کن کردن نفوذ شوروی و بریتانیا داشت، از این رو، به سیاست «ناسیونالیسم منفی» یا «موازنه منفی» شهرت یافت. در واقع، پس از سقوط حکومت مصدق و به قدرت رسیدن مجدد شاه [پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲]، شاه سیاست «ناسیونالیسم مثبت» خود را در برابر سیاست «ناسیونالیسم منفی» مصدق قرارداد و به مخالفت با آن برخاست. این سیاست شاه، به ویژه در نیمه دهه ۱۹۶۰ [۱۳۴۲ شمسی به بعد] به مرحله اجرا درآمد. مبنای «ناسیونالیسم مثبت» شاه این بود که کشورهائی مانند ایران که دارای اهمیت استراتژیک [جغرافیائی - سیاسی] هستند، باید به جای مقابله با دو ابر قدرت رقیب [امریکا و شوروی]، با هر دو آنها همکاری کرده و به این ترتیب حداکثر امنیت و منافع ملی کشور را حفظ نمایند. [۱]

دکتر مصدق پس از اینکه توانست نفوذ انگلستان در ایران را مسدود کند، دست به اقداماتی برای ایجاد تعادل میان سیاست شوروی و امریکا در ایران زد. مصدق عقیده داشت که برای رسیدن به چنین مقصودی، باید اصولاً از رقابت آشکار آنها در ایران کاست و در صورت لزوم، با به جان هم انداختن آن دو، منافع ایران را تأمین نمود، بی آنکه ایران با هیچ یک از آنها متحد شود. مصدق در سخنرانی‌های نخستین خود در مجلس شورای ملی و نیز در سخن رانی‌هائی که برای مردم ایراد می‌کرد، به شرح این نظریه پرداخت که برای حفظ منافع ملی ایران، باید سیاست عدم تعهد در برابر ابر قدرت‌ها را در پیش گرفت و دخالتی در اختلافات مسلکی و سیاسی دولت‌های خارجی نکرد. مقدمه قانون ملی کردن نفت ایران، بیانگر چنین اندیشه‌ای است: مصدق ابراز امیدواری می‌کند که با پایان دادن به نفوذ اقتصادی و سیاسی یکی از قدرت‌های بزرگ غرب،

ایران می‌تواند به تحکیم صلح و ثبات در جهان و خصوصاً در خاورمیانه کمک نماید. [۲]

زندگی سیاسی مصدق و پافشاری‌های پیوسته او در گذشته برای اتخاذ سیاست بی‌طرفی، وی را به صورت تهران سیاست بی‌طرفی در آورده بود. مردم به یاد می‌آوردند که در بحران روابط ایران و شوروی بر سر امتیاز بدفترجام نفت شمال به شوروی در دوران پس از جنگ دوم جهانی، دکتر مصدق که در آن زمان رهبر اپوز-یسیون [اقلیت مخالف] در مجلس بود، به مخالفت با موضع نمایندگان حزب توده در طرفداری از تصویب این قرارداد پرداخت و موضع آنها را به «آدم ابلهی تشبیه کرد که تلاش می‌کند با یک دست خود دست دیگرش را قطع کند تا بتواند تعادل بدنش را حفظ نماید!» [۳]

با توجه به زمینه یادشده، تلاش‌هائی را که مصدق برای تحکیم موضع بی‌طرفی ایران در امور بین‌المللی به عمل آورد، نمی‌توان صرفاً به عنوان یک اقدام تاکتیکی [سیاسی] برای وادار کردن امریکا به دادن کمک‌های اقتصادی به ایران، در شرایط دشوار اقتصادی آن زمان، تفسیر کرد. گو اینکه چنین ملاحظاتی مد نظر وی بود، اما سیاست بی‌طرفی‌اش را باید اساساً در آرمان‌های درازمدتش جستجو کرد.

مخالفت مصدق با پذیرش قرارداد پیمان متقابل با امریکا

نخستین آزمون روند عدم تعهد در سیاست خارجی ایران، در هنگام تجدید موافقت‌نامه کمک نظامی امریکا به ایران پیش آمد، که با توجه به مقررات قانون «پیمان امنیت متقابل» (۳) تنظیم شده

بود. (۴) این موضوع در روابط ایران و آمریکا تأثیر گذارد. [۴] مصدق شرط مقررات «پیمان امنیت متقابل» را نپذیرفت زیرا ایران را متعهد می‌ساخت که در برابر دریافت این کمک، خود را به دفاع از منافع غرب متعهد سازد. مصدق معتقد بود که پذیرش چنین تعهدی از سوی ایران، سبب خواهد شد که موضع بی‌طرفی ایران در امور بین‌المللی شدیداً به‌مخاطره بیافتد. به این جهت بود که ارسال کمک نظامی آمریکا به ایران در اوایل ژانویه ۱۹۵۲ [اواخر دی ۱۳۳۰] متوقف گردید. شایعاتی درباره پایان یافتن قریب‌الوقوع خدمات مستشاران نظامی آمریکا در پایتخت بر سر زبان‌ها افتاد که موجب شادمانی بسیار توده‌ای‌ها و افراد تندروی جبهه ملی گردید. البته مصدق نگذارد که این مشکل به شکاف غیرقابل مرمتی در روابط ایران و آمریکا بیانجامد. لوی هندرسن سفیر وقت آمریکا در ایران نیز تلاش نمود تا مانع تیرگی روابط دو کشور شود. چاره‌ای که برای حل مشکل پیدا شد این بود که ایران به‌جای پذیرش مقررات «پیمان امنیت متقابل»، تعهدات خود را دایر بر وفاداری به منشور سازمان ملل اعلام کرد. [۵] کمک نظامی آمریکا از سر گرفته شد و نخست‌وزیر آشکارا اعلام کرد که این کمک‌ها مغایرتی با سیاست عدم‌تعهد

۴- برطبق مقررات «پیمان امنیت متقابل» در صورتی که آمریکا با کشور دیگری وارد جنگ می‌شد، دولت‌های امضاءکننده این پیمان نیز می‌بایست در آن جنگ به‌سود آمریکا شرکت کنند. موضوع مورد نظر نویسنده این است که در دی ماه ۱۳۳۰ و در هنگام تجدید موافقت‌نامه مربوط به خدمات و مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری ایران و ارسال کمک‌های نظامی به ایران، دولت آمریکا شرط تجدید موافقت‌نامه یادشده را پذیرش پیمان امنیت متقابل از سوی ایران دانست. مصدق نیز آن را رد کرد چون آن را مغایر با سیاست بی‌طرفی ایران می‌دانست. مقصود از موافقت‌نامه کمک نظامی آمریکا به ایران، همان قرارداد تیر ۱۳۲۶ میان دو دولت است - م.

ایران ندارد. (۵)

لغو قرارداد شیلات ایران و شوروی

کمتر از دو هفته پس از موضوع پیش‌آمده در روابط ایران و آمریکا، یک مشکل نسبتاً مشابه در روابط ایران و شوروی بر سر مسأله قرارداد شیلات پیش آمد. در سراسر دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، دولت شوروی از انجام هر اقدامی که امکان داشت موجب ترغیب آشکار ایران در ملی‌کردن نفت شود، خودداری می‌کرد. روس‌ها مایل نبودند این تصور به‌وجود آید که آن دولت در صدد است تا از بحران روابط ایران و انگلیس به سود خود بهره‌گیری کند. برداشت کلی روس‌ها در این برهه زمانی، شبیه به واکنش یک رقیب شکست خورده بود که کمتر از ده‌سال پیش از دست ملیون ایرانی آسیب دیده بود (۶) و اینک با حزم و احتیاط، مراقب رقیب نیرومند اروپائی خود [انگلستان] بود که طعم همان شکست شدید سیاسی و اقتصادی

۵- بر اثر مذاکراتی که میان مصدق و هندرسن صورت گرفت و در پی موافقت آورل هرین (مسئول کمک‌های نظامی خارجی آمریکا) فرمولی تهیه شد که برطبق آن مصدق نامه زیر را برای سفیر آمریکا در تهران فرستاد:

«... دولت اینجانب نظر به وضعیت مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوعه آن جناب حاضر است به این کشور بنماید استقبال می‌کند و تا آنجا که منابع ثروت و اوضاع ایران اجازه می‌دهد، از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می‌نماید و همچنین برای تقویت استعداد دفاعی خود آنچه می‌تواند می‌کند و از هرطرفی که مورد حمله قرار گیرد، با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد» (روزنامه اطلاعات شماره ۷۷۹۴ مورخ ۱۳۳۱/۱۲/۱۳) - م.

۶- اشاره نویسنده به پیشنهاد دکتر مصدق دایر بر «منوعیت دولت از دادن امتیازات نفتی به کشورهای خارجی» است که در مهر ۱۳۲۶ به‌صورت قانون درآمد. این لایحه در ارتباط با فشار شوروی برای تصویب قرارداد امتیاز نفت شمال، به مجلس شورای ملی تسلیم شد - م.

را می‌چشید.

همچنین دولت شوروی یقین داشت چنانچه ایران در لغو قرارداد امتیاز نفتی بریتانیا کامیاب شود، در این صورت بخت و اقبال شوروی برای به‌دست آوردن قرارداد امتیاز نفت شمال ایران بعیدتر می‌گردد. چرا که حکومت مصدق در صدد برمی‌آمد تا تعادلی میان منافع دو ابرقدرت ایجاد نماید. بعداً کاشف به عمل آمد که روس‌ها با وجود شکست خود در به‌تصویب رساندن قرارداد نفت شمال ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴ [رد قرارداد توسط مجلس شورای ملی در ۲۹ مهر ۱۳۲۶]، هنوز امیدوار بودند که نوعی امتیاز نفت در ایران به‌دست آورند. از این‌رو، مایل نبودند موضعی در قبال دعوای نفت ایران و انگلیس در پیش گیرند که امید به‌دست آوردن یک قرارداد دیگر نفت را، نقش بر آب سازد.

با این‌که ملاحظات یاد شده، در هیچ سندی آشکارا منعکس نیست، لکن کوتاهی روس‌ها در ارائه یک پیشنهاد واقعی برای خرید نفت از ایران، یا دادن کمک‌های اقتصادی همه‌جانبه به حکومت جبهه ملی را، کلا ناشی از این ملاحظات دانسته‌اند. هر چند که فروش نفت ایران به شوروی، با توجه به فاصله زیاد جغرافیایی شوروی با آبادان، با دشواری‌هایی همراه بود، اما احساس می‌شد چنانچه روس‌ها به‌راستی می‌خواستند نفت ملی شده ایران را خریداری و به اقتصاد بحرانی ایران کمک کنند، عملاً قادر به این کار بودند (۷).

۷- در تأیید نظر نویسنده، لازم به یادآوری است که وقتی صادرات نفت ایران به غرب تعطیل شد و ایران در محاصره اقتصادی قرار گرفت، مصدق در صدد فروش نفت به شوروی و کشورهای اروپای شرقی برآمد. از این رو، ماده (۷) قانون خلق ید را لغو کرد و به تمام کشورهای جهان (از جمله شوروی و کشورهای اروپای شرقی) اعلام کرد که حاضر است نفت ایران را با تخفیف کلی به آن‌ها بفروشد. اما کشورهای مزبور از خرید نفت ایران خودداری کردند (به نقل از کتاب گذشته چراغ راه آینده است، صفحات ۶۰۱-۶۰۲) - م.

البته این رویه احتیاط‌آمیز و غیرمشخص روس‌ها، فقط مربوط به سیاست خارجی شوروی بود. [توده‌ای‌ها که متوجه این جنبه از سیاست خارجی شوروی نبودند] هیچ فرصتی را برای استفاده از بحران اقتصادی کشور برای گسترش کمونیسم در ایران از دست نمی‌دادند، به طوری که همزمان با تشدید لحن ضد غربی حکومت جبهه ملی، توده‌ای‌ها تلاش کردند تا هدف‌های درازمدت کمونیسم بین‌الملل را در ایران پیاده کنند و این کار در واقع مؤثرتر از هرگونه دخالت مستقیم شوروی در بحران ایران بود.

مخالفت مصدق با پیشنهاد روس‌ها دایر بر تجدید قراردادهای، سبب شد که شوروی به رویه مشکوک و درازمدت خود پایان دهد. در ۲۹ ژانویه ۱۹۵۳ [۹ بهمن ۱۳۳۱] کابینه مصدق با نادیده‌گرفتن پیشنهاد شوروی در زمینه انحصار خرید و نظارت بر تولید [خاویار] به مدت ده سال، تصمیم به لغو این قرارداد گرفت.

مصدق در جلسه سری مجلس، به تشریح نظریه خود درباره رفتار یکسان دولت ایران با همه دولت‌های خارجی پرداخت. مصدق کوشید تا برخی از نمایندگان مجلس را که نگران انزوای کامل ایران «در عصر وابستگی و همکاری بین‌المللی» بودند، از نگرانی بیرون آورد. برخی از نمایندگان طرفدار مصدق که به رادیکالیسم [تندرو] شهرت داشتند، از نخست‌وزیر خواستند که به‌نحوی از انحاء با همسایه نیرومند شمالی ایران [شوروی] به تفاهم برسد تا از ایجاد یک تنش زیانبار در روابط ایران و شوروی، آن هم در زمانی که دعوای خطرناک نفت با غرب لاینحل مانده است، جلوگیری نماید. [۶] برخی از محافظان ملیون که روابط نزدیکی با مصدق داشتند، این امید خود را پنهان نکردند که دولت با رد نمودن پیشنهاد مسکو، دولت‌های غربی را وادار خواهد کرد تا موضع مساعدتری را در برابر دعوای نفت ایران و انگلیس در پیش گیرند. تصور عمومی بر این بود که دکترا مصدق پس از به کار گرفتن روش چانه‌زنی به منظور

به دست آوردن امتیازات بیشتر، سرانجام با روسها به توافق خواهد رسید، و در این صورت، گروه‌های طرفدار شوروی [حزب توده] از یک راه حل احتمالی برای حل مشکل نفت با انگلستان حمایت کرده یادست کم مخالفت نخواهند کرد [۷] در حالی که دو ملاحظه یاد شده در ذهن نخست وزیر نیز وجود داشت، اما بسیاری از هواداران مصدق عقیده داشتند که اقدام مصدق در این زمینه، ناشی از رشد زیاد و منطقی نظریه‌اش درباره اتخاذ سیاست بی طرفی در روابط با بریتانیا و شوروی است. دولت شوروی که می‌دید مردم ایران به پیشنهاد آن دولت دایر بر انحصار خریداری محصولات شیلات [خاویار] اعتراض دارند، دست از پافشاری برداشت و کوشید تا تبلیغاتی درباره تسلیم نهائی شوروی در برابر تقاضای ایران در زمینه لغو قرارداد ۲۵ ساله شیلات به عمل آورد. [۸] مسکو با ارسال یادداشتی به تهران، آمادگی خود را برای همکاری با ایران در زمینه انحلال شرکت شیلات و محدود کردن درخواست خود به داشتن اولویت در خریداری محصولات شیلات طبق قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی اعلام داشت. در قرارداد مودت ۱۹۲۱ ایران و شوروی ذکر شده بود که محصولات شیلات خزر «غذای اصلی مردم روسیه» است. [۹]

حکومت مصدق نیز با پیشنهاد شوروی موافقت کرد و اعلام داشت که اولویت خریداری محصولات شیلات را، همچون محصولات نفتی «به عنوان ابراز حسن نیت خود نسبت به همسایگان ایران که شرکت‌های بازرگانی آنان یا ملی شده یا طبق قوانین داخلی منحل شده است» به دولت شوروی می‌دهد که مشتری قدیمی این محصولات است. (۸) فرض‌های سیاسی یاد شده، در محافل سیاسی ایران و نیز

۸- در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۳۱ دکتر مصدق به سادچیکف (سفیر شوروی در تهران) اطلاع داد که مدت قرارداد شیلات پایان یافته و دولت ایران حاضر به تمدید آن نیست. مصدق از آن دولت خواست که نمایندگان را برای تصفیه امور شیلات به تهران بفرستد. هیأت مزبور به تهران آمد و مساله به نحو دوستانه‌ای حل شد - م.

در میان برخی از ناظران خارجی، به عنوان اثبات بیشتر خواسته واقعی مصدق برای تعقیب یک سیاست بی طرفی کامل در امور خارجی تلقی گردید. [۱۰]

در این اوضاع بود که روی کار آمدن حکومت جدید امریکا [ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور از حزب جمهوری خواه] موجب نوعی خوش بینی در تهران شد. مصدق ناامیدانه کوشید تا نظر مساعد حکومت جدید امریکا را [در مساله نفت]، با توجه به رد درخواست شوروی دایر بر انحصار شیلات، جلب نماید. لوی هندرسن سفیر امریکا در ایران به تلاش‌های بردبارانه خود برای نزدیک کردن نظرات ایران و انگلیس در حل مشکل نفت ادامه داد. فرمول جدیدی که به وسیله دکتر مصدق در ۲۰ مارس ۱۹۵۲ [۲۹ اسفند ۱۳۳۱]، به عنوان اساس حل مشکل نفت داده شد، از سوی انگلستان رد گردید (۹). [۱۱] این تحولات در روابط خارجی ایران سبب گردید که از اهمیت مسائل مهم داخلی کاسته شود. مسائل مزبور، ناشی از احتمال تفرقه در کادر رهبری جبهه ملی بر اثر بروز اختلاف میان مصدق و کاشانی بر سر قانون اساسی بود.

تشدید جبهه‌گیری داخلی علیه مصدق

هنگامی که دکتر مصدق با همسایه نیرومند شمالی ایران [شوروی] در مساله قرارداد شیلات درگیر شد، نوعی ترک مخاصمه سیاسی و موقت میان او و مخالفانش به وجود آمد. البته، در همان زمان، نیروهای سیاسی رقیب سرگرم تحکیم مواضع خود بودند. مخالفان مصدق - که اینک با اطمینان بر روی اختلاف کاشانی و

۹- در مورد پیشنهادات مصدق و اقدامات هندرسن نگاه کنید به:

پنجاه سال نفت ایران، مصطفی فاتح، صفحه ۶۴۱ به بعد.

مصدق حساب می‌کردند - در فاصله‌ای که این ترک مخاصمه به وجود آمد، در صدد برآمدند تا شکست خود را در مورد مسأله تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق جبران نمایند. به نظر می‌رسید که تنها زمینه مشترک همکاری آنان با کاشانی، ناشی از مخالفت‌شان با مصدق بود. در میان مخالفان، چند سناتور سابق و امرای بازنشسته ارتش و نیز گروهی از نمایندگان مجلس دیده می‌شدند که به دلیل داشتن مصونیت پارلمانی، از تعقیب دولت در امان بودند.

سرلشکر زاهدی - که در پی از دست دادن کرسی خود در مجلس سنا، در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کرده بود - به صورت نقطه تجمعی برای مخالفان مصدق درآمد. با انشعابی که در حزب زحمتکشان پدید آمد، جبهه ملی ضعیف‌تر شد. گوااین‌که هنوز اکثریت اعضای جبهه ملی به آن وفادار مانده بودند، اما برخی از اعضای کادر رهبری جبهه ملی، مانند دکتر بقائی و علی زهری، مصدق را رها کردند و به کاشانی پیوستند. مجاهدین اسلام نیز به طرفداری از کاشانی از مصدق جدا شدند و به جناح اپوزیسیون جبهه ملی پیوستند که ترکیب سست و ناهمگنی از همه مخالفان مصدق بود.

حزب توده پس از لغو امتیاز شیلات و از سر گرفته شدن کمک‌های نظامی آمریکا به ایران، به شدت با مصدق مخالفت می‌کرد و طرفداران خود را به خیابان‌ها گسیل می‌داشت تا حکومت را به مبارزه بطلبد. اما همین حزب بعداً، با الهام از مسکو، در روابط خود با حکومت مصدق تغییراتی داد. یعنی به محض این‌که مشکل شیلات حل شد و معلوم گردید که دولت شوروی مایل نیست ایران را در شرایط مبارزه با غرب ناراحت کند، حزب توده نیز به نیروهای طرفدار مصدق پیوست. این نیروها در برابر جبهه‌گیری جدید مخالفان مصدق جهت‌گیری خود را از دست داده بودند.

حزب توده برای بهره‌گیری از آخرین شکاف پدید آمده میان احزاب جبهه ملی و رهبران آنها، به یک حرکت ناگهانی دست زد

و نامه سرگشاده‌ای به نخست‌وزیر و گروه پارلمانی طرفدار او نوشت. این گروه پس از بروز اختلاف میان مصدق و کاشانی، نام خود را به «نهضت مبارزه ملی» تغییر داده بود. حزب توده، در این نامه، خواستار آشتی با مصدق شد و همکاری کامل خود را با حکومت در برابر پذیرش شرایط حزب اعلام داشت. شرایط حزب توده عبارت بود از: دولت حزب توده را به عنوان یک حزب قانونی به رسمیت بشناسد، کاهش محدودیت‌های وضع شده برفعالیت آزاد حزب در زمینه‌های کارگری و آموزشی و غیره، حزب طرح وسیعی را برای احیای اقتصاد ایران و ادامه ایستادگی در برابر تحریم نفتی و اقتصادی بریتانیا ارائه داد، [۱۲] اخراج مستشاران فنی و نظامی آمریکا از ایران، تعطیل کردن اصل چهار، کاهش بودجه نظامی، ممنوعیت ورود کالاهای تجملی از کشورهای غربی.

حزب توده اقدامات یادشده را چنین توصیف کرده بود: «مؤثر-ترین اقداماتی که یک حکومت ملی می‌تواند با حمایت خلق‌های مردم ایران انجام دهد». [۱۳] حزب توده برای اتحاد با «نهضت مبارزه ملی» به محکوم‌کردن نیروهای «ارتجاع سیاه» پرداخت که رهبری آن با آیت‌الله کاشانی بود. [حزب توده در این نامه نوشته بود که] برخی از افسران بی‌اعتبار ارتش در این اتحاد دست دارند و «دست به دست یکدیگر داده‌اند تا تیشه به ریشه حکومت ملی بزنند».

در حالی که حکومت مصدق درخواست جنون‌آمیز حزب توده را برای اتحاد، با حزم و دوراندیشی تلقی کرد، اما به نظر می‌رسید که برخی از هواداران تندرو نخست‌وزیر، مایل به پذیرفتن شرایط حزب توده برای بی‌اثر کردن فعالیت مخالفان بودند. در میان آنها «خسرو قشقائی» رئیس قبیله نیرومند قشقائی وجود داشت که هدف‌های سیاسی خود را زیر تأثیر مخالفت همیشگی‌اش با شاه و ارتش تعیین کرده بود. چند عضو حزب ایران نیز در شمار آنان بودند. این افراد که قبلاً در کابینه ائتلافی قوام شرکت داشتند

مایل بودند تا دوباره قدرتی برای خود کسب کنند. [۱۴]
به این ترتیب، ماه فوریه ۱۹۵۳ [بهمن ۱۳۳۱] با جبهه‌گیری
جدیدی از نیروهای سیاسی مشخص شد که خود را آماده یک نبرد
سرنوشت‌ساز می‌کردند. در این مبارزه، بسیاری از توطئه‌گران پشت
صحنه، اینبار نقاب از چهره برداشتند و نوعی آشفتگی سیاسی میان
گروه‌های متعدد هیأت حاکمه صورت گرفت. در پایان این ماه [اوایل
اسفند ۱۳۳۱] بود که موضوع مسافرت شاه به اروپا [در نهم
اسفند ۱۳۳۱] پیش آمد. این موضوع به بحران جدیدی انجامید که
آخرین جبهه‌گیری و مسیر رویدادهای آینده را روشن کرد.